

بخشی از تاریخ مشروطیت

یادداشت‌های تاریخی راجع

۴

فتح نبرانو اردوی برق



بقلم: علی ویوسالار
(سالار فاتح)

حق چاپ محفوظ

آذر ۱۳۳۶

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان <http://dli.iit.ac.in>

باز تکثیر از کتابخانه کتاب فارسی <http://www.KetabFarsi.com>

یادداشت‌های تاریخی

راجح . فتح تهران

واردوی برق

تألیف: علی دیوسالار

(سه ساله رفاخ)



سالارماج دردوره ریاست طبیه

مقدمه

بندم مرحوم علی دیوسالار وصیت کرده بودند که کتب موجود ایشانرا تحت نظر حمای آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد محترم دانشگاه که بلحاظ قرابت و مقام علمی مورد علاقه خاص و اعتماد و احترام او بودند و وجود ایشانرا مایه افتخار کشور ما میدانستند بطبع رسانم .جهاتی طبع این کتب تاخیر افتاد تا بالآخره امسال تصمیم گرفتیم بهر نحو شده و صیّب بندم را احراکم و چون یادداشت های فتح تهران واردوی برق از نظر روشن کردن تاریخ مشروطه ایران دارای اهمیت بود ابتدا طبع و نشر آن برداختم - اسك از حمای آقای دکتر غلامحسین صدیقی که نا وجود کتب مشتمله بلحاظ محتوی که به مرحوم بندم داشتند خواهش ازرا پذیرفته مساعدت های دیویمتی در نشر این کتاب مبذول فرموده اند بسگر میکم و امیدوارم با مساعدت ایشان بتوانم بقیه کتب مرحوم علی دیو سالار را نیز بزودی چاپ و منتشر کنم

بر هفت دیو سالار

شرح احوال میرزا علی خان دیو مالار و لقب به

مالار فاتح متخلصی به «نو بر»

پدر میرزا علی خان میرزا رضا قلی کجوری کالجی و مادرش گوهر
حاجم دختر حاجی میرزا عبدالرحیم نوری یاسلی معروف بحاجی وزیر
بود. پدر و مادر او مایکدیگر بسر دانی دختر عمه بودند. وی در سال
۱۲۴۵ شمسی در کجور متولد شد. چند سال بعد، در کودکی وی مادرش
هنگام وضع حمل در گذشت و پدرش زن دیگر گرفت و میرزا علی
چندان عیابت و توجه نداشت. پس از چند سال که از سن میرزا علی
گذشت دانی او میرزا محمد جان که در قریه یاسل بود زندگی مرفه
داشت او را نزد خود آورد و او یکسچند در یاسل ماند و سپس زمانی
که میرزا رضا صدیق الدوله (عم مادر میرزا علی) در آذربایجان در
دستگاه مظفر الدین میرزا ولیعهد بود و حاجی وزیر (جد مادری میرزا
علی) نیز آنجا قدرت و تمکنت داشت در حدود شانزده سالگی همراه پدر
خود میرزا رضا قلی به تبریز رفت اما رشد و ذوق از همین وقت در میرزا
علی ظاهر بود چنانکه در سال ۱۲۵۸ هجری قمری در حوی برای
مهر خان والی، حاکم آنجا مسقطی مباحث و «نور» تحصیل نمود
در سال ۱۳۰۲ هجری قمری میرزا علی همراه پدر به تهران آمد و یاسل

بود نزد دائی و پسر دائی خود میرزا ابراهیم (که بعدها عون الممالک لقب گرفت) رفت و چند ماهی در آنجا مانده در سال ۱۳۰۳ قمری تهران پیش پدر آمد. در سال ۱۳۰۶ باز دیگسر میرزا علی خان سه تریبیر نزد دائی بزرگ خود میرزا حسن خان احسن المملک رفت و از طرف او بمحاسرت حالصحات سلیمان و بعد سرپرستی اراکه و بیات حکومت چهریق پرداخت. در چهریق سبب جنگ سختی که با اکراد متمرد کرد رحمدار گردید. چندی بعد به بیات حکومت دهجواریان و مامغان و کلکان و اسکوپرداخت و در سال ۱۳۰۸ دخبردائی خود موسوم بکشودرا برین گرفت. در همین وقت میرزا علی خان او حساب حسعلی خان ابریطام گروسی، پیشکار آذربایجان، هامور گرفت. متعمد حسن قارجهایی درد و باغی معروف و سرکوبی دمنه او شد. میرزا علی با عده ای قارجهایی را محاصره کرد و پس از جنگ سختی او را کشته و همراهان را اسیر کرده به تریبیر برد و بدرجه سرهنگی و حکومت دهجواریان نائل گشت (مهر ۱۳۰۹).

در سال ۱۳۱۰ همگامی که میرزا علی خان سرهنگ در هراورن میابد آب بود مرضی عالمگیر و با از نادکوبه و اردبیل به تریبیر رسید. روجه وی که در این شهر بود بیمار شد و بیست از آنکه شوی سالیان او رسد در گذشت. سرهنگ روز روز در تریبیر ماند و سپس با سردائی و باحاق خود میرزا ابراهیم خان که او هم در سن همین مرض در گذشته بود از تریبیر بمملک کمندی از حالصحات دولتی رفته و در آنجا سوك نامه ای منظم در آورد و بعد از بیست روز منمناً هراورن و خیدر آباد محفل منکوت سرهنگ رفتند و چو با بیماری تحریف یافت س از بیست

دور شهر تبریز که از ناخوشی و نا صدمه بسیار دیده بود باز گشتند
و از آنجا تدارک سفر خراسان دیده شهران آمدند و راه خراسان
پس گرفتند - در خراسان سرهنگ کتاب خراسانی تاریخی مشهد را
نوشت و قصیده‌ای بزرگ در منقش حصر نامن الاغه مطلع ذیل سرود
رمضان باعید امسال بیک مار رسید

بوت معصت و گاه مستعار رسید

این قصیده را میرزا ابراهیم جان پسر دائمی از در هفتصد سعه
اطبع رسانده بزائران محشید

هداد بیست و یکم ماه توم در مشهد میرزا حسن جان دائمی از
تلگراف کرده او و میرزا ابراهیم جان را به تشریح احوال بود آید
از مشهد حرکت کرده از راه عشق آباد سه تبریز رفتند و این در سال
۱۳۲۹ قمری بود در این وقت میرزا احمد جان برادر کوچک سرهنگ
از مازندران به تشریح آمده برادر بیوت - در سال ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ از
حاکم عین الدوله پیشکار مظفر الدین میرزا را لایمهد حکم بوهت سلیمان
و چهریق و سرپرستی از لایمه آنجا را داشت و در اواخر سال ۱۳۱۳
معرفی شده به سرپر آمد و از آنجا برود ابراهیم جان پسر دائمی خود که
بیات حکومت هرند داشت روت - در دی اقمده ۱۳۱۳ اتفاق میرزا
ابراهیم جان و برادر کوچک خود میرزا احمد جان بسوی تهران حرکت
کردند لکن بر اثر سعایت نظرافعیان عین الدوله که بر سبی معقول قصد
آزار او و میرزا ابراهیم جان را داشتند هر سه را پیش عین الدوله بردند
همین وقت حرکت شدند ناصر الدین شاه از تهران عین الدوله تلگراف

شد و بر اثر اضطراب و احتمالی که در امور پیشکاری آذربایجان روی داد دشمنان میرزا علی خان سرهنگ که در دستگاه عیسالدوله قدرتی داشتند بدون اطلاع پیشکار آن ستم را در اسرار دولتی زندانی کردند روز سوم آن را از زندان تبریز گریخته سوی مرز عثمانی رفتند عمال پیشکاری مامورین راه تلگراف کردند که فراریان را دستگیر کند ایشان در راه بدسته سواران قراسوران که قصد دستگیری آنها را داشتند برخوردند و با حسد و گریز توانستند که خود را بفریه شکر بازی (دهی از دهستان حومه محض شاهپور شهرستان حوی بیست کیلومتری شمال حاوری شاهپور) برسانند در اینجا مردم ده باعوانی سوارانی که در تعقیب ایشان بودند آنها را دستگیر کرده حوی بردند با خواهش میرزا علی خان وی را نصرول میرزا علی قلی حافظ الصحه حاکم آنجا وارد کردند از روز در خانه حاکم ماند و شب پیاده گریخت باین خیال که خود را بیاش قلعه و وان در حاک عثمانی برساند لکن شب تاریک سرد طوفانی راه را گم کرده دهی سام کورتای متعلق سر را حسن خان دائمی خود رسید و چون شنید که مرادش و میرزا امراهم خان در مشرفه حوی بست شسته اند خود را مقصره رسانید حکومت در فکر بیرون آوردن آنها از مقصره افتاد دختر دائمی میرزا علی خان که در حوی بود چون دانست که آنان در مقصره تحصن خسته اند کمک‌هایی از حیث غذا و لباس بآنها کرد سستیان در مقصره باعه‌هایی به تبریز و تهران برای نصر الساجده دائمی مطهر الدین شاه و میرزا رضای صدیق الدوله نوشتند نصر الساجده حکومت دستور داد که

مزاحم آنها بشوند و صدیق الدوله از تهران نامه‌ای بآبان فرستاد که چون امین الدوله حاکم جدید آذربایجان به تبریز رسید ایشان از خوی پیش او روند

میرزا علی خان سرهنگ که در سالهای اخیر مرآت مطالعه کتب و روزنامه‌ها و آشنایی با اوضاع و احوال سرهنگ موقوفه آراد و حکومت ملی پی برده بود هنگام تحصیل در مقبره حوی تصنیف کتابی بر ضد حکومت امپراتوری و سلطنت حاکمه پرداخت - وی مظالم خود را تحریر و میرزا ابراهیم خان آمو را تحریر می نمود و اوراق کتاب را دیر و دیر بالاگاه مقبره پهن می کردند که اگر گرفتار شوند آن اوراق موجب رحمت آبان بشود - پس از رسیدن نامه مرحوم میرزا رضای صدیق الدوله سرهنگ با برادر و پسردانی خود به تبریز حرکت کردند در تبریز بنگ سب مانند صبح سوی میابج باسفال امین الدوله زالی آذربایجان روند و ناری به تبریز وارد شدند

بعد از آنکه امین الدوله از حکومت آذربایجان تهران احضار شد میرزا علی خان سرهنگ باری تهران آمد

در اوایل سال ۱۳۱۵ هجری قمری سرهنگ مامور شد که نکره شاه رفته به ایالتی دالیاتی حسد علی خان اعبر نظام گروسی را که سال قبل در کرمانشاهان حکومت داشت وصول کند میرزا علی خان بدزخه سرآینی ارتقاء یافته از تهران به تبریز آمد و با تهاق میرزا ابراهیم خان مذکور نکره شاهان رفتند - مرتب با پسر دانی خود مدتی بیست و یک ماه در کرمانشاهان ماند و در این جا در اواخر سال

۱۳۱۵ هجری قمری باخام خود که تا آخر زندگی بر حادثه وی
یار وفادار و شریک عمحوار مهربان او بود ازدواج کرد - در کره‌شاه
رساله «سان سالار الدوله» را نوشته عیوب اداره لشکر و اعمال ابناء
سلطنت را آشکار ساخت

در مراجعت از کره‌شاهان سر تیب چندی در تهران مانده بعد
سوز مار بدران رفت

در سال ۱۳۱۲ که معبد ولی حال صراساطه (که بعدها لقب
سپهدار اعظم و میهنسالار گرفت) حاکم گیلان بود میرزا علی خان
سرتیب از قریه یاسل بود با زن و فرزندان خود برشت رفته در اداره
حکومتی مشغول کار شد سپس رئیس ایل (ایل بیگی) حواخوند
کجور و کلارستان شد - در رمضان ۱۳۲۰ به تکالیف رفته مدتی در
آنجا ساکن گردید و نامور ملک داری پرداخت پس از صدور فرمان
مشروطیت سازی رفته با آردای حواهان آنجا احسن حیقت را تشکیل
داد و با آنان مدرسه‌ای ایجاد کرد در سال ۱۳۳۵ و هنگام تسویب
سین مجلس شورای ملی (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶) وی همچنان در
سازی معین بود پس از توب سنس مجلس و گرفتاری آردای حواهان
و فحایح ناعشاء سرتیب از سازی فرار کرده راه آمل و نلده سوز
تهران آمد - در راه رسید که در سریرستان حاکم و باقرخان قیام کرده آمد
و مردم این شهر با دولتی‌ها در حال سردمد - در تهران پسر عمویش
صیرا انراهم خان صیعم اناطیان که همراه امیر اسعد پسر سپهدار
تهران آمده بود باو اصلاح داد که امیر اسعد نامر سپهدار با در نایب

میرود - میرزا علی خان که به مکر پیوستن یا آزادی خواهان تریب بود
 ملاقات امیر اسعد رفت از او سر تیپ دعوت کرد که ما وی به تریب
 برد سر تیپ این پیشهاد را پذیرفت و همراهی امیر اسعد و افرادش
 به تریب رفت سپهدار چون از بودن عین الدوله در تریب خوشنود
 بود پس از سازش پنهانی با مجاهدین امیر اسعد را بحاشیمی خود
 گذاشت و سمت تسکین حرکت کرد میرزا علی خان با این اندیشه
 که در تسکین حشمی بر ضد محمد علی میرزا بیداد آورد تا او همراهی
 کرد - امیر اسعد که قول همگدای با مجاهدین داده بود پس از رسیدن
 به تسکین قول خود را کار بست ولی چون سپهدار با مشروطه خواهان
 همراهی شد ز در چهاردهم ذی القعدة ۱۳۲۶ هجری هم در تسکین نامیست
 گردید میرزا علی خان مرد سپهدار رفته با آزادی خواهان پیوست

پس از پیس آمد عاشورای ۱۳۲۷ یعنی کسه سدن میرزا اکر نامی
 ادرسته عزاداران تریب در رشت اندس یکی از کسان آقا نالاحان
 حکمران و دعوت کمیته ستار رشت از سپهدار سرفتن مرشت، میرزا
 علی خان بیو با سپهدار حرکت کرده از راه دریا با هم نابری رفتند و
 سر تیپ از آنها باستحار سوگ رشت آمد و وقتس بندر واره رسب
 رسید که معر السطان و سایر مجاهدین آقا نالاحان حاکم رشت را
 کشته شهر را متصرف شده بودند - از آن پس میرزا سبو خان و بیرم در
 حسگ هائی که با قراقان و ظرفندار آل محمد تالی میرزا رفوع بسافت و
 مفتوح تهران انعامید یعنی در حسگ یورماشی چسای و حسگ نکسی
 (بکویه) و فتح قزوین و حسگ شاه آند و حسگ نادانک که وی در آنها سهم

و اثر مهم داشته همواره مشاهدات مدارکت موجود در جمله پیشرو و در عقب‌نشینی آخرین افراد بوده‌اند و چگونگی این جنگ‌ها را خود در این کتاب نگاشته است

پس از فتح تهران (سحرگاه روز چهارشنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۲۷) و پساخیزه شدن محمد علی‌شاه سعادت روس (جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری) در رجب ۱۳۲۷ کمیون فوق‌العاده پناس فدائی‌های میرزا ناصر حال سرتیپ بموجب فرمائی که متن آن ذیلاً منظر میرسد او را «سالار فاتح» لقب داد و این نخستین فرمائی بود که پس از استرداد صعیر صادر شد

متن فرمان

علیرضای قاجار
 تاهشاهی سلطان احمد شاه قاجار چون هر
 کسی که در استیاضات ملیه و اقدامات قومیه حیات
 ملت در استعمال دولت را بهمت مردانه و غیرب و طمحو اهنه خود سا
 بیات حسبه استعمال نموده باید بین الایکفاء معاشی و سر بسند باشد از آن
 جمله عمده الامراء العظام میرزا علیجان سرتیپ کجوری است که همواره
 در ایهای مراسم خدمتگذاری و محامد سابقه سالار میادین سعادت
 بوده خاصه در فتح بیکویه و فرزیر و تهران و نقاط دیگر شجاعت و
 جلالت فطری خود را باعلی درجه موقع شهود و بروز آورده از این رو
 بمعاد صلوات الله المجاهدین علی المهادین و تصویب اعمای ملت و رؤسای
 عاریان پناس خدمات صادقانه و محامدات دلیرانه مشارالیه باعطای لقب

سالار فاتح مراعاتت و از شمول این حق گذاری و عواطف مایه بین الاقرا
قرین صاهنت گردیده تا از ابتدا علی ماسق باحرای وظایف وطن پرستی
و هنداکاری مسامحت و دردد معرد آنکه رؤسای غاریان مشارالیه را
دارای این لقب دانسته رعایت احترامات و ایقه را در مقام حقه گذاری از
ایشان مرعی دارند تحفه وی، ثیل ۱۳۲۷

مطر جدهات بمایان حبان میرزا علی حبان سر تیپ صدور این
فرمان مبارک در کمیسیون فوق العاده تصویب شد و با مصای حصر
اشرف اقدس آقایی نایب السلطنه دامت شوکته خواهد رسید فی شهر
رحب ۱۳۲۷ - (ظهر فرمان مهر کمیسیون فوق العاده)

در این موقع یفرم حبان ریاست کل نظمیه منصوب گشت و
سالار فاتح سمت معاونت یفرم اشخاص گردید

چند ماه بعد چون اردبیل باطن بود شاهسون ها، تراج اموال
مردم می برداختند معر السلطان (سردار محمی) و سالار فاتح ماهور دفع
اشرار شده بقصد قلعه اردبیل از راه رشت تا آنجا رفتند تا ریح حرکت
از در اردبیل شب ۱۴ شوال الکرم ۱۳۲۷ هجری (۱۲۹ اکتبر ۱۹۰۹ م)
است (رئس روزنامه ایران نو سال اول شماره ۵۳ ص ۲) در اردبیل
هنگام باز شدن پارلمان (دوم ذی القعدة ۱۳۲۷) معر السلطان و سالار
فاتح تلگراف تبریکی با این بیت بمجلس معارفه کردند

ما گسرفتم و سیردیم تدبیر شما

تا چندان تم شود باهه تدبیر شما

چون روس ها از بودل معاهد درس حد خود تحشود بودند اخصار

امپراتور از دولت خواستار شدند و دولت آنها را از اردبیل فراخواند
(ذی القعدة ۱۳۲۷)

در ربیع الثانی سال ۱۳۲۸ قمری سالار فاتح حکومت ولایات
تلاته (مالیر و تویسرکان و نهاوند) رفت و در حدود دهماء چنانکه
در یادداشت‌های خود نوشته است باصلاح امور و برقراری نظم آنها
اشتغال داشت پس از آنکه در کابینه مستوفی الممالک غیر الدوله
وزیر داخله شد (۲۵ شوال ۱۳۲۸ قمری) بهر نامهای باز نوشته درصافی
خود را از حریان اوضاع اظهار داشت و سالار فاتح از ولایات تلات
تهران آمد

چون روز دوشنبه ۲۰ رجب ۱۳۲۹ محمدعلی میرزا با مرادش
شجاع السلطنه و همراهان بگمشویه رسیدند و روز بعد حرس تهران
رسید دولت بهر محال و سردار صبی را هربك فریدی لشگری گماشت
سردار محی و عمین همایون بختیاری سمت سوادکوه حرکت کردند
و سالار فاتح مأموریت یافت که از سمت نور مازندران بدفع محمدعلی
پیردار وی در رأس اردویی که «اردوی برق» نامیده شد و از دو بیست
مجاهد سوار و پنجاه تن پیاده حرکت نمود از راه افچه و بلند نور بطرف
مازندران حرکت کرد که خود را بکنار دریا رسانده از پشت سیاهیان
محمدعلی میرزا را مورد حمله قرار دهد سالار سرعت خود را سزاده
نور رسانده نامه‌هایی به مرخوم محمد مهدی خان مظفر الممالک که از
جانب محمدعلی میرزا تازه حکومت نور منصوب شده بود و به شجاع
بسیگر رئیس این جزا خود نوشته از آنها خواست که اسلحه خود را

تسلیم کرده با دولت مشروطه همکاری کند چون این پیشنهاد را پدیدرقتن سالار ناچار قهراً بعمل پرداخت اول در قریه پوش (از دهستان ازرود بخش ۶ نور) بر مخالفان علیه یافت و سپس شجاع لشکر را در جنگ کوه قرق بلده نور شکست داده مهیوم کرد و بعد سرعت بکنار دریا و آمل و نابل رفت رسیدن او مقارن ۱۶ رمضان ۱۳۲۹ قمری بود چون در این هنگام ارتش الدوله در امامزاده جعفر اریفرمجان شکست خورده کشته شده بود و بقیه جنگیان محمد علی میرزا هم در سوادکوه مهت سردار محلی معلوم شده بودند محمد علی میرزا که از رسیدن اردوی برقی پشت سر خود بیمناک شده بود پسپایی از راه شاه کیله ناگشتی فرار کرد و سرکمن صحرا رفت سالار فاتح پس از تعشیت امور هارندران تهران بازگشته با اداره امور نظامیه پرداخت در اواخر شعبان ۱۳۲۹ هجری قمری اردوی تحت ریاست سالار فاتح و مستصر الدوله برای سرکوبی اشراد سمنان و شاهرود حرکت کرد پس از آنکه جنگ دوم سالار الدوله پیش آمد و سردار یفرمجان جنگ همدان رفت و در جنگ کشته شد (۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۹) سالار فاتح مستعلاً بر ریاست کل نظامیه منصوب گشت لیکن این ریاست طولی نکشید و چون از این کار سرکنار شد چند روزی در تهران و شمیران مانده بکجور هارندران رفت

سالار در سال ۱۳۳۰ هجری قمری تهران بازگشت و در سال

۱۳۳۱ به تنکابن رفت و بعد بکجور آمده بکشاورزی پرداخت پس از شروع جنگ بین الملل اول چون دولتین روس و انگلیس

از سالهایش بر اثر سوء سیاست و تعدی نمرن و کینه ایرانیان را حدود
 کشیده بودند و بی طرفی ایران را نیز به چیزی مشغول کرده سر بازاران خود
 را وارد ایران کرده بودند آرادنی جوانان نمایان خود را با آلمانها و
 عثمانیها آسکار کرده بهر بیرون راندن آنان از خاک ایران افتادند
 در ایوقت دیگر مارگهنگوی اتحاد اسلام میان آمد و جمعیتی بنام هیئت
 اتحاد اسلام با تشکیلاتی خاص در پایتخت و شمال ایران تأسیس گشت و
 مردانی برای مقاومت در مقابل سر بازار روس و بیرون راندن آنها قد علم
 کردند سالار فاتح در محال ثلاث (کجور - کلارستان - تنکابن) سکار
 پرداخت و میرزا کوچک خان و حاجی احمد کسمانی و احسان الله خان
 و حمیدی دیگر در گیلان بهت جنگل را ایجاد کردند پس از آنکه
 سپهبدار اعظم رئیس الودراء و ملقب سپهسالار اعظم شد (۳۰ ربیع الثانی
 ۱۳۳۴ هجری) اردو تو هر ماندهی مطهر خان اعلم (سردار انصار) برای
 سرکوبی سالار فاتح کجور و مستاد و سالار فاتح نهران آمده در جابه
 سید کمال الدین بهبهانی بست شصت و پس از تغییر دولت (۲۹ شوال
 ۱۳۳۴ هجری) در ناره کجور رفت سپهسالار خواجوند های پول را
 مانور سرکوبی سالار فاتح کرد ولی آنها در قریه لشگان (۶ کیلومتری
 مشرق بو شهر فعلی) شکست خوردند متواری شدند - سال بعد امیر اسعد
 پسر سپهسالار ناصر پند را ۱۵۰۰ تنگی چی برای سرکوبی سالار و
 کسانش حرکت کرد در معربه رود چالوس چهل و پنج و درود و خورد
 ادامه داشت آخر الامر سالار فاتح با همراهانش اردود چالوس گذشته
 امر اسعد را شکست داد و تنکابن پیش رفت و از مناطق خود را باغوازی

حسنگل مقرر از ساخت و جریان امر را تلگرافی میرزا کوچک خان که در حسنگل بود اطلاع داد - از طرف حسنگل مرحوم حاجی سید - عبدالوهاب و مرحوم حاجی شیخ محمدحسن با مرحوم سید علی هدیر روزنامه رعدقرین و مرحوم مصطفی خان حرعشتی عضو خریدار و کرانت نماینده کمی محرم آباد آمدند - سالار فاتح برای مذاکره با حسنگلی ها از راه دریا بلاهیجان و از آنجا برشت رفت - در رشت استقبال شایانی از او نمودند سپس در فرانس کمیسیونی از سالار فاتح و میرزا کوچک خان و سران مجاهدین تشکیل شد در نتیجه یک هیئت هفت نفری مرکب از میرزا کوچک خان ، سالار فاتح ، حاجی احمد کسمائی ، مرحوم حاجی سید محمود ، مرحوم حاجی شیخ محمدحسن ، رضاخواججه بوری (معلم الساطله) و مرحوم دکتر حشمت برای بحث درباره سیاست حسنگلیان و اخذ تصمیمات مقتضی انتخاب شدند میرزا یحیی خان دیوسالار نیز در این جمع بود ولی در مذاکره شرکت نداشت .

سالار فاتح پیشنهاد کرد حالا که ما در ایران و گیلان با اختیار آسان در آمده است تهران حرکت کند - حاجی احمد کسمائی مخالفت کرد و میرزا کوچک خان هم از نظر او پیروی نموده میگفت اول تشکیلات خود را درست کنیم بعد تهران را بگیریم - سالار فاتح پاسخ داد که اکنون حسنگل دول بزرگ شمال و جنوب را مشمول کرده مستوفی الممالک و مشیر الدوله و مؤتمن الملک با ملیون همراه هستند قوای ژاندارمری هم با اتحاد اسلام همراهی میکند در تهران هم مخالف مؤثری نیست گرفتن پایتخت آسان انجام میگیرد اما همین که حسنگل تمام شود هر کاری ها

خود را بدولت فاتح سسته او و میرزا کوچک خان و سران مجاهدین را از بین خواهد بود و به آنها بیستسها کرد که تفنگ ها را برداشته بسوی تهران حرکت کنند میرزا کوچک خان و کسمانی غذوهای غیرموجه آوردند و با او مخالفت کردند وقتی حواسمند از پله ها پائین بیایند سالار میرزا یحیی خان گفت «حاجی احمد برای چرچر خود میرزا کوچک خان را آلت کرده است»

سالار روز دیگر بکجور بازگشت و این در اوایل سال ۱۲۹۷

هجری بود

بار دوم که وثوق الدوله رئیس الوزراء شد (۲۹ شوال ۱۳۳۶ - ۱۵ اسد ۱۲۹۷ شمسی) و از دوتی برای قلع و قمع مجاهدین جنگل از طریق قره‌بلی و مسجین فرستاد ، عده‌ای هم بسوی کجور حرکت داد - سالار فاتح شهران آمد و از او تعهد گرفتند که بی اجازه دولت بکجور باز نگردد و از در خانه مطالعه و تالیف و تحریر پرداخت

در زمان رعامداری سپهدار رشتی سالار متحرک سپهسالار محسن افتاد و بعد آزاد شد

هنگام کودتای ۱۲۹۹ شمسی سالار در تهران حقیق بود و پنج روز پس از کودتا او را بازداشت کرده بریدان موقت شماره ۲ نظمیه بردند و پس از بیست و پنج روز سبب بیماری او را آزاد کردند

چندی بعد بر سر قصبه طبریز الاسلام سالار فاتح و جمعی را که پناهگاه و شش نه بودند بازداشت و در قراق‌خانه سابق در میدان عشق زندانی کردند پس از پناه روز که بریدانیان بسیار سحت و ند گذشت سردار

سپه ارشدت مراجعت کرده فردای آسروز در جلوی قزاقخانه زندانیان را بحضور طلبید و دستور رهایی آنها را داد و سالار بیو آزاد شد (رش روزنامه بجات ایران شماره های ۲۸۳ و ۱۸۴ سال ۱۳۲۲)

پس از حدود کشتی سیپه سالار املاک او می بایست در عوض قرض آن مرحوم مالک ایران البسط شود و آن مهمنه ای برای خرید حسری املاک کجور بود چون از کجور حسری های بدبیر رسید سالار فاتح برای سرکشتی زندگی خود با محارفت بلکه از بلای های بایتحت دور باشد - این هنگامی بود که حسن حریری و صهاری برای خرید املاک مردم بکجور آمده بودند

در این موقع چراغ علی جان امیر اکرم حاکم هارندران سالار و چند نفر از اهالی کجور را توفیق و در سازی زندانی کرده بآمال بیعام فرستاد که شما مردمان ساراخنی هستید ، بجهاد هراز توفیق باید بدهید تا بتوانید دوباره رنگ کجور را به سید و خود پس از دور در بعنوان حسن تاحکمداری بی آنکه تعین نماید تکلیف بار داشت شدگان چیست ، تهران رهسپار گردید

بار داستانگاه آنها حای سیار بایاک مدی بود آقای کسرائی معاون حکومت شی سالار را احضار کرد و مصیبت و تهدید بمطالع و حقی که وصولش با وسیره شده بود نمود . باسح های سالار فاتح در اثر کرد و حوال داشت که این زندانیان توانائی پرداخت حس و حقی ندارند با آنها مدرقتاری مکرد . حدی در زندان ماندید تا سالار با آنکه باجد بجهت چندان امیدوار بود تاگرافی آقای دادگر رئیس مجلس محاربه



سالار فاتح درسین پیری

کرد و سائر همراهی آقای دادگر پس از چهل و پنج روز از زندان آزاد شد

سالار پس از آزاد شدن تهران در ایام اقامت زن و فرزندانش امن تر از سایرندان دانست و آنها را بتهران روانه کرد در این هنگام حریری مباشر املاک شاه سرد او آمد و گفت چون شما در کجوز مطاعیتی دارید بهمین جهت از همه زودتر شما باید علاوه بر خود را بفرشید یا تقدیم کنید. سالار پاسخ داد که چنین مطاعیتی در خود نمی بیند و من مانظرمه بآمل روف و مدتی در خانه دخترش ماند (۱۳۰۹ شمسی). این حسین مأثور مخصوص حریری بآمل بسراغ سالار آمده با وضع بدی او را به حبس آباد (بوشهر حالیه) که اقامتگاه حریری بود برد پس از رسیدن بحبیب آباد معلوم شد سایر رؤساء املاکان کجوز هم در آنجا محبوس هستند یک دو روزی در منزل باحرری توقیف بودند تا بوزر حمیری که ریاست املاک بهلوی داشت از تهران بحریری تلگراف کرد که اعلیٰ حضرت تصدیق قطعی برای کجوزی ها گرفته اند که وریاً احرا خواهد شد، کجوزی ها را آزاد کنید سالار آزاد شد و سر و صورتی بکارهای خویش داده تهران بازگشت و چون از سر بوشتی که در انتظار کجوزی ها بود آگاه شده بود گوش ساعده در مستطیر مأثورین ماند

در اواخر اسفند ۱۳۰۹ عده ای مستطیق نامیاب ریاسان مسلح سکجور فرستاده شدند اربابان بوشهر جمعاً از رؤسای محلی را بازداشت کرده پرونده ای تشکیل دادند و سپس تلگرافی برای دستگیری سالار فایح و مرحوم میرزا طاهر تنکاسی تهران معارضه کردند در اسفندماه ۱۳۰۹ پنج نفر معس نامیاب بحاجه سالار آمده او را بازداشت کرده کتب و

یادداشت‌های اورانیز ماخود بردند

هنگامی که برداشت شدگان راه تهران آورده زندان تحویل دادند سالار فاتح و مرحوم میرزای بکانبی هر دو در حبس بودند سالار را در توقیفگاه موقت زندانی کردند و این پنجمین بار بود که او در زمان زمانداری و سلطنت پهلوی زندانی شد و این بارده سال در حبس ماند (۱) (ش . روزنامه نجات ایران سال ۱۳۲۸ شماره ۳۰۸)

استنطاق سالار منتهی دو ماه طول کشید و چنانکه از یادداشت‌های او برمی آید این بازپرسی‌ها بسیار ناگوار و روح آزرده است بعد پرونده را باز کال حربه فرستادند محسوس شدت سه‌ماهه در این زندان موقت بود و او را بر زندان معروف بیشتر حال که سرپرستی بایب حسین بیکوکار اداره میشد بردند .

اینجا بیماری (دردهنده) سالار را شدت کرد و او را در مرخصخانه نظامیه فرستادند و آنجا نسبتاً راحت بود

در مرخصخانه نظامیه روزی دو نفر نظامی مسلح او را با توپ و بیل محصور بهم آنادی بردند و قبلاً انتقال املاکش را که قبلاً تهیه کرده بودند برای امضاء پیش او گذاشتند سالار خواست اعتراض کند آنادی او را بسکوت دعوت کرد و سالار با چهار آرا امضاء نمود بعد او را در مرخصخانه برگرداندند پس از آنکه مختاری رئیس شهر بادی شد دستور داد سالار فاتح را از مرخصخانه زندان قصر بردند در زندان قصر سالار محاور جوانین مختاری زندانی بود و از یادداشت‌های او پیداست که مصاحبت

۱ - پنج سال در تهران زندانی بود و مع سال در عربیه حبسین حال

بعینه پسر بود

! بان را بسیار معتمد میدادسته است.

از زندان عصر روزی سالار فاتح را با دوازده محاکمات و زاری جنگ
بردند مستنطق که حاقمی نام داشت سالار گت - «اگر شما بگوئید که
از سوء قصدی که مشارالملك نسبت بشاه داشته آگاهی دارید آزاد
خواهید شد» سالار فاتح پاسخ داد که «ناین سن و سال که دارم برای
رهائی حال پوسیده خود هرگز حاضر نیستم تهمت نه بیچاره ای به بندم که
شما آورا سگشتن بنعید و ملکش را فماله کنید. میخواهم هرگز باین
شکل حاضر بشوم» و حاضر نشد که برخلاف واقع گواهی ندهد مستنطق
سالار را باعدام تهدید کرد و این بیروغید بیعتاد در مارگشت سالاریمار^ا
را در راه شمیران پیاده کرده در شب تاریک در زمین های ناهموار و درختان
در هم ماین سو و آن سو کشانند تا آورا مرعوب کند و سالار گمان
میکرد که آورا برای کشتن مسرند آحرالامر آورا از پیراهه بوندان باز
گرددانند (ژش روزنامه بجات ایران شماره ۳۱۷ سال ۱۳۲۳ ص ۲ و
مجله خواندنیها سال ۵ شماره ۳ ص ۷۳)

در سال ۱۳۱۵ سالار فاتح را بقریه حاجین شش فرسنگی رحمان

تسعید کردند

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ وی از حاجین تهران آمد و بقیه
عمر را گاه در تهران و گاه در ریجان بکار فلاحت گذرانید تا در ۲۳ آبان
ماه ۱۳۲۶ هجری شمسی درگذشت

در روزنامه های ایران این واقعه را با بیانات تأثر آمیز منتشر کردند
از جمله آقای شورش مدیر روزنامه بجات ایران در شماره ۹۲۶ (مورخ
۲۴ آبان ماه ۱۳۲۶) مقاله اماسی خود را شرح حال و ذکر خدمات

آن مرحوم با عنوان ذیل تخصیص داد « وطن يك سرشار ملي و مجاهد نامي را از كفداد فرزندرشيد در آغوش مادر عزيز خود بخواب ابدی فرو رفت » و مقاله خود را با عبارات ذیل پایان رسانید « آری سالار فاتح از نظر های مانا پدید شد ولی خصایص عالی ، جوانمردی ، شهامت ، صراحت نهج ، پایداری و استحكام در ایمان و عقیده اجتماعی و بالاتر از همه خلوص مفرط او در ترقی خواهی و آزادی دوستی فراموش شدنی نیست و این صایحه ملی جبران ناپذیر است . »

حضاره سعید فقید با احترام و تکریم به محل معسره مرحوم طهر -
الدوله تشییع و بحاکم سپرده شد آقای مطیع مدیر روزنامه کابون
و آقای فروری با کمال تأثر بر سر مزار آن مرحوم از خدمات ملی
سالار فاتح تمسیر کردند

سالار فاتح در زندگی خصوصی و اخلاق و تمایلات شخصی فردی
مهربان و خوش طبع و راستگو و صریح اللجه و آراهمس و دلیر و
نازاده بود ، جدا ایمان داشت با حرافات و تعصب ، شدت محالته میکرد
شعر بسیار حاضمه از فردوسی میادداشت و به ادب و تاریخ و لغت شامی
علاقه مند بود ، موسیقی ایرانی را دوست میداشت ، تار خوب میزد ، در
امور مالی صرفه جو و معتدل بود ، کشاورزی دلبستگی داشت و از
مشاغل دولتی دوری می جست

دیو سالار از روحه اول خود فریدی نداشت و از زن دوم او (که در
تاریخ اولدی ماه ۱۳۴۳ شمسی در تهران در گذشت) چهار دختر بوجود
آمد که اکنون حیات دارند

سایو برهت ایران دیوسالار کلامند نازشسته وزارت فرهنگ
درخه آفای رصا هواجه بودی (معرا سلطه) را سا بوحیت شادروان
دیوسالار نشر اشعار و تالیفات مرحوم که عمده دارند و با گذر زاین
کتاب که عنوان «یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برقی»
یافته سکوش آل سائو به چاپ رسیده است

سائو طوبی دیوسالار روجه آفای حسین فریدمی، کلامند در آون دارانی
سائو احقر دیوسالار روجه مرحوم مرتیب اساهیم از مع که از
افسران برجسته عالم ایران بود در حادثه هوایی درگذشت

خانم محری ایران دیوسالار روجه آفای اسماعیل دهنوی

مرحوم دیوسالار از زن سوم خود در زنجاب دو فرزند یافت:
خجسته دیوسالار و جهانبخش دیوسالار.

آثار و تالیفات علمی دیوسالار غیر از آنچه برای یادداشت‌های
ممکن‌ریش از میان رفته بهر از قیلاست:

۱ جغرافیای تاریخی مشهد

۲ دیوان اشعار

۳ کتاب شهباز سینه‌مال

۴ یادداشت‌های مختلف تاریخی

۵ یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برقی

۶ آخذ شرح حال علمی دیوسالار «سالار فاتح»

۱- روزنامه ایران، سال اول شماره ۳ ص ۲ و شماره ۵ ص ۱
و شماره ۵۹ ص ۳ و شماره ۷۰ صفحه ۳ (مورخ ۶ دی‌المعد ۱۳۲۷) و شماره

۷۱ صفحه ۲ (۷ ذی القعدة ۱۳۲۷)

۲- روزنامه یادگار انقلاب مورخ پنجشنبه هفتم رمضان ۱۳۲۷
(مطابق با ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۹)

۳- یادداشت‌های شخصی دیوسالار که خود آن مرحوم قسمتی از
آنها را در روزنامه نجات ایران آقای زین العابدین فرورزش بحساب
رسانیده است .

۴- تاریخ انقلاب ایران تألیف ادوارد گرویل براون (کیسریج
۱۹۱۰) ص ۴۳۷ و ۴۳۹ (متن انگلیسی)

۵- تذکره الاحداد (تاریخ خانوادگی نسخه خطی) تألیف میرزا
ابراهیم‌خان عون‌الممالک متخلص به «عندلیب» .

۶- تاریخ مختصر زندگانی و خدمات محمد ولیخان خلعت‌بری
میهنسالار نسکابی همراه با یادداشت‌های شخصی او گرد آورنده و ناشر
۱- عبدالصمد خلعت‌بری (تهران ۱۳۲۸ شمسی) متن ص ۲۵ و ۲۷
و ۲۸ و ۳۰

۷- روزنامه نجات ایران سال ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ شماره های ۲۷۸ تا
۳۴۲ (مورخ ۱۴ اسفندماه ۱۳۲۲ تا ۷ بهمنماه ۱۳۲۳) و شماره ۵۰۴
(۸ مرداد ۱۳۲۴)

۸- روزنامه سرپوشته اصحابان شهر یوز ۱۳۲۳ (منقول در حواشیها
سال سوم شماره سوم)

۹- مقالات آقای عبدالعزیز نوری اطلاعات ماهانه سال ۱۳۲۹
شماره ۳۵ و ۳۶

۹۰- یاد داشت‌های آقای یحیی دیوسالار پسر عمومی پندراوگه نذ
فسمی از مراحل زندگی سالار همراهمی بوده اند و آنها را با کمال محبت
ماحتیاز بخوانده سالار گذاشته اند

۹۱- یادداشت‌هایی که آن مرحوم املای کرده اند و طبع بر سینه است

۹۲- یادداشت‌های یک نفر معاهده نغم آقای دکتر آریایان محله

افلاک هفتگی سال نهم شماره ۴۴۰ مورخ ۲۳ دی ماه ۱۳۲۸ -

۹۳- تاریخ اعلان مشروطیت ایران تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده

(چاپ تهران جلد ششم ص ۱۵ و ۲۶ و ۵۰ و ۵۷ و ۶۵ و ۷۲ و ۷۷ و ۱۰۲
و ۱۲۹ و ۲۰۲)

اینک چند قطعه از اشعار مرحوم عالی دیوسالار متخلص به «لور»

بنظر خوانندگان میرسد :

از مثنوی دستور الاستیاق لور که در سال ۱۳۱۶ هجری قمری سروده است

شبی از سیمای چو پسر لهرات	رقطران فرد ریخت قطره در آب
شبی داشت از زلف دلبر پیام	در آن آفتاب کسود گمتهی مقام
شبی جول مجید سر زلف یار	در او عالی سرده عمدا نکار
شبی لیره چون بحث و احوال من	دل آشوب چون ماه من سال من
شبی شام او در محشر مرا	ساشیده از درد بیگس مرا
زده درد درگی ره کهنکسان	که از حدل احوم سونی نشان
که باگه فل مکر هجران نمود	صموری زکف کاست از میان فرود
حسر داد در هیچ دراز آمدم	سدبندار دلسر بیزار آمدم
بشست هجر باغم سکی شور کرد	تحریمت آن این مرا دور کرد
دل من که خود موج سندان بود	ر تاب و لب منم بی آب بود

بجوش آمد آنگه ز بار فراق
 ادا هندی دلدار بساد آمدش
 بگرداند عذاب اشهب هوش را
 بده ساقی آن آب آتش مزاج
 فرو ریز آب گلو سوز را
 هم آوار جعدم هم آرای بوم
 ز بار فراقم سر خاک شد
 کسی همچو من خوار حرمان عباد
 حدائی مرا کرد خون در حگر
 مرا قلب از هجر بریان بود
 دلم را زین کند آشوب هجر
 ترا کله آسادی میروش
 پریشام ای داد از دست بار
 چهوید زهر حا بشام فراق
 زنده زنده بتوی گور روی
 و چه جوش گعد یکی رامل کجور

ز دیده فرو ریخت خون زاشتیاق
 خیال خطر همچو باد آغوش
 ره عشق رد تاب را توش را
 که خام سفالین به است از رجاح
 بخوادم دیگر شام را روز را
 حرانان خواهم ز آباد بوم
 بیادم همه آبرو بساک شد
 گرفتار آزار هجران مساد
 کدامین ملا از حدائی ستر
 کدامین عذابی چو هجران بود
 ششم پایمال و لگد کوب هجر
 که در مهر دل بسته تار اوست
 هلاک دو چشمان سر مست یار
 ندانم چه خواهد رحام فراق
 به که ریسر سخن زور روی
 دورخ آراد همه از حس زور

تنبیل هادی گور

بساد دارم زقیسیران گجور
 هیزم از دوش بده آوری
 آرزو داشت که بویی جوید
 هشهیدی گرسد ز بار آید زود
 روز ما شب سیار و نامید
 اتفاقاً توی حسگل مر راه

بود یک سهله نام هادی گور
 از بوایش کنه ای میچوردی
 بزبان سوی مشود پیوید
 شود حمامی ده نام و دود
 ز خدا حرح سفر میطلبید
 یاوت یک کیسه پر از تحواه

شکر حق گفت دلخاده شست
 کیسه را که نگاه خالی کرد
 صبح ناچاشت دودند بارش مرد
 تو بگو صبح سخن چرخ کی؟
 در همانجا شده خورد چنین پاره
 گاه حاجت شد و مدخول ندید
 شد سرمایه در گشت سراء
 دید در گوشه یکی مشغول است
 گوید از می نمود هست چهل
 چرخ از یابوی خود زیر همید
 چنگت برسد گریمانش زد
 گفت پولست زمین بارش ده
 خوب چنگ آمدی ای دزد روی
 بیندوا هندی سالرز زیاد
 گمت آوا ساعت هم می بخش
 گر ندانم این پول تمام است
 بهمان صاف آهو قسم است
 بکسداورسد زردی دورم
 بچرخ از پول دو ده پاره رفت
 خستن پول سدازد کاری

پول را گرد همی دست اندست
 بار در کیسه بخوشحالی کرد
 هیچ راهی روی آماز برد
 داشت در جانب بازار تکی
 پول افتاده بر روی حصاره
 پاره حوز چنین و در آن پول بدید
 بچپ و راست همی کرد نگاه
 گوش و هوشش بچرخ پول است
 مشکل راه خراسان شده حل
 باشه آما سوی گدشک پربند
 يك دو تازنه سردرانش زد
 کم شمارش کن و کم ماوش ده
 گسر سوی مرغ زچنگ ره می
 کیسه پول بدستش سپاد
 بهین ماه حرام می بخش
 من می خستهش الله گواست
 پول ایست ز ده پیش ده کم است
 همه داد که هادی کورم
 گشت خسته بود بیامده نگفت
 هر آسب نگاهش دازتا

درد و غم پیش از عید

باز عید آمد و به به عیدی
 یادگار خوشی از جانشیدی

نوبهار آمد و شد دشت قشنگ
فرودین کار تعاشانی کرد
باغ دلکش شد و زیبا گردید
ز هوا خوشه پررین سازد
آب را اسیمه که برتاب شود
باز مرغ سحر از شب خیری
سازد بدان ره شهران پیوست
تازو یازو می و گفتار و سرود
دار عید آمد و من رندانم
کی شبم چون شمشاد در زمزم در است
به مرا جلالت گلگشت ز می است
چند تعاضوت بسرا اهل قبور
چون مرا نیست در این عید سری
خوبباران بسگاران خوبتر

چون دم طاقس و دسال ترنگ
هی بو آورد و بو آرائی کرد
فرشش از اطللس و دینا گردید
سمن و سسل و سسرس سازد
رنگ سیماش خو سیماب شود
شهری پافت مشور انگیزی
تا ریدت بی آهو خوسد
هر که را هست بوی یاد درود
ده چه روئین نی و آهن حسام
تا ندانم که یکی بوزور است
به کسیرا سوی من نگهی است
صبح بوزور و شام دیچور
نگشاید بسرویم هیچ دری
ناع سا نازه گساران خوبتر

دداشت های تاریخی راجع بفتح تهران
و اردوی برق

انجمن و مدرسه سال ۱۳۲۵ هجری قمری است در ساری با حساب آقای
 حقیقت سیدحسین یکی از دوستان بسیار صمیمی و مشروطه خواه
 خود و بکمک مشروطه خواهان ساری می‌خواهیم انجمنی باسم «حقیقت»
 دائر کنیم آقای سیدحسین را برای ریاست انجمن در نظر گرفته ایم این
 انجمن را بخلاف انجمن تهران هدف های مخصوص است بدو مکتب خانه‌ای بطرز
 جدید باسم رئیس انجمن در باغشاه ساری که یادگار شاهزادگان سابق ایرانی است
 تأسیس خواهد شد عمارت باغشاه حول برای مکتب خانه صلاحیت دارد بوامطه
 خرابه بودن تعمیر خواهد گردید باغ طرف شمال عمارت را انجمن تقسیم کرده سلبه
 خود گل کاری و سزی کاری خواهد نمود در خیابان که درای چهارهای تک‌تک
 در جنوبی سر گذار است هر چند قدم یک چراغ خواهد گذاشت در طرف باغ جنوبی
 عمارت سرروستان است که در آن سروهای کهن از دروست سایه انداخته و وسط آن
 حوض و سرگس دار است در حوض آن سمت خیابان یک معاریا تالار چوبی بسیار
 فشنگ برای راحت تماشاچیان ساخته شده که محل بازی و چای خوردن است آنجا
 دربان فیه خانه یکی متعلق باغ شمال و یکی متعلق بهمین سرروستان بایک چار
 کبابی برای استراحت بصرح کسب کاران باز خواهد شد بکمک های ممتاز از چون
 چهار همین باغ بهلوی چراغ های خیابان و بهلوی گل کاری برای استراحت خواهد
 گذاشت عصر بچه های مکتب خانه ها در این خیابان مشق نظامی خواهند نمود و در
 تایم ساعت آرش گذشته اشخاص اسب و اسب را در روزنامه خواهند پرداخت شب
 تا دوسه ساعت شارین و تفریح کنندگان در این محل مشغول چای خوردن و هلیان کسبند

خواهد بود

با آن حرارتی که اعضاء انجمن حقیقت داشتند در اندک زمانی در این باغ این کارها خوبی پرداخته شد چون آغاز بهار زموقع کاشتن و ساختن بود حیوانات بندی و گل کاری و چراغ و بیمکت گذاری و کردبندی و ساحت قهوه خانه و چلو کمپانی و تعمیر عمارت بعد از یکماه تکلی پایانی یافت قریب یکصد شاگرد از جوانان شاهزادگان و اطفال یتیم که معانی پذیرفته میشدند مشغول خواندن فارسی و فرانسه و حساب و حفر اقی و عربی شدند عمرها موجب پروگرام در حیوانات باغ و سز مه میدان با حضور تماشاچیان به شوق بطامی بعمل میآمد این باغ از حیث سازخوشگلی و طراوت در درختان مرکبات و عطرق گل و سر و ستان زبان و رنگ های سهیلا و پرین و تک س رنگ کم مانند بود این اسباب استراحت و آردی که س ای این باغ مسزوی حق و تک آماده کرده بودیم و برده های سیما تگرای که نمایش میدادند و مارهای مختلف که بواخته میشدند زنها که از طبقات مختلف دسته دسته از حیوانات و گل کاریها عبور میکردند و باختیار خود جای در بهار میچوردند سردان که روزنامه حبل المتین و مسزولس اویل و مسزوات که آن زمان بهترین چریده های باحرارت و صبح بشمار میرفتند با آواز بلند میخواندند همه پس از برداشته شدن مطالب شاه مستند و عمالش لیب آردی را به مذاق اهالی چشاییده آردی حواها را خدمت خود مسزور میساحت در واقع جمعیتی است هوای آردی که بدعای هر کس میرسد مادام العمر آنرا از کثرت خویشی فراهم خواهد کرد

بهشت آنجا است که آردی باشد کسی را تا کسی کاری باشد

تشکیل انجمن اسلامی این شهر تصادفا هم ملازبند دارد هم شاهزاده حیوان روزنامه ها و مسلك آنها در آن موقع بوجاه معلوم بود یعنی در آن دوره خوب بیگفتند و مدین سب ملازبان و شاهزاده های این شهر باها دشوار خوبی نداشته اند ولی چون در و شاهان امامین سید و ظاهر ایدیتوانستند انگشتی بکارها را ساندیا از خود داده که کسبه مقل در وقت در شهر وین صحت بودند همیشه که از صاع تهران و طریفیت دولیان را دورند کم کم در بی ایانه چو می س آمده اولان امام مشر و طه

خواهان زابهائی و نایی و بساط مشروطیت را بساط کفر و تماشای نمایش‌های عملی
 زاینده‌نوع نمایش کفر به شرح عامه می‌دهند. من خود فکر می‌کردم اینها این قسم که در
 وضع این انجمن حدیثه سوده تعلیم و تعلم این مکتب حاشیه را کفر و بدعت و الحاد تصور
 می‌کنند و این اشتراحت و تمسیح و نمایش را آئین دین‌های و مشروطیت را از مختصر عادت نایبه
 می‌شمارند اگر روزی روزشال برسد بسبب ما چه خواهد کرد ملی همین هم شد
 روزی در در عیب جوئی ما علو کرده صحبت‌های ما را معرصابه توجیحات می‌موندند
 هر گاه تصادفاً یک‌همه از آنها است باعشاء عمود می‌موند بطوری از روی معرفت و سعیت
 ساع شاه نگاه می‌کرد و دیدنها را هم می‌فشد که معلوم بود درود از دیش آمد است
 هیچ‌یک آنها از کثرت عیله و عصب و در اطرف باغ بر می‌گرداند آنها همین که عدیت
 شاه را به مجلس و مشروطیت یقین کردند انجمنی با اسم انجمن اسلامی در سازی مریاس
 شیخ علاءعلی جهت تشکیل دادند حال انجمن اسلامی آن عصر در هر جا که تاسیس
 میشد معلوم بود مسلمانان را انجمن خود داده باقی را کافر معانق و بی‌دین و
 نهائی میدادند چه انجمن اسلامی تبریز و تهران و حران و غیره همین قسم شهرت کرده
 بودند تاسیس کنیه آن انجمن ها بر صد مجلس و مشروطیت بود و همه خرابیها از قنالیها
 از آنها سست مسلمانان ظهور رسید در هیچ جا از قتل و سب و حرق هم براد و
 هم آئین خود سر مومی فروگذار نمی نمودند در هر حال انجمن ما از تو اثر احضار
 تهران شیخ از ترقی خود نکاست و وجه خود را حفظ کرد چه سهای سال گیرنده (۱)
 سازی سال‌های خوب برای اهائی ترتیب میدادیم و اعمال خیریه که از این انجمن
 ظهور می‌رسید و کارهای بی‌ریا و تزویر اعضای انجمن مطابق اسم انجمن از روی
 حقیقت بود

این آزادی را می‌خواستند و آقا میرزا حسین خلیلی بر قدر و قیمت بود ولی هرگز ممکن
 نبود مردمانی آنقدر از برست و شانه‌ها بدهی با هر من را که دیده‌های احدادی شایر در
 ۱ - گاهی ما ما سردان سر کمیته می‌آورد و این در اثر دانه‌های سنی است که در
 ما بدندان ما گندم می‌روید و ما آنرا می‌موم می‌کند این گونه ما را گیرنده می‌گویند

میادی عالی‌تر محکم‌تر از سندان حدادی میداستند باین قسم ارادی معنادار نمود .
 اولین مجازات در همان اوقات مید معصری کلیچه مسموم با ستر اباد برای
 قانونی حسن جان کرد و دستاورد چند نفری از آن خوردند و بدرد
 زندگی گفتند چون این امر استاریست خانه سازی رفته بود مدار تحقیقات که از نظام
 السلطان حاکم مازندران گردید آشکار شد که حمایت کار آن مید است بعد از حصول
 یقین انجمن مجازات مید صادر و قابل راجدنا خواستار شد نظام السلطان بیاس
 همراهی انجمن این مید نوزای (۱) را در وسط سبز میدان قهاس نمود
 بمجازات رسانید

این اولین مجازات قانونی بود که در مازندران در عصر مشروطیت مظهر رسید
 از مظهر این حادثه ملاهای مازی مضطرب شدند و یکمتر نه سالی چموشی گذاشتند
 آیا حق خواهد بود که عوام کالایعاج محکم دولت بدون تصویب علمای اعلام حد
 شرعی جاری نمایند ؟ آیا دیگر برای وظیفه مبرره آقایان یعنی حکومت مطلقه در
 مطلق امور چیزی باقی میماند ؟ آقایان اعضای انجمن اسلامی بگفته این یاد آمدند و علماً
 انجمن حقیقت را تصویب آنرا تکفیر کردند

از تکفیر ملاهای انجمن اسلامی اعضای انجمن حمیت رد نکاستی نهاده مشروطه
 خواهان مازی صعیف شدند ولی انصاء رتبه مشروطه خواهان در کمال فوج قلب
 حاضر مدافعه بودند و هیچ فتوری بحالشان دست ندادند و دستگیریکم جمادی الثانی
 که تلگراف پارلمان متحد العالم بنام ولایات محاربه شد و در نتیجه اولتیماتوم شاه
 مشروطه خواهان ایران مجلسیان از مشروطه خواها ولایات انصاء حسبتند تاپیش
 برسیدن تلگراف نابوی مازای همراهی با پارلمان و معاهدت در راه ملت و حرکت
 سمت تهران و مساعدت با آردای خواهان کمکش می نمودیم بطقرها و مجلسها
 کردیم انجمن حقیقت خواستار صددر معاهدت با تهران که میل حرج شده برای جنگ
 حاضر کند

پس از بمباردهمان ولی سرودی بانگراف بسیار در میان عبادت پارلمان و اعتدالی
مجلس دولتیان و انصاف سچاس اعلان شد هر سری پی سودائی روت

انصاف لجمن بکلی متفرق شدند لولوی عمومی در سازی صلوح خود انصاف لجمن اسلامی
بودا نمکتب خانه ریخته آجا اعلان کرد و اظهار انصاف در صوب وسیلی روز انصاف

بدرها پشان بودند از معلمین هر کس توانست سستی فر او کرد تا با وی مدرسه را با آیدن فر آن

کلروئی آن نقش شده بود در سز صیدان سوختند خیا ناز و گل کاری باغ را خراب و چراغها

را شکسته خواستند بکمر به پیش رطه خواهان جمله ورشودن جمله از خود مشروطه

خواهان دفع کردم و هوزیت همگی در یکجا جمع آمدند فر ادر آن نادیم که نا کرانهای

برای این کار پیدا شود در ورش عمده بگر را ترک سکیم این اجزاء و در یکجا بودن

مادر جلوی دشمن سدی محکم شد که خندوری در سایه آن توانستیم ایمن رست

نمانیم فر ادر ادر هر روز با اساجه در منزل یکی از انصاف رئیسه باشیم در حقیقت یک

حوزه مهمانی برای خود بویه دیدیم که هر روز یکی از ما نذارک شایانی میدیدیم هیچ

از نظرم معلوم میشود که آن چند روزی ما چگونه گذشت در حیاتی جز جنگ و

دفاعه و کشتن و کشته شدن نداشتیم سر ریش و کوهش واحمار هولناک هر چه ما

میرسید همرا در سایه اتحاد و عزم راسخ با خود سردی تلقی کرده هم و عم آنرا از

خود دور میساختیم سر روز باوری چون معرور بوده هر وقت با استنادیان طرف میشدیم

سعیون و صلوات تمام آنها را از خود میراندیم

از جمله کاری که انصاف اسلامی کردیم حیاتی متالم شدیم و از تمام خوبی آنها

دورتر گرفتیم این بود که بعد از احضار هائمه آمیز آنها در خصوص قتل و کشتار

مشروطه خواهان که از دوازده هزار و بیست شایع شده بود انصاف انصاف اسلامی از

فصل شیخ علامعی و صدر العلماء و غیره و حمام زنده نماندیم این کشتار ریش معلوم

خوبی را حساب کردند و بهم تریث گفتند که بعد از آن عهده هر از هر رطایف عهده

کننده شدند. من بعد از شنیدن این خبر يك رباغی ساخته برای شیخ علامعلی فرستادم چون در حواله آزادی ساعه جمون داشتم و از عوالم آزادی ملال بیشتر از دیگران مطلع بودم ترس ز راهمه از استنادیان نداشتم و پیوسته با آقایان مشروطه خواهان حالی میگردم که این شماره بان مجلس وساحت گرفتن ما مشروطه خواهان يك امر رود. گذرامت محال است این بحم که در قلوب کاشته شده فاسد شود و از جای دیگر سر دریاورد امروز و فرداست که بهال مشروطیت سر کشیده نمو نماید و این اتلاف از استنادیان باشد در حه تلاقی شود محال است این حق را کسی تواند عصب نماید دیریا رود حق ملت بحود ملت نماید خواهد شد

ناری يك چند بهمین شکل در ساری بودم، باحوی و رجاء هر دو اس گرفتیم و تا شاهزاده ابوالفتح خان رئیس ناگراجهان استر آباد بواسطه ساعه دوستی کاعدی به سنده و آقاسید حسین نوشت عصومش این بود. از ساری آقایان و شاهزاده گان آنجا بعضی چیزها درباره شما بدولتیان گفته اند و اعای شده اند. نموده اند چون موقع ناریک است رفع شبهه دشوار نظر می آید، بهتر این است حد زوری مسافرنی کنید و ترك ساری گوئید

در هر حال کاعد يك نفر تلگرافچی دولت از استر آباد که حظ عبور تلگرافات ساری است برای ما حائی از اهمیت بود نهادن مجلسی کرده برای حرکت از ساری مشافزه نمودیم آقایان هیچ مایل نبودند ما از هم جدا شویم عهده آقاسید حسین اس بود که همگی در ماهی سمت بینالاف نازدندان ما هم مسافرت ما کنیم ولی من میخواستم حتی الامکان تنها مسافرت کنم بلکه هر گاه بتوانم خود را سهرا لبر منام و درست از وضع مشروطه خواهان و درباریان محصی بسزا نموده بهیم از کدام طرف سرو صدای مشروطه خواهان بلند میسود آن سمت بروم زیرا بمن داشتم عهده میان ملک و دولت محالف شده و کار بچنگ خاتمه می پذیرد بیه ساعه

و بصیحت و اندرز دیگر بدرد نمیخورد و حشی گری استندادیان ایران همه جا را
سرب ساری معاینه میکردم مندیدم همه جا همین قسم بایدس ناید باشد میدانستم
چرازه این جهل و جور را حر آتش تهنگ نتواند نمود پس موقعی است که ناید که رست
و بازو گشود لهذا آقایان را ترک کرده گفتم بهتر این است که هر کدام بسنی
سهر نمایم بهمین مراد داد آقایید حسین بشه میر زاد و میرزا اسماعیل امین بهر از
حریب عربت کردند و هیچم دگتر و چند نفر دیگر از احراز بعضی مهضرتین بنشکی
همراه آقایید حسین به سال ۱۲۰۳ رفتند من چند روزی مانده سر و صورتی
نکارهای خود دادم در این موقع شنیدم میرزا حلیل نام که از اهل کجور است از
طرف سپهدار برای سرپرستی املاک سپهسالار که در اجازه من است وارد ساری
شده است سپهدار در این موقع سعی مجلسیان بحکم رانی استر اباد شاه و دیب داشت
یعنی در ازای هر کاب خود سبب بمشروطه هواهان پاکفاره قتل و شناعة مأمور
استرداد اسرای قوچان شده بود زیرا این امر در آن موقع موجب دقت و محصل تدکیر
یازلمان و امچمن ها ملاحظه بود سپهدار حال نبود که میخواهد بخدمتی کند
برائتی خویند زنی حشر بیمار دمان یازلمان را که شنید موقع را عیبت شمرده نگاه
مشروطه خواهی من بی هیچ عیب و نقوی اجازه املاک را مسح کرد و در هزار تومان
صرد مالیات را من بحلیل نمود و بدین از همه این میرزا حلیل حال را که خود
محصنه شیطان و دشمن حسن انسان است نسبت فرستاد و بنهم ضاعت نگرد
حکم قتل و بی مرا استندادیان آنجا محرم مانه صادر کرد بلکه باسم انوای مشروطه
قتل من مشوق شود مفضل السلطان و میرزا حلیل که خوب دل من اقدام
کرده بودند مشوق شدند زانی بحجمه آهی که در آن حرار نومن از مشکوک
و عره داشتیم تا پاک هنگ سرور بر شد و آب حوی مسمومی در طایفه امان
بعضی را این من گذاشتند حال آنکه در هوای استنداد حوال معاند بخوردن آنحو

هستم آن را خورده بهیچم ، خیالشان درست آمده بود ولی من ناخوش بودم
و هیچ مشورت استعمال نمی‌کردم

در اینصورت با ایستادگی دشمن عالی و عالی و حاسی ممکن بود اولیای امور بر در
حلب و نفی من اقدام نمایند پس بیشتر از این اقامت در صاری برای من نتیجه نداشت
با معترض نبود بحیال حرکت اقدام و ماچاز از شهر خارج شدیم

با حیوانه وداع کردم در من ناگرفته گف عازبا در این ولایت شریک بر از
دشمن بر پرستار گذاشته مکجا میخواستی تری ؟ هر چه نصیحت کردم گفت مشروطه
نکار ما میخورد گول محور با دولت میسود در افتاد پول خود را خسران این
مردم بیکار بحال مسکن باعشاء و مسکن برای بچه‌های مردم برای چه : چه بگوئی
در حق ما کرده‌اند که ما در حق دیگران نمیکنیم چه کسی برای ما مسکن درست کرد
که ما باین زحمت برای دیگران درست کنیم در همان رو که در هر زمان یعنی بدزبان
ناقص بر اطلاع ما رفتند از من یعنی بشیدنی خودت را با دولت طرفی کردی حسب
و نیست هارا بر سر رفت بر دند خود هم نزدیک بود بدزد و بدنگی گوئی حالا شانه
بدون اینکه ما را کسی سوار می فرار از بازی خارج میسوی

خوان دادیم شما از این قبیل سواج بسیار دیده‌اید نازگی ندارد البته کسی
زن و بچه کسی متعرض نخواهد شد چون من هم نزن و بچه کسی متعرض شدیم
هر کجا من ماندگار شدیم دستور میدهم شما هم حرکت کنید و بیاید اما اینکه
گفتید گول خوردیم ، مشروطه نکار ما نمی‌آید ، دولت را با خودم طرفی کردم ،
فرمایشات شما تمام صحیح است ولی شما که نفر ما دوازده سال است در حاکمان
هستید بنماید من بی‌برده‌اید و ارسنه حیالات من آگاه میباشید ، این حیون را
من داشته‌ام و شما هم گاهی مرا شوق میگردند و گاهی سر زش میبودید من
برای ملک ایران بوعا و خودم بعضا سعادت و حریت و رفح شعانی و اسناد را

ماهم مسائل فحوص میگردم گمان نمیگردم که بتوانم در حیات خود آن چیزها را که امروز می‌شویزند در بنام ملت پارلمان گرفت و دولت آنرا بست پس حالا در گمان حراب میگویم دیگر مجال است این حرف از میان برود و شاه همین‌طور واهر و عالم مانند خون شما از وضع دنیا اطلاع ندارید و تاریخ بخواهند باید در حالیکه از چشم راه گلوبم گرفته بود گفتم این چکمه را که می‌بسی مشمول پوشیدن هستم امیدوارم زوری از پا دریاورم که تلاعی خون باحق ریخته حریت طلبان را از شاه برده روزگار او را چون روزگار امروز خود و دیگران سیاه و دیگرگون ساخته آزادی را زور بازوی حواله مردان آزادی طلب سرای ملت آزادی خواه مطالبه اعاده دهم و باز هم در سر پوشیدن چکمه حرف سخن شاه گفتم که از تکرارش بحالت خبکشم با نهایت اوقات تلخی بدون لبعه در سنگ از در بیرون رفته بدون آنکه دستور دیگری بعیال و اطغان بدهم فعلاً تا تکرار کلمه انتقام ترکشان کردم

بر آنجا منزل رئیس بست رفتم رئیس بست در داخل مشروطه خواه بود ولی بواسطه عدم حراب کاملاً با ما همراهی نمی نمود مهمان دوست صمیمی من بود یکسر بلند از او خواستیم و يك يابو که آنرا بزرگرایه کرد تا کسی جان آدم من سوار شد يك ادر و يك نهنگ هم خودم داشتم در همان ششروانه علی آباد شدیم هر دو صبح در تن بسته بودیم آنجا (شاهی کبوی) منزل سعید حضور رسیدیم سعید حضور از در روضه خواهان انحصار حبهت بود که روز بلوای سازی بدو آخواستند او را دستگیر نمایند مشارالیه از دیدن من خیلی خوشحال شد چند روزی مرا مانع از عزیمت شد من هم بی میل بودم يك دو روزی در آنجا اقامت کرده نقشه حیالات خود را اخونی رسم نمایم

۱۳۱۰هـ شدن از قیام در منزل سعید حضور در روزی اقامت کردم خیلی خوش گذشت ممتاز و باقر طری مصری هم در آنجا آمدند الکریم خان نام جوانی مشروطه خواه

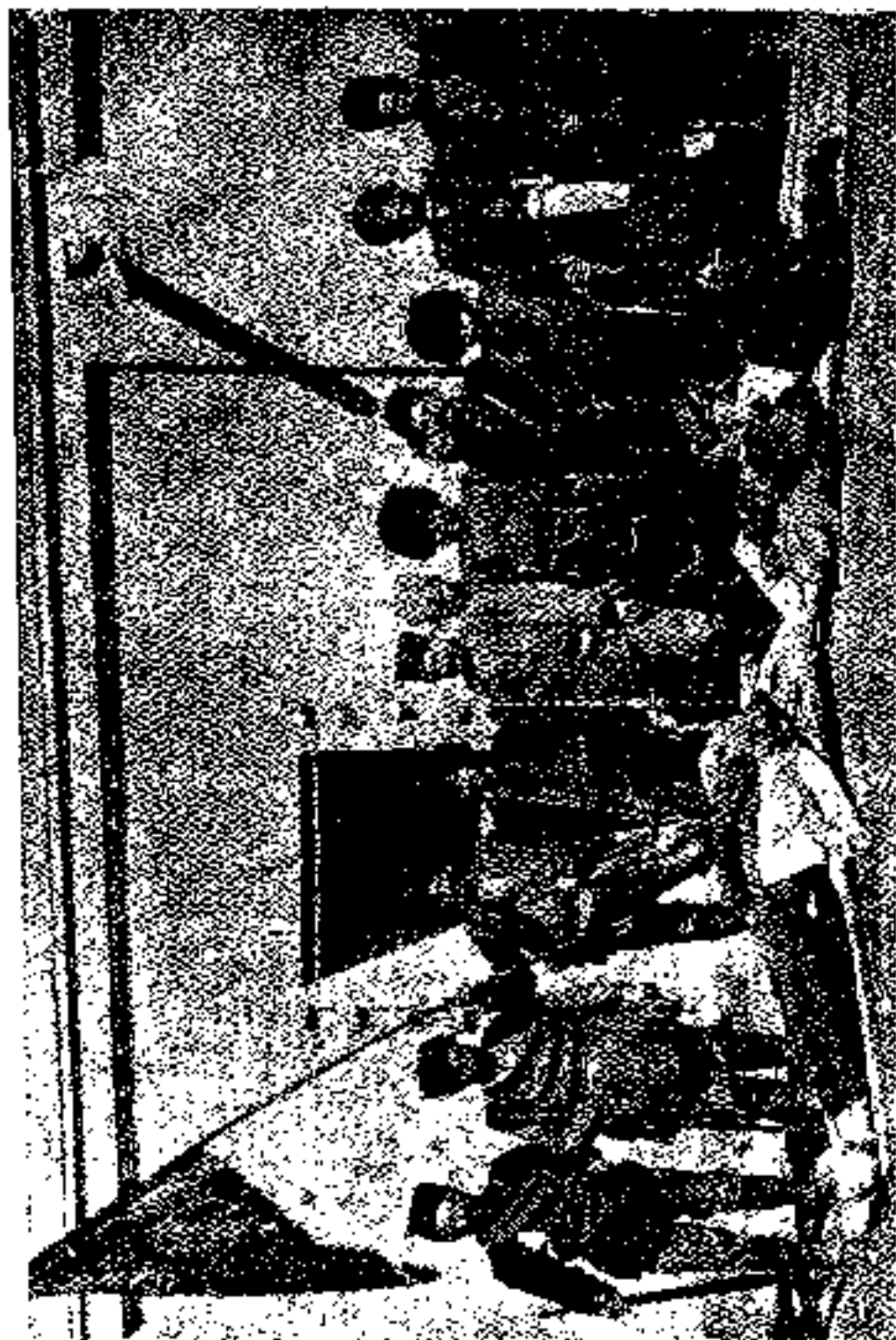
مشی اندازه کمپیس از بنا فروش زمین قاجار چشمش بر من افتاد بسیار خوشحال شد و با من داشت
 رحیم خان گفته مرد خوبی دارم من مترصد بودم که به بیم مردها و از چه عموله استی گفته در
 روزنامه های آنر کی و روسی و فارسی که از روسیه آمده و چند ورق از آنها را هم آورده ام و
 در بازارش میان ارامه شهرت دارد که بعد از بمباردها و مجلس دولتیان تهران
 دستور العملی بمیر هاشم و میرزا حسن و رحیم خان چلییان او دادند که در تبریز با
 دولتیان با اتفاق انجمن اسلامی با حسن ولایتی و مشروطه خواهان جمله برنده حرکت
 شاهسون و چلییان و انجمن اسلامی برسد دیگران در حقیقت اجراض خاصگی بود
 که صورت اختلاف مشروطیت و استبداد گرفت و کم کم منتهی به قتل و محاربت و
 آتش زدن خانه ها شد مگر این اوضاع اهالی تبریز به بیجان آمده و ستاز و باقر که
 از اهالی تبریزند با هم مشروطه خواهی قتل نام کردند و با جمعی از مشروطه خواهان
 گرد آمده جلو قتل و غارت را بچنگ و جوشن سد ساخته اند انجمن اسلامی و
 رحیم خان هر چه کوشیده اند که ستاز و باقر را مغلوب کنند ممکن نشده مشروطه
 خواهان محبت اوای ستاز و باقر در آمده اند و با استبدادبان که در انجمن اسلامی
 به آن حسد دیده اند مشغول روز خورد شدند و رؤسای انجمن اسلامی صفاری و
 رحیم خان و عمره از شهر فراری و منواری گردیده اند

این مرده که قصد اول فریب بدین بود بی نهایت مرا حسود ساخت زلفی بعل
 و تحریر خود مرا حقه کردم دیدم سر بر با ما آن دلیری و حسد جوئی که دارند
 ممکن نیست این روزها اسیر پیچیده شهر دولتیان شود خاصه که اجراض شهری
 و ولایتی بر در دست شاهان است اگر این حسد را دروغ هم فرض کنیم دروغ بی بهره ای
 نیست ولی قاتل من گواهی به بداد که این حسد دروغ باشد فوراً اسلامی ستاز و
 باقر گیلاسی زده سر آن ستم نه ارض و بیایان بود بعضی از بهران و وضع آنجا
 زده اوضاع کمونی شهر را در دست بر من کرده در صورتی که حسد از هر راهی
 ممکن شود تا در با حال سفاک به من نهی مشروطه خواهان آنجا وظیفه خود را انجام

دهم ششۀ حرکت بهین فکر انحصار یافت فی القور مارو روش حرکت کرده روز
 آنجا مانده شب قصد آمدن براه افتادم از آمدن از راه هر از تهران حرکت کردم
 در بلك میادیشہ دیدم عدہ ای قزاق مارند راں میروند بدوا خیال کردم زیہا همسان
 قزاق ہائی ہستند کہ برای جلب و گزرتازی مشروطہ جواہان سازی مأموریت دارند
 معلوم است با ترمسی کہ از این خیال درمن تولید شد لازم بود طوری از جلوی آنها
 عبور کنم کہ ملنی دربارہ من سر نہد ولی تفنگ را چہ کنم وجود تفنگ اسباب خیال
 آنها میشد این اندیشہ چندان طول نکشید مرودی دانستم کہ قزاقها چند نفر از
 فرنگی ہارا بہ ضد مشہد سر (بایلس کونی) میسرد ہوا گرم و رسدہ بود از حر
 در روت شب پیلدہ رسیدم و خانہ مصدق الممالک منزل کردم و از آنجا بیالوی نور
 آمدم و آدم صحیحی ، دستور کافی نہران فرستادم و منتظر شدم تا مراجعت نمود
 از حمایہ احمدی کہ از برای من آورد این بود آذربایجان بنوسط مشارخان و
 باورخان کہ عرض بہادر ہندان حریت ہستند یعنی شدہ مطیع دولت ہستند سپہدار
 تا از استر آباد بہر ان آمدن از برای قلع و قمع با استعمال آنها مأمور نمودہ
 حرکت دادند امیر اسعد پسر سپہدار برای ہمراہی شہادہ باجمعی از تفنگ خیال
 خود تازہ وارد تہران شدہ است فاصد بعضی چیزها از اوصاف تہران گہت کہ مرا
 داند کرد تا آنجا بروم ، پس از نور شہر اندر ہم آمد زود زود باہر اہان امیر اسعد
 کہ در میان من بودید ملاقات کردہ ترمسی نمودم معلوم شد امیر اسعد با سواری خود
 برای رفتن تا آذربایجان داوطلب شدہ و مابین اظہار جالب مرحمت ہمابوسی گرفتہ
 عنبریت حرکت خواہد نمود

رفتن تا اردوی این حر من ایمن و خیالات من خیلی ہمید بود ہوری میتوانستم نقشہ
 امیر اسعد بہ تہران خیالات خود را قدری توضیح دادہ آنرا بحاتی حتم کنم ، خیالی کہ بنظر
 رسید این بود کہ در تہران اسعد برای ہمراہی داوطلب شوم اگر چہ از امر مشروطہ جواہد
 ولی برای آنکہ من حدیث مرشد آذربایجان مسافر ہنمودہ ام زندہتی کامل بہ تہران

و راه تریز دادم تا چهار قبول خواهد کرد. بر سر عمو (صیعم السلطان) و دوستان من
 که همراه امیر اسعد هستند کمک خواهد کرد و مرا رد نمی‌کند ولی با خود می‌گویم
 اگر او مشکوک مانند که من با مشروطه خواهان جنگ خواهد کرد یا خیر چه کنم؟
 اگر کجا خودش هم مایل جنگ باشد؟ پس بچه خیال داوطلب شده است؟ شاید
 منظور خودمائی و یافتن اعتماد باشد. آیا بعد چه می‌کند؟ ستون ستون فرج
 است. فوراً بر حاشیه پیش امیر اسعد رفتم و بخوشروئی مسافرت تو را تمجید کردم
 خود را نیز برای همراهی مایل نشان دادم گمان می‌کنم حداد نظرتش عجیب نیامد
 و در جواب سیه‌ای بدی نشان نداد چند روزی نگذشت که من در حر و منتزه
 در کلب ثبت دفتر شدم اسلحه و اسب و تفنگ برای من فراهم نمودند و در زیر
 سان اعلی حضرت اقمش خواهم رفت سوارهای امیر اسعد که همه بجهت دادگان
 محال بودند جوانی و تفنگ و اسبشان ممتاز بود همگی زین تیر کشیده و
 استحمام کرده لباس سحر پوشیدند من هم همین کار را کرده همه برای سان حاضر
 شدیم محمدعلی شاه هنوز در ناعشاه است عشق عالمی در همان روز باغ حیرت دارند
 امروز اعلی حضرت در باغ سردار معتقد ایستاده اسب همه تکامل بالماس در کمر دارد
 و خیلی شباش بطر می‌آید اول سوارها دویله داده بعد سواران گاهر و بعد
 احتیاری بالاس مخصوص از جلوی شاه زدند بعد سواران امیر اسعد که تیر را
 یکصد نفر میشدند گذشتند اسب و تفنگ همه متعلق نامیر اسعد بود تفنگچی‌ها
 عالتاً کجوری و کلاس‌هایی و تکالی بودند من هم جزو سوارها از جلوی اعلی حضرت
 گذشتم شاه و وزیر جنگ از مرتب بودن اسلحه و اسب و جوانهای باهیکل امیر اسعد
 اظهار خوشنودی بسیار نمودند مسیح همان روز در شاه آزاد و نفعه مجد الدوله منزل
 کردیم امیر اسعد هم رسید و بطرف فزویں حرکت کردیم يك رأس اسب سوازی
 امیر اسعد در منزل اول مرد آنرا هلال بيك سگرفتند



«معمولاً پس از پیروزی در یک سرد (سالار) مانع با علامت + مشخص شده است»

بعد از ورود منزویین معلوم شد معطل همانطور است که من قبلاً خیال کرده بودم امیر اسعد هیچ مایل رفتن تبریز نیست می‌خواهد در راه‌ها تأخیر کند و منتظر حصر تبریز باشد اگر احياناً کار پدرش با تبریزها جنگ و جدال کشید یک قسمی خود را کنار کشیده ولایت برگردد هر گاه کار صلح با علمه دولتیان ختم شد بعزیمت خود را بپدرش برساند پشاه پس از حرکت از تهران که پانزده روز آن در زندان گذشت تلگرافی از سپهدار برای امیر اسعد رسید که مصوموش این بود : کارها تا تبریز با آن مسائلت گذشته است مگر استعمال قوه حصریه شود .

در میانجی ما خبر رسید که در روز بیست و هشتم شعبان جنگ شروع شده است تلگرافی می‌باید اطلاع داد که قضیه مختصراً این است : عین الدوله بعد از چند و چند بسیار که در اصلاح و مسالمت نکار برد و نتیجه‌ای نگرفت ناچار به تبریز با ولایتیمانوم چهل و هشت ساعت داد که اگر متعاضد نشده سر تسلیم پیش بیاورند حکم به یورش خواهد داد تبریز با آن ایشیمانوم را رد کرده سعادت یا فشاری نبودند روز بیست و هشتم هرمان دوم در عین الدوله و سپهدار قشون برای تسخیر تبریز حرکت آمدند از صبح تا غروب بایره جنگ اشتعال داشت در دو طرف و در حصار تفنگ طرفین از کوه‌ها و کوه که محل حلوس عین الدوله و سپهدار بود مثل مه‌بان بردان تبریز را از نظر پوشانیده بود تا صافان عرب دولتیان حصر گشته شد چند تن به حیاری و رحمدار تند صاحب منصب سبحانی از این یورش طرفی هستند بلکه می‌خواهند این آنها را از باغات حیوانات و محلات در کمال حادری دولت نامحل از روی باغ صاحب دیوان دور گردند بعد از این را پوزت تلگرافخانه تلگراف سپهدار بر منضمین همین تفصیل با امیر اسعد رسید و سپهدار در آن بحال در حرکت به تبریز امر داده بود

زنگ بکسره از روی امیر اسعد پزیده از آمدن مکتبی بادم ز شیشمان است ولی چه کند ؟ میانه به حای اخامت است و به موقع عودت از رفتن تبریز هم کراهت

دارد یا من او را مرا گرفته چپری که فی الجمله طرفی عصر انروز سوی اطمینان حاضر داد رسیدن پنجاه هر سواره سواد کوهی و سیلاحوری بود که از تهران با چهل بار قورخانه میبایح رسیدند امیر اسعد فوراً زاپرت رسیدن آنها را سپیدار داد و از طرفی اردو دولت خواست که دولتیان و سپیدار حمل قورخانه را بمهت از او گذار کنند تا در نهایت عهده آمران تیر بر برساند اگر چه پسر اسماعیل خان سواد کوهی که همراه قورخانه بود بسیار برای خود کسر میدادست که به تعینت امیر اسعد قورخانه راه تریز حمل نماید ولی امیر اسعد همه قسم با اقرار در رأفت پیش آمد و بمهر نانی با و قول داد که در این چند منزل با او همراه باشند فکر امیر اسعد بیجا نبود زیرا از میاج تانریز طرق و شوارع از تطاول شاهسون امپار نالمن بود هر روز چهارصد پانصد سوار شاهسون سر دهان حول و حوش حمله برده شازت میکردند این خود مستور پادشاه بود که نداد حکم داده بود طرق و شوارع را نالمن کنند حالاً کسی محکم شاه نیز اطاعت نکرده طریقاً معتاد را از یاد نمیرد

شاهسون ها صای آنکه نریز را محکم شاه فتح کسندیک قسمت از سوارهایشان در اردوی تریز خود را نشان میدادند و باقی در دهان اطراف مشغول چپاول و تاحس و تاراج بودند هنگامیکه از میاج حرکت کردیم هر روز یک دسته سوار برای پیش قدمی تعیین می نمودیم که جلو رفته از سر کوهها و قلعه ها آگاه شده اطلاعات خود را ما برساند عیالاً من خودم بیم فرسج جلو حرکت میکردم زوریکه زارد گچین مدیم تازه سوار خورده و دراز کشیده بودیم خسر آوردند که سوار شاهسون بر دیکته رسیده است اگر چه در عرض راه هر دهی که دیدیم کمتر از سه یا چهار مرتبه چپاول نشده بود من فوراً از این خبر بر حاشتم هم درین اسم را بکشیده بودم و اسبم را زده رده سوار شدم وقتی سیر زاده آمدم تریز امیر اسعد و پسر اسماعیل خان سواد کوهی حامل قورخانه و چند نفر از سوارها پیاده با تعسک آنها ایستاده سه تبه پشت گچین نگاه

میکنند. من برای اینکه ساردا امیر اسعد مرا سیند و عافیت شود اسب انداخته خود را
 از جلوی چشم آنها رد نموده همچو آبستادم تا معلوم کنم سواران از کدام سمت می آیند
 دانستم که سوارها فقط همان تپه بلند پشت گنجین را منحرف شده اند ولی طرف ما
 می آیند من دلمه تپه ای را از طرف چپ گرفتم و مشغول بالا رفتن شدم شاید قلعه این
 تپه محاذی آن تپه میشد اگر چه اطلسان نداشتم این طرف نیز در دست شاهسون ها
 باشد. در این موقع جواد حاکم من رسید نا از هم چنان بالا رفتم تا بالآخره بله دست
 چپ رسیدیم چند نفر از سوارها و ابراهیم سلطان (صیعم السلطان) پسر عموی من نیز
 بتدریج رسیدند تاثیر اندازی کوتاهی شاهسون ها را که تقریباً صد و پنجاه سوار میشدند
 جلگه انداختیم چند نفر از آنها زخمی و مقتول و باقی متواری شدند هر کدام پستی
 فرا کردند. مقارن غروب مراجعت کردیم معلوم شد امیر اسعد و سوارها همان بقعه
 اژدهای پهلوی ددشسته منتظر ما هستند بدون آنکه از آمه سوار کسیرا بکشتک ها
 برسند گویا حردشان را حفظ می کردند.

شب سوارهای ما در سه بار حایه دهقانان را که چهار مرتبه چاییده شده بود
 آتش زدند چون دهقانان پشت نامها علف چیده بودند اگر دست زینا نمی کردند تمام
 ده می سوخت این هم یک اتفاق ناگوار دیگر بود که در این سفر برای ما رخ داد. روزیکه
 از یک پی هیحوامتیم سرچشم برویم باد و سزای عازا گرفت از خاک و باران شکلی
 شده بودیم که وقتی بهم نگاه میکردیم بی اختیار بخنده می افتادیم در واقع هیچ مانسکی
 با آن مصحکی ندیده بودیم اینک میدادیم در این سرمای شدید درستان آذرنایه ان
 کاز این بی نوابان که هفت و بیست آسوار، چچادل برده حایه شارا هم آتش زدند
 بکجا خواهند رسید نصرت بر همچو پادشاه جاری که این قسم محکم نافذ خود
 رعیت را محروم امتلا می سازد و از آاد دلشان بکمره بی حبر است.

موقعیکه وارد ناسمج شدیم از سن اهالی تریز از نرس دولتیان بازریم هلتیان

سازمان مهاجرت کرده بودند در آنجا جای اقامت یکساعته برای ما بود با چار
 تلن خانه رفته ناهار خوردیم و باغ صاحب دیوان با جزای سپهدار تلفن کردیم و در
 خود رفود خانه را سازمان اعلام نمودیم. هور خلعت پوشان بر سینه بودیم که جمعی
 از نوکرهای شخصی سپهدار جلو آمدند بعد از آنکه بجوابی با امیر اسعد کردند
 معلوم شد از جنگ و فتح ترمیز اظهار پأس میکند ملاحظه ما امیر اسعد دارد باغ
 صاحب دیوان شدیم در زیر قلعه کوه در در که سرا پرده سپهدار بود برای ما هم قنای چادر
 و دستگهی ترتیب داده بودند آنجا با امیر اسعد منزل نمودیم

حالا من باید در این چند روزه شکلی خود را تا محل شهر نمایم برای اینکار
 تن کرمی و از متاع جان و باقر جان لازمست آراهم باید تهیه کرد تا در موقع شوال
 مآسانی از سنگر گذشته دیگر خیالی برای من مانده معصود من همین قدر بوده
 است هر مقصی دارد بر فتن حراهم کوشید

در تشریح اوضاع کسبی زرد تعریفی ندارد میان سپهدار و عین الدوله هم خورد
 است هر یک می خواهد کار جنگ را بگردن دیگری بیندازد سپهدار بعد از قبضه مسعود
 جمعه تهران می خواهد دیگر گول عین الدوله را بخورد این سوء تدبیر از ابتدا
 بیایست عمل نباید تا کار ملیون در تشریح بیشترت نماید یعنی فرستادن سپهدار و
 عین الدوله هر دو برای فرزندشاند با بره تشریح جنگ بیست و هشتم زاهم سپهدار رسید
 بداشت رؤسائی اردو خود عهد کرده آرا پیا ساختند سپهدار خود با مشروطه -
 حوایان سر بر و ستاد جان سرا سوازل و حوایان دارد متصرف الدوله در غیره محرمانه
 شهر سر و بند می آید سپهدار حول دید گفتات تمام امور حتی پول دادن به شور و غیره
 معینه عین الدوله است و از طرفی نباید مشروطه حوایان فوتی بگیرند ، صدقه قبل
 هم يك اندازه از امانت کرده بود در زمان امیر اسعد را باز در نور عظیم دانسته حواست
 بلکه از احوای خود بگردد و خود سه تهر از حراهم کب کند تا اگر افی از لای امور از قبیل

دربر جنگ و غیره را نایب‌سگ حالی کرد که مانند اوزر اردوی تبریز باعث پیش
رفت کار و سلب آرزو اعشار خواهد بود امیر اسعد بیچاره که اگر چنین چیزی
را در خواب میدیدند فعلاً میگرد از شبیدن این خسر چه حالی باو دست میدهند؟
الته تا جان دارد دفاع میکند چنانچه دفاع پیش‌ترست چه خواهد کرد؟ یا میماند
یا فرار میکند

سپه‌دار ارباب صاحب‌دیوان بعد از وداع با عین‌الدوله حرکت کرد شب در روز
هر سخنی هم‌مان حاجی ابراهیم تاجر است و در آنجا سمت تهران میرود امیر اسعد
فورا با چند نفر که بزرگتر بودیم جنوبی‌ساحت و سخن در آنجا شروع کرد که پذیرمن
می‌بایست بدو ما آنکه میداست عین‌الدوله فرمان‌های آذربایجان خواهد بود
قبول کند که به تشریح بیاید نمود عین‌الدوله در ایران خاصه در آذربایجان در نهایت
اهمیت است مردم آذربایجان آن اطاعت و اقیانوس است عین‌الدوله دارند از
سپه‌دارند دارند یک‌بار دیگر هم گول خورده به تشریح آمد

مردار آمدن اینجاست عین‌الدوله همه کاره است و اوقه با یادمانند و اعمه مسجد
جمعه بی جهت باطلت طرفیت کند و مجدداً دوچار زحمت و حشرات شود ارباب سمت
هم کار مشروطه خواهان تبریز را مستحکم دید فوراً از خدمت متعلقه و مستغنی شد
از نیای احمق دولت هم قبول کردند و او تا کمال عجله و تناب نام تهران خود را از
ازد و بیرون انداخت (دهم رمضان ۱۳۲۶ هجری) در حقیقت اردوی دولت را شکست
حالا خدا صیانت تهران برود با حاجی دیگر هم می‌خواستم خدمتی بندها نموده
جلسه آرزو و مرحمت ما هم حالا که پذیرم این حیات را کرد و با مشروطه خواهان
تبریز ساختگی نمود و نام هم در دل با عین‌الدوله خود را کنار کشید اهل اردو و
وعین‌الدوله حقه هم بدگمانی خود را از هم قطع کرده مراد عمل قشوی را در نمایند
که هر چه می‌گویم اردو درستی و راستی است علاوه رهمستان در پیش امت و شما
سوازه دولت بیستید اهل ملک و مراد را من هستند من شمارا ذخیره روز تنگ

خود میدادم شما را بیاوردم اینجا که براه دولت بکشتن بدهم برای کدام دولت؟
 کدام پادشاه؟ برای اینکه امیرمهادر ناید وزیر حسگ باشد برای اینکه سپهدار میگویید
 من چرا فرمانهای آذربایجان بشدم در هر حال عقیده من اینست همین قسم که
 آمدم همین قسم مراجعت کنیم. یکس میرویم به تنگاب در خانه خود این زمستان
 آسوده هستیم هر گاه مشروطه خواهان علمه کردند بیرق مشروطه پندش کشیده
 همه قسم استعداد داریم خدمت بذلت مشروطه می‌کنم اگر استعداد استیلا یافت که
 ما خود اول مستند خواهیم بود

الته همراهان ما هر يك راضی بازگشت بوده اظهار خشودی نمودند من
 و چند نفر از رفقایم که قلاً باهم قول و قرار داده جواب حاضر و آماده داشتیم گفتیم
 ما در این همراهی حاضر بستیم زیرا فریاد است که پدر شما عداوت کرده بکیه جوانی
 با يك ما صافرت خواهد نمود و بگوید این راه را شما پیش‌ریای پسرم گذاشته‌ام
 مردود است مهم نبودید امیر اسعد دید اشخاصی که اعتماد از آنها نآنها بود این قسم
 جواب دادند گویا هیچ منتظر همچو جوابی از ما نبود فریاد داشت که من بحیال
 رفتن مشر هستیم و این همه چیزها در به تبعیت من باقی خواهد بود از حرف استعداد
 یسبعان شد گفتم من میدادم میل شما مشروطیت است من هم قول میدهم اگر
 بهر امر من مراجعت کنید در ورود به تنگاب بیرق مشروطیت را بلد خواهیم کرد و
 فوراً قرآنی از بعل در آرزو و قسم یاد کرد که هر مشروطه نخواهد و حرفی هر
 مشروطه برید

محاسن همین قسم بعدم رضایت بنیالدمید امیر اسعد يك يك ما در عیان قول
 همراهی داد که همه راضی شوم بعد از تمهید در برد يك يك ما در دیگر حیالی نداشتم بعضی
 دیگر رفتن آریز من یکس در هم خورد البته هایل بودم جای دیگر هم تا تمرینها هم
 آور شود دستار جان و باقر جان هم این رأی را بهتر می‌پسندیدند تا من يك تبه برای

کندگ کردن آنها داخل شهر میشدم

بالآخر پس از پنج شب که در اردوی باغ صاحب دیوان در سلاک قشون استنداد
ماندیم دوازده شب گذشته یازدهم شهر صیام ۱۳۲۶ سرای رفتن به تسکان با امیر اسعد
سوار شده یکسره صحای آقا آمدیم و شب بعد به تکیه دانی رسیدیم در هر حال پنج
شب در اردوی عین الدوله در قرب باغ صاحب دیوان بیشتر ماندیم و این پنج شب بواسطه
ماه رمضان اردو ناتر میمان حکمی نداشت ولی شها گاهی در داخل تریز برای حمله
بردن از محلات بیکدیگر شلیک زیاد میشد خاصه از محله دوه چی و انجمن اسلامی
که رحیم خان چلبیان لو و شعاع نظام مریدی نیز آنجا سنگر داشتند از دوا امر تا
کنون در داخل تریز جنگ های بسیار رخ داده از کشتار و سب و آتش زدن از طرفین
هیچ مرگ و گداز نشد ولی با اردوی دولتی غیر از جنگ بیست و هشتم هجری هجری
روی نداده از طرف رحیم خان و شعاع نظام که مأمور دولتی هستند و انجمن اسلامی
بیرحمی هایی نسبت باهالی تریز یعنی مشروطه خواهان بطور رسیدگی از شرح
آن عاجز هستیم وضع ستار خان و مشروطه خواهان بدینست در این مدت دو ماه
ممانعت خوب پیش رفته سنگر بندیهارا خیلی محکم نموده اند عدای فدائی گرجستانی
و از هی سکمت آنها آمده اند بس مارهای خوب دارند در این مدت در کمال شناخت
و حالات جلوی حملات دولتیاران گرفته اند و توب و تفنگ دولتی هر چه در تریز بود
در دست مهاجمین است قبل از شکست بیست و هشتم اردوی باغ صاحب دیوان
شکست دیگری هم بعشون احوال السلطنه ماکونی داده آنها را بطرف صوفیان و کمی
مهرزم ساخته اند بعد از حرکت سپه دار اردوی دولتی نیز متزلزل شده انجمن اسلامی
و محله دوه چی بدست مشروطه خواهان افتاد و اردوی باغ صاحب دیوان نیز با سبب
عودت کردند عین الدوله محل بندگمانی واقع گردید و از تهر ان قشون دیگری بریاست
سردار ارشد روانه آذربایجان گشت چون تاریخ جنگ تریز مسووطاً نوشته شده
است خواندگانرا بیشتر معطل نکرده بحکایت خود رجوع میمایم

با اینکه هاپک روز از سپهدار دیرتر حرکت کردیم هشتاد و پنج روز از او جلو افتادیم البته سپهدار بعد از اتمام خسر حرکت پسرش سخت بر آشفت و تلگرافان بدولت نموده از حرکت پسرش اظهار کراهت کرد و نسیه او را از دولت خواستار شد امیر اسمعیل در میانجی حیانت‌های پدرش را آنچه در این سفر فهمیده بود بدولت محصوره نمود و تقصیرات او را یگانگی‌گان برشمرد

ایستاد محبت پدری زندگی استناد می‌یابد که سپهدار می‌خواهد برای حفظ شرف و دولت پسر خود را فدای پسر پسر برای مراد برقتن آبرویش خلاقکارهای پدر را سرپوشی مکرده بدولت شرح می‌دهد در هر حال کاری ناپسند تلگراف‌ها بدادیم دو منزل یکی از پشت‌مانع‌های در میان در خارج شدیم در قزوین هم وارد شهر بگر دیدیم در کسر سرودنار قزوین رفتیم آنجا دوروی اقامت کرده طرف اشکور سرارین شده به یلاقات حجت رودنار تنگس و ورود نمودیم اینجا حس آوردند که اقتدار السلطه بحکم سپهدار جمعیت زیادی جمع کرده در این خیال است که هر گاه امیر اسمعیل وارد تنگس شود بر حسب حکم سپهدار یازده یا هجده هزار سپهدار هر چند مصلحین حیرت‌انگیز جمع شده امیر اسمعیل از رفتن سه تنگس مانع آمدند سپهدار نیز به قزوین رسید و هر خصی خواست که موقتاً سمع تنگس برود و در جنگ قبول کرد و هر خصی او را از درون گرفت و در جنگ از نظر اینکه مدعی‌های وزارت جنگ هر چه دور باشد همراه است هر صدمه‌ای این مرخصی را داد و منافع دولتی نگاه نکرد همیشه وضع ایران همین قسم بوده است و تازگی ندارد چون نامیر اسمعیل حصر رسید که سه سال از سه تنگس آمد نکلی نیستند و دیگر به هیچ وجه برای حرکت به تنگس حاضر نبود تا توسط معتمد مدعی شدند و ما را بچالک رود که یکی از سزهای خوب است عزل دادند امیر اسمعیل حرم آباد برود بدین رفته اشتی کرد و خطای بکندیگر را گذشت نمودند و بی‌ماحدود بر معصوم سپهدار واقع شدیم ما در همان حالک -



معرا السلطان (سردار ميجي)

زود منزل داریم و نگاه مرور گزار می‌کنیم که از قسم‌های امیر نتیجه‌ای اخذ نمائیم .
 چند روز بعد امیر اسعد برای دیدن ما به‌الک‌رود آمد آنچه من از فریبه اطلاع حاصل
 کرده برای جوادخان حکایت نمودم اینست مراد از سپهبداربطه مشروطیت افتاده
 امیر اسعد چون دید که پدرش آن‌خطرا گرفته برآه استمداد مرگشته است و مشغول
 بگامگی شاه و دولتیان است امیاری هم از دولت برای خود خواسته سواد فرمان
 زامن امروز مسوده کردم که تهران خواهد فرستاد

جوادخان بکلی مان ماند و از کثرت عرات نمی‌خواست آنرا راور کند ولی
 چند روزی نکشید که مطالب خودش معلوم شد من بجوادخان گفتم این تلون و تعبیر
 عقیده در باب آن برای این بند : پس جز تازه‌ای نیست از اینها کسی نباید عزم زاسخ و
 تاج عقیده خواهد

من اکنون که این تاریخ را از روی یادداشتهای خود می‌نویسم می‌بیم سپهسالار
 که در آن تاریخ سپهبدار اعظم بود تا امروز چندین رنگ در آمد است

سپهبدار پهلوان دوره‌صدارت عین‌الدوله، فاتح مسجد جمعه، کشنده سید
 عدنان محمد در استبداد، سپهبدار پس‌گیرنده اسرای هوجان در استرآباد بعنوان آزادی
 خواهی، سپهبدار گلونه، نازان‌کن قانون اساسی در چشمه علی، دادطلب همه کردن
 آراد بخواهان تبریز، سردار فشون عین‌الدوله در جنگ ستارخان و ماقربان، سردار
 احراز در فتح قره‌قروم و تهران در سپهسالار دولت مشروطه، سپهسالار حامی اعاده محمد
 علی‌شاه مخلوع تحت سلطنت باهمدستی روس‌ها، سپهسالار همدمت صدحان
 شجاع‌الدوله در قلع و قمع آراد بخواهان تبریز، سپهسالار قتال آراد بخواهان تنکابن
 توسط سرس

من جوادخان گفتم آقای امیر اسعد قسم‌های خود را عراموش کرده اکنون
 که دید پدرش در رأس آراد بخواهان تنکابن قرار گرفته می‌خواهد با محمد علی‌شاه

سازد و بدوش را دستگیر کند تا حکومت تکاب را و اولادش را گذار شود من و شما در چالك رودچه میگیریم ؟ بر خیر مرفیم حرم آباد سپه دار و مشروطه خواهان متصل شده فداکاری بپردازیم . بالاخره چون امیر اسعد قسم های خود را فراموش کرد ما هم تریزه او و موافقت با سپه دار حاضر شدیم مسلك نازده ای که او برای خود اتخاذ کرده بر فرض آنکه دروغ باشد ممکنست روزی راست شود یعنی از ساچار آرا بیاید و چون مسند بر ای حفظ شو و در حدود راه مفردی پیش نگرفته است و برای حفظ موقعیتش از هر درزی داخل میشود مافورا حرم آباد رفته خدمت سپه دار رسیدیم و تبریک عیاد بیک او را به بیان ساده دادیم از هم که بر حسب صورتی با ما هم عقیده شده لاند ما را از خود داشته یاد ایام گذشته نکرد . وجود منتصر الدوله در بموقع برای ما خیلی غیبت بود از تا چشمش بر اذن مشروطه خواهد افتاد اشک چشمش را گرفت ما حرم بودن آنکه در رفتار و کردار ما یکی بود در نزد سپه دار دوامه مشمول کار شدیم و دقیقه ای تأسی و کاهلی را حرام دانستیم

منتصر الدوله زانته یار جان پسرش خط مشروطه را رها کرده اقداماتشان شایان تمجید است هر چه سپه دار میخواست مشروطه خواهی از نظریق محتاط مرعی شود یعنی بطوری هم بر ندارد که روزی محل ایراد یکی از دو طرف باشد منتصر الدوله با آن حد قانع نشده مشروطه خواهی سپه دار را بمبالغه سمع آراد و خواهان میرساند این بود که بزودی چند تن از مشروطه خواهان مثل آقامید یعقوب شیرازی و شجاع لشکر حال عالی و بعضی فراری های بمسار معان در حرم آباد گرد آمدند اینجا لازم بود کمیته سری تشکیل دهیم ما توانیم ماصد خود را مخفیانه پیش برده بجد و حیدی لایق نتیجه مطلوبه را تحصیل نماییم این کمیته که از در آورده هر کس بود هر شب در منزل آقای اقتدار السلطان ، برادرزاده سپه دار در ساعت شش یا هفت از شب گذشته تشکیل میشد اعضاء کمیته منتصر الدوله و پسرش و آقامید یعقوب و اقتدار السلطان

و حوادخانی و محمودخان و میرزا محمدخان سرتیب و شجاع لشکر و میرزا علی خان سرتیب (نویسنده این اوراق) و میرزا فتح الله خان و اجودان ابراهیم سلطان در کمال حدیث مواظب حرکات سپهدار بودند برای ایسکار متعصم الدوله و پسرش را برگزیدیم زیرا در حاشیه خواب اگر کسی با سپهدار حرفی که صدخیالانها بود عزیزان چهار نماخر می رسید این کمیته اجبار صحیح و جعلی باطراف میفرستاد و حلوی امیر اسعد و سایر مستندین دور بر سپهدار گذاشت که کسی سرأ حرفی با سپهدار نرزد عهده او را سست نکند بلکه مشروطه را هر دقیقه بطرش بزور عروس و پیکر طاووس جلوه گر نماید عهده عهده کمیته این بود که هر طور راست سپهدار را برشت با هزار نذران گشاییده علناً و دلوث طرف نماید و مشروطیت را بقوه قهریه خواستار شود برای این معصود کمیته اول اعلامی برشت و استرآباد و سایر نقاط نام سپهدار منتشر ساخت که در تنگان و مجلس ملی برای حل و عنان امور بوعیه تشکیل شده در ضد تقاید حکومت وقت از روی قیاب و مشروطیت و عدالت امور مردم اصلاح میشود دعوی نامه های این دربی برشت و هزار نذران و استرآباد و سایر نقاط برای هیجان عمومی فرستاده شد

در این موقع حکومت رشت با سردار افخم آقا مالاحان بود بعضی از مشروطه خواهان که بماردهان پاولمان سنگک تفرقه میان ایشان انداخته آمد ما را با جبار بیاد خارجه گسیل ساخته بود برشت بازگشتند از حمله معز السلطان سردار محیی عبدالحمیس حان پسر حاجی زکیل بود که این تاریخ عمالاً نام این هر دعیر تهنید را بمیان آورده رحمان و حمدان شایانش را ریب اوراق مینمایند

عزیزت سپهدار از رشت کمیته که نامه سنار خوانده میشد با سپهدار و اخراج و مجاهدین تنگان پنهانی مکاتبه می نمود این کمیته ماصر الاسلام را به تنگان تنگان برشت فرستاد که در خصوص حرکت سپهدار برشت و عملیات آینده مذاکره کند ما آزادی خواهان تنگان آرزو داشتیم که رشت هم زوری مثل تبریز

برای بجات مشروطیت قیام کند . حسدیت معز السلطان و فرداکاری های او را ما بر
 آزادیخواهان نوید میداد که مجاهدین ملی مروزی از گیلان سمت نهران حرکت
 کنند . سپهدار در فکرو بود که شاید امیر مکرّم و سرکردگان هارندران و استر آباد را
 بر با خود همراه نماید . قاصد هائیکه از باستان آباد و هارندران فرستادند خبری که محل
 اعتماد باشد بیارزدند اگر چه از طرف هارندران مساعدت بشود ولی جدیدت گیلانی ها
 و اقدامات مجدّدانه کمیته ما نشان میداد که در حرکت دادن سپهدار موفقیت حاصل
 خواهیم کرد . از رشت حصر آوردند که روز عاشورا (۱۳۲۷ هجری) هراتش حکومت
 یکمتر تریزی را کشته است و رشتیان دکان هار را بسته منتظرند چنانچه حکومت
 هراتش را قاصص بکند بلوی نماید . ناصر الاسلام هو اعید خود را قریب الحصول میداند است
 تلگراف روز از رشت هم همین قسم گواهی میداد سپهدار بطرف بندر شهسوار حرکت کرد
 در همان موقع بر اخودی بر خلاف اشتها زنه بندر شهسوار لشکر انداخت و او را سپهدار
 آبراکرا گرفت من و افتداری السلطان در کشتی سپهدار بودیم و فرار شد باقی آقایان
 بامنصر الدوله از راه خشکی رشت بیایند . هو اصاب و در آسمان يك آنکه اربود
 آسمان و دریا از کهودی و صافی چشم را میرد . دریا بطوری ما لیم بود که حرکت کشتی
 حس نمیشد . بدرفه کسندگان ساحل شهسوار بر گشتند . سطح کشتی و اطراف آن بر از
 اعضای سپهدار است . روز میرده محرم سنه ۱۳۲۷ کشتی طرف بندر ابرائی بحر کت آمدند
 امیدی ها زایل شد اتفاق معصود ما چهره گشود شکر های صمیمانه گفته میشود اولاً از نتیجه
 داد چاهمان و مشاوران ، ایایکه در این تشکیل خلسات کمتر منتج نبوده میشود چاهمان
 ما جای ایایکه ما را بوس کند به سیجه مطلوبه میرسید . تا یا از ایایکه فضای درازده گانه
 هیچکدام خبات نکردند و این با در اتفاق بیافتد امیر اسعد هم با نفاق افکنی همی که
 بخلاف عهد و پیمان و استعزاز ما معمول میداشت مظهریت حاصل نکرد . پس از این
 نشکرات قاسی و ابراز احساسات با آقایان مشغول صحبت و مزاح شدیم

پر طون بکشید که سپهدار برای خود دین چای بر نه کشتی آمد قدری مرا داد
 است حکام و درستی ستود بعد گفت شنیدم امیر آمدند ما طین ای که شما می خواهید
 همراهی ما اسان مشروطیت ما ایند شب فر ستاده امب و تمسک شما را در دست در
 صورتیکه در ممر تمسک برای شما خیلی لازم است گفتن ملی ولی دل و دست مرا
 نتوانست برد آنها هر دو همراه من است

ش من و اقتدار السلاطین در یک اطاق بودیم تازه میخواست صبح شود که کشتی
 ما بندر انزلی رسید قدری بحر کت ماند تا لوتکاچی ما رسیدند اقتدار السلاطین بیرون
 رفت و از لوتکاچی از اوضاع رشت پرسش نمود چنینیکه جزای اسطام معمول باشد
 از لوتکاچی ما سپهدار سپهدار اطلاع داد قدریکه هوا روشن شد ما سپهدار کتاره آمدیم
 در کتاره نیز آنچه تحمیرات شد محسوس بود کت کتین شهر را که برای قتل آن یک نفر تبریزی
 امته بودند گشوده اند. از این اخبار سپهدار از حرف های ناصر الاسلام که او نیز همراه
 ما است بکلی سو وطن حاصل شد ما را با تمام اجزای شخصی در سرش اقتدار السلاطین برشت
 فر ستاد و خود بصمت بالغ سر داره منصور رفت. زها بیگم به خواستیم بصمت رشت حرکت کنیم
 اقتدار السلاطین مجدداً از پیش سپهدار آمده هر مانده من گفت من مانا است سپهدار برشت
 بیاید و از کتاره شهر بصمت تهر انزلی برود مگر نجار ترک را خواهد و تها شو نشی شود این
 انطام رشت از دیک است زحما با ما عهد دهند گفته حال دیگر گذشته است بر فرض
 از هیچ طرف مدوی نشود خودمان که برده ایم گفت این صحیح است. حال معمله برید
 سپهدار برده است در بیرون شهر منزل ما کنید هیچ است از اعصاب داخل شهر نشود
 ما را کاری بر صد انتظام حکومتی اتفاق بیهد بعد از این موجب اقتدار السلاطین بصمت
 سپهدار رفت و ما برشت آمدیم در بیرون شهر در کار و اسرای اسیال مصری منزل کردیم
 و جاری خود در بیرون من دلال ترک را دیدم از او بعضی سؤالات کرده و او روانه نمودم
 بعد از ساعتی دلال با چند نفر صراف و تاجر تبریزی در منزل من وارد شدند موجب

قتل باهنگام روز عاشورا میان آمد و از شهر تبککه در تسکابن کسره بود که نجسار
 دکاکین را بسته وقتل را که فرزند حکومت است از حکومت می طلند سخن می گفتیم
 گفت بل صحیح است و زنی حکومت قرار داده است تا هر روز بعد از ظهر قاتل را بدهد
 گفتم حالا علی التحقیق در ساعات از ظهر گذشته است و حکومت قاتل را نداده است
 هر گاه قاتل را بدهد شما چه خواهید کرد با اینکه مفتون هم شهری شما است هیچ وقت
 در هیچ ولایتی ترکها این قسم ستم نشده است از این قسم مضان که موجب تحریک
 میشد میان آرزوم آنها وعده دادند که حصر قطعی را فردا که روز شنبه است بیاورند
 من هم همراهی های سپه دار اعظم و مشروطه خواهان را بیش از آنچه بود تبلیغ
 نمودم ولی چیزی از اینها دستگیر من نشد و هیچ حالت بلای و آزاری بطبی از چهره
 آنها نمایان نبود

قیام مسلحانه مجاهدین
 در رشت و گشته
 حوز این تاجرهای ترک چندان از کار و اسرا دور شده
 بودند که صدای شایک توپی بلند شد پشت سر آن صدای
 شایک تفنگ و مورز بک مرتبه بالا گرفت گویا عالمی بهم
 خورد صدای توپ و تفنگ و مورز و مهتیر مخلوط بگوش من رسید بگذر ایسکه
 یک تاییه تعطیل شود همه همراهان و یسر سپه دار در بالکن دراز عمارت همین -
 انصرب ایستاده چشم توسط شهر که صدای شایک از آن سمت بلند است دوخته ام
 بعضی ها حدس میزدند شایک در طرف حیانه حکومتی است پس همگی چشم نافق
 عمارت حکومتی دوخته قدریکه گذشت معلوم شد در حقیقت جنگ در طرف عمارت
 حکومتی است چه دود بلندی که شایه حریق است از منطقه عمارت عالی فابو نافق
 بلند کردند شرازه آتش تا آسمان معرفت در همین موقع دلال ترک پیدا شد او را
 نکندار کشنده گفتم حتما از طرف عمارت حکومت جنگ شروع شده گفت بل
 آقا بالا حال هم کشنده شد گفتم هر یک اس عمل را میسازید گفت اعداد منم که

معز السلطان و فدائیان سری میباشند. انداز آنکه يك اشرفی باو دادم او را مجدداً برای تحقیق و کسب خمر فرستادم ساعتی مکشید که دلال برای خاطر اشرفی برگشت و گفت فدائیان سری با معز السلطان بدو در باغ هدیره ریخته سردار اعظم را که آنجا مهمان بود کشتند و بعد یورش به عمارت حکومتی آورده تبرید را از دست قراقیبا گرفته داخل عمارت شده آنجا را عمارت کردند و عمارت حلو و سرطویله را آتش زدند الا معز السلطان و میرزا حسین جان کسمانی در وسط میدان ایستاده از الحکومه در دست فدائیان قفقاری است

چون با معز السلطان سابقه خصوصیت داشتم دیگر صبر نکردم يك قبضه تفنگ اطریشی که در ابتدای شلیک اقتدار السلطنه با يك قطار فشنگ بمن داده بود برداشته با میرزا فتح الله آخوندان روانه شهر شدیم سید علی رام تبریزی که از طرف رؤسای احرار قرارداد با او بود همراه ما شد در جلوی عمارت حکومتی به معز السلطان رسیدم در حالیکه عمارت وسط يك پارچه آتش بود طرح طلقه بالای آن بواسطه حریق خراب شده سوراخ میگردید مجاهدین گرجی و قفقاری تمام با اسلحه در معز السلطان را داشتند صدای رنده باد مشروطه، پاینده باد آزادی، مرده باد استبداد بملک میرفت با معز السلطان روزی بموده تبریک فتح را گفتم و وارد خانه مرادخانمی آقارصای بجهت شدیم بان و بسیاری برای مجاهدین آوردند مجاهدین پس از خوردن خای با کردند بخوانند سرود ملی سوای فتح هر کدام از آنان يك نعل در دست داشتند ناله اولین و دله اسم که من دمدم را می بینم

در این میان يك ارمی را دیدم که با چشمهای گه دروغه و حول آلود و چهره کدم گون و سری که از وسط مویش بواسطه کوچکی با چیزی دیگر ریخته با خود سردی بسته مشغول مصی کارهاست که برای من سکنی معهود اسم همین قدر بود از مدنی هم دمدم میخواهد محاسنی تشکیل داده رئیس بری آن محاسن تعیین کند که

انتظام شهر بغداد و حفظ شود بعد از آنکه دانست من از سنگسار سپهسالار دهنی
 پس داد و معارف کرد و بلا مشغول کار خود شد من نیز خود را به معز السطان در
 سرگه و فدائیان راه آزادی معرفی نموده دراز شب گذشته بمنزل برگشتم بسیاری آن
 شخص از منی اثر عریسی در من کرده بود که بعد از برگشتن بمنزل هر چه فکر میکردم
 و در آن مرثعا غور می نمودم چیزی مفهوم من نمیداد شب خیلی آرام و معلم گذشت.
 هیچ سرو صدا از حیاتی بلند نشد یعنی رؤسای احرار و برای اهالی همه قسم قهر از
 آسایش دادند صبح در کمال خوبی همه اصناف دکانین خود را گشودند و مسجون
 داد و ستد شدند گویا هیچ سادحهای رخ نداده است

مختصری از احوال آنگون مختصری از احوال معز السطان میگذاریم تا خواننده
 معز السطان از وضع اهواز رشت مستحضر شده حدیثات لایق این شخص
 را بداند. معز السطان عبدالعزیز بن عثمان سردار محلی در بمباردهای پارلمان از رشت
 فراراً بسمت اروپا رفت. در اروپا قضیه تبریز و پیشرفت کار مشروطه خواهان آنجا
 را بومیه بتوسط جراید میخواند از آنجا بیکه دارای حسن و همت عالی بود خیلی
 کرد که اگر اقدامی نیز از طرف رشت بشود کار مشروطه خواهان خیلی پیشرفت
 کرده عاقبت دولت ناگزیر و مضطر میشود که دولت حکومت مشروطه اعطا کند.
 ولی عدم بضاعت و اینکه تصور نمیکرد انحصار حسگی و لایق در رشت باشند مانع
 کار او بود تا نفایس آمد و داخل کمیته سری شد و دید ممکن است از فدائیان
 قعمازی و گرجی رشت آورده اگر پول باشد کاری انجام دهد پس توسط هیسرا
 کریم حال برادر خود از فروش دارائی خود پولی بدست آورد و اندر پنج در یاد کوبه
 و تفلیس آذمهای رشید و کارکن پول داده آنها را سمت گیلان روانه نمود و بسبب
 اسامه از قبیل سم و بیضاعت و موور و دشمنی با ندارد از که برای او تمام مکار لازم
 بود برداخته آنها را رشت فرستاد ز خود نیز بااعلی معتمد حال حواهر رادۀ تهنی داده

رشت آمد و نادانانرا درخانه خلوت خود گرد آورده چهل پنجاه نفرشانرا در همان
 خانه نگاهداری کرد و همه قسم نوبت رندگیشانرا فراهم ساخت بطوری که هیچ
 کدام برای چیزی دست ننگ نمی مانند مگر مشرکان که در موقع بهار و شام بهر
 کدام يك گیلان بیشتر بمیداد این عمل بطوری پنهانی انجام گرفت که جز میردا
 کریم حال احدی از اخوان معز السلاطین هم آن پی سر نداد در اواخر کار بهرم که شاید
 او هم خیال تهیه ای داشت از آمدن اشخاص خارجی و مجهول الهویه بطور قاچاق در
 رشت و انزلی چیزی نوبه شده همان معز السلاطین رفت و خیال آن نادانانرا تمجید
 کرد آنها نیز کاررا از او پنهان نداشتند چه میدانستند که از کسی خبر نخواهد
 داد در موقع اقدام نقشه بهرم بافکند معز السلاطین مطابق بیامد پس وضعی بمقتضای
 نگذاشتند و فکر آنها محصور شد مگر رفتن یا گذاشتن سردار افخم حکمران رشت و
 صرف کردن دارالحکومه و اداره نمودن گیلان بمایون معدلت و عشر و طبعیت نماید
 بمقتضای پیش آمد به تهیه و تدارک کار سرداران این امر مصادف آمد با اقدامان
 سپهسالار در تکابن و ارسال نامه میان آنها توسط ناصر الاسلام که مضمونی شد بهر گت سپهسالار
 بر شست و گذشته شدن سردار افخم در باغ هدیره روز جمعه شانزدهم بهرم ۱۳۲۷ .
 سردار افخم در باغ هدیره هم همان سردار همان بود . معز السلاطین که او
 را از نظر دور میداشت چون تحقیق کرد نامست که باغ هدیره یعنی محل مهمانی
 نکلی خلوت است : باها که خورد شده اراق و سواره نظام و سواره طالبی کلا خود
 خود رفته همه دعوی با سرداران در عمارت مشغول عمارت معز السلاطین با
 نهایت بر دشتی عدد کامل از نادانان : بافیرا حسن حال کسمانی و میردا کریم حال
 برادر خود مأورد تسخیر عالی قاپو عمارت حکومتی بود و خود باهشت بر همداری
 در گرجی سواز در شبکه شده بطرف باغ هدیره رفته از در شبکه پادشاه و بدون اینکه
 کسی مطلع شود با هم اعلان داخل باغ گردیده از باهای عمارت بالارفت سرانجام

که مشغول شمرند پول زیادی بود که در قمار برده بود بک دفعه چشمش بدو نفر قفقازی
 باشناس افتاد که با موزرهای کشیده وارد احاطی شدید ابتدا عزائم مالک دیک نفر
 دیگر چون سرداری بیم پوشیده بودند گشته شدید سردار افخم پولها را بچپ
 و نقل محکم کرد و در پشت سر خودش بیرون رفت و تازه راه پل را پیدا کرده بود که
 معز السلطان بر خورد و همه چیز را فهمید تا چار خوب دست خودش را حواله
 معز السلطان کرد و معز السلطان از او گرفت و هر دو از پله سر اترش شدند در پایین پله
 دالیکوف گرجی امایش بداد و با چند تیر مور در رهبان دهلیز مفتولش ساخت

علامتی که برای یورش بریدگان، ادا الحکومه معینی کرده بودند (که در واقع
 اجاره شروع یورش بود) همی بود که باید رعایت مایل شدن بمقصود در باع مدیریت
 انداخته شود آس را انداختند صدای سم معاهدین سمیت دال الحکومه یورش بر دند
 گرچه فراوان و فزونی کاملاً از قبایلی اطلاع بودند ولی باز تا رسیدن معاهدین دست
 و پایی خود را جمع کرده در عمارت مشغول مدافعه شدند معز السلطان پس از اتمام
 کار خود با ایسکه درشکه چپها فرار کرده بودند پیاده آمد که حاصر شده فوری کشته
 شدن سردار افخم را سانگ رسا اعلام کرد دست و پایی دولتبان از شنیدن این خبر
 مست شده تان معانعت بناورد از هر طرف روسگیر نهادند حاصه که آتش هم عمارت
 را گرفته بود

بفرم نیز با چند تن فدایی خود که معلوم نبود از کی کمن دانسته است از پشت
 معانعت دولتی بک در آمده بطوری حمله آوردند که هر چه فزاق و سر بار و غیره
 بناجنوی عمارت بودند از برس خری خود وانه حاصره بینداخته به یغولها پناه
 بردند بعضی هم به سونگری هاتحص هستند اهل و عیال سردار افخم که در عمارت
 حاصرهالملکی بودند حاصه یک با حراس سپرده شده اثاث آنها بکلی معانعت وقت اس فتح
 و دفعه نزدیاعرفد معیت مشر و علمه خواهان رشت گردید و در این جنگ از طرف معاهدین

سفر شهید شدند این بود ابتدای دولوسیون رشت که از همت و شجاعت معز السلطان صورت گرفت و از این پس خدمات شایان و رحمان بی پایانی که او در تجهیز قشون و حمل آذوقه و سرپرستی معاهدین تحمل کرد و کمک‌های فکری که در فتح قزوین و تهرال نمود ترتیب ذکر خواهد شد تا جمله صبح روز بعد اوصاف رشت دکان‌ها را گشوده مشغول دادوستد شدند اثر انقلابی هر علامت سرخ در شهر موجود بود احساس استمدادیان را با احتمال نفس‌ستمان مرده دفن کردند برای جوارح معاهدین تجلیل و تکریم بسیار عمل آمد موریک سوازی غزا نواخته میشد و معاهدین علامت عزان خود راست کرده منظمأ جلوی جوارح در حرکت بودند ناطقین و شعرا بطق میگردید و اشعار مهیج میخواندند و روی جواره و قدرشها گل میریختند

بعد از اتمام شیب جواره شلیک مفصلی بعمل آمد دو روز بعد مبهدار از انزلی وارد رشت شد در حالیکه تمام معاهدین و اعیان و کسبه از او استقبال نموده در راه صدای رعد و آویگانه سردار آزاد به هوا بفلک بلند بود و همه اعیان و کسبه جلوی سینه گلی فرمز رنگ علامت روسیون داشتند هر کس نشان ستار داشت بخود او ریخت دستجات مبهدار بزرگراه خشکی وارد شدند کلیه کارها باسم کمیته ستار انجام میگرفت کمیسیون جنگ هم ترتیب دادند بدو اختیارات جنگ پانوی داده شد ولی طاولی بکشید که بانوی بر که ارشد و تمام کارهای طمانی در کمیسیون جنگ حل و عقد میداد جوامع تبرای گرفتن تهران ثمة صحیحی به دست آمد امید السلطان برادر معز السلطان را بسمت رستم آباد رودبار حرکت دادند بعد عاصم المالك زنجانی که در حر و معاهدین بود بایست هر حرکت کرد معز السلطان خود نیز بادمته‌ای از معاهدین رودبار رفت در حومه پشم شهر ۱۳۲۷ قمری ۱۹۰۴ میلادی در آمد بادمته هر سوار حرکت کرد ولی حومه سوازی حومه آسی و حومه رین زیر نفی امپها بملوک، رین و براق اوراق تفنگ‌های و ریدل هر کدام بیست عدد تفنگ دارد آنها معلوم نیست حالی

میشود یا نه؟ ما باین تدارك و تكبيره عيوضا هم تادرات طرف بشویم نقص استعداد
 و اسلحه هوری در عزم ایجاد نکرد در نهایت حوشحالی ارزشت بسنگر آمده يك روز
 برای عمل مندی و کم و کم لوازیم اقامت کردیم باید اسبها را مواظبت کرد تا موقع کار
 قدری حال بیاید از سنگر بطرف رود مار حین کت کردیم معز السلطان نیز سه چهار روز
 قبل از ورود من باقریب سی نفر مجاهد مسلح قفقازی و گرجی زارمی در منتهی الیه
 رود مار منزل کرد و من و سوارهامرلی برای خود تهیه کردیم وضع مسافرت معز السلطان
 خیلی قابل تمجید بود ، اینککه از هر جهت زمامت داشت ، کمال هوشی با مجاهدین
 نشست و سر حامت میکرد عداوت منزل او مانند سایرین بلکه بدتر بود بکدمت از
 همان لباس که برای سواران تهیه کرده بودند تن داشت بطوری این شخص نا دیگرا
 روتار میکرد که همه او را قلباً دوست داشتند با اینکه زبان گرجی و بلکه ترکی را هم
 نمیدانست هر وقت بین افراد نزاعی اتفاق می افتاد فوراً بارأقععضومس چنان میانشان
 را اصلاح میکرد که برای هیچ طرف از دیگری رنجشی باقی نمی ماند مختصر آمده با
 این اختلال کمتر دیده میشود در مدت اقامت رود مار بگذری بامن بهر وجهت سلوک
 کرد که واقعا با زحمات و ارادت پیدا کردم کوشش شخص معز السلطان بود که این عناصر
 مختلف را بدون کدورت و مزاحمان همراه آورد

خلاصه رود مار ابتدای سنگر مندیست یعنی بطوری خالق سنگر طبیعی تهیه
 کرده است که يك هر در این کوهستان جلوی چند هج رانمکس است نگاه دارد
 بعد از اینکه خوانین مجیل مطیع معز السلطان و حکومت دشت شدند سنگر تنه
 در دروس مسیحی مجیل سمت تهران در محلی که بالا بالا نامیده میشوند درست کردند
 پس از آنکه چند روز در مجیل ماندیم حسن آوردند که ناصر حان پسر عیانت نظام
 از طرف حکومت فرین بیوزیاسی جای آمده برای اردوی دولتی آورده و چرتک
 تهیه میباید در دروس با عده ای به مجیل هم بیاید شمس معز السلطان من اطلاع داد که

چند فرسوار همراه عمید السلطان فرستیم تا سگر بالا بالا نایسکه پنج ساعت از شب گذشته بود من و ده نفر سوار حاضر شده بالا بالا رفتیم و دو شب یک روز در فیهو خانه ای بسیار کثیف در آن حدود ماندیم عمید السلطان و من با ناصر خان با امان صحبت کردیم چون من با او سابقه داشتم بوی تأکید کردم که بدو این سرگرد و او صریحت کردم که هر گاه بتواند خود و پدرش بکلی بیطرف مانند اگر چه ناصر خان یا فشاری نداشت ولی قبول بیطرفی هم نمی نمود بازی در تار و پود فیهو خانه بالا بالا برگشتیم و از آنجا منجیل آمدیم چون من عمیده بسگر بالا بالا نداشتم و مزاج میفداستم آنجا سگر باشد باشد صبح مجلسی کرده عقیده خود را بیان نمایم صبح مجلسی با حضور معز السلطان و عمید السلطان و عاصم الملک و من و رحیم خان منجیلی معتمد شدیم آشکار گفتم مقصود ما هر گاه دفاع است در بالا بالا آذوقه یافت نمیشود و از سگر تا آن فاصله بسیار است همه جای کوه ها را ایل چگی که است تاز و سر کوبانند می شناسند ما خود و حریک فیهو خانه معرومه نیست و چون برای مجاهدین بالا پوش درستی تهیه شده و جای خوب و آذوقه مرتب و علیق کافی ندارد ایشان می یازند خواهد گذشت اگر در نیتیان ما این حدود بیاید ما با حاکم تمام اردو را سالاناً نقل کنیم و آن نقطه ابتدا صلاحیت جنگ و مدافعه ندارد و اگر عیشه تهاجم را اختیار کنیم آنوقت نکلی رحمت در بالا بالا ماندن بیفایده خواهد بود این تدبیر اهالی منجیل است که خواستند از رحمت مجاهدین در منجیل آورده باشند آنچه من دیر و فکر می کردم این است که خداوند سگری بهتر از منجیل برای مدافعه خلق نکرده بهتر این است اسبها را حاضر کنید و آنجا برویم تا من شما نشان بدهم که از قدیم اینجا محل سگر بوده است معز السلطان خود را امر کرد اسبها را حاضر نمودند سوار شدیم و از روی نیمة کوهی که جلوی منجیل را از طرف تهران است بود بالا را هم معلوم کردیم که این پیش آمدگی در یک سمت بکوه هر دو ایل و از سمت دیگر در دو خانه بزرگ اوزن متصل

شده و مسجیل را سبکی از نظر می‌پوشاند از رودخانه ناداعه کوه هشت موضع را برای سنگر پسند نمودیم که چهار پنج موضع آن‌های سنگر قدیم بخوبی دیده میشدند پشت سنگر که محله منجیل است طولاً برای آن ساختلو و مال مجاهدین کار و اسراهای خوب آماده بود و مجاهدین برای خود دو اسبهای خود هیچ نگرانی نداشتند و از منزل خود دایک شیبور حاضر باش باصلاً پنج دقیقه میتوانستند در سنگر حاضر شوند علیق مال و آذوقه هم تمام از پیشه‌سز تهیه دیده میشد یعنی چون مسجیل معمر بود و خوراک شش ماه از روی ما را بخوبی میداد معز السلطان این محل را بسیار پسند کرده بود و آن‌ها در دست کردن سنگرها عمله گذاشت و درون توپید مجاهدین ساحلوی بالا بالا را نیز که بچهاره‌ها از سختی به تنگ آمده بودند مسجیل عونت داد و اردوی عمه‌ما را که در رودبار بودند مسجیل احصار کرد و هر دسته را کنار و اسراهای منزل داد

این اندیشه بصواب من موجب شد که رؤسا در کسگاشهای حسگی همیشه رأی مرا تقدم میدادند و از عاصم الملك و غیره که تا این روز رأی و نظرشان خالی از اهاست بود ملت اعتقاد گردید من هم در کسگاشها و شوراهای حسگی رأی میدادم و هم در حسگها و معر که‌ها حاضر بودم در حسگ آوران ارمی و گرجی تقدم داشتند در موضع استراحت هم گاه از طرف رؤسای احرار و حسگ آوران اردو با اشخاص و معارف مکانه میگردم و گاه اشعار و مقالات خود را بچراید آزاد میفرستادم

بازی سنگرها درست شده و ساحلوه‌ها تعیین شده بود که بمرم از رشت باز در آمد بمرم همان کسی است که او را در شب با وی ذماتیکه ملاقات معز السلطان رفته بودیم دیدن و یافه این مرد ارمی نامگ بریده‌صل آدم‌هائی که از آن دنیا آمده باشد در آن شب اتر عریسی در من کرد دهمه درم با او در مسجیل ملاقات کردم و تفصیلی سنگر را معز السلطان برای او حکایت کرد و نیز آبراسار پسندید و دست مرا دوستانه فشار داد

معز السلطان با اتفاق یفرم و من مشغول نظم و ترتیب اردو شدیم هر روز تا ظهر
 مجاهدین عشق نظام میگردید این اردو که بصعی و مراقبت معز السلطان بسیار مرتب
 بود قریب یکصد مجاهد داشت که از ایرانی و ترک و ازعی و کرچی هر کس بودند
 ملزومات ، آشپزخانه خوب که هر کس باده شاهی غذا کاملاً سیر میشدند، دو خانم معتبر
 و دکتر همه حاضر و آماده بودند که عراده توپ هفت ساشی متری مامو بیسیون داشتیم
 هر روز از ماسوره های شمالی و ریدل که در رشت بدست آمد بود مقدار زیادی فشنگ بر میگردید
 سراحی و چرم و وزی دایر و ذخیره میغن و چکمه و پیراهن و زیر جامه و وسایل
 عمل بندی و سیگار و غیره موجود بود مجاهدین روزها عشق و عبادت و تبر اندازی و
 نم سازی و سنگر بندی می پرداختند

حمله به یوزباشی چای در یوزباشی چای از ایرب دادند که پسر عیانت نظام فوتی پیدا کرده
 همه روزه نکالسان دیدند چریک و جمع آوری آذوقه مشغول
 است بعد از مشورت با معز السلطان من و یفرم ناسی سوار از مجیل حرکت کردیم یک
 بوق های در جلو می کشیدند من در سبابه بیوق میرقم یفرم و سر کپس گرجی پشت سر
 من جلوی دودسته سوار بودند که در بند حرکت می نمودند در هر نم اندازیم نامم
 توی درشکه با فاصله از عقب می آمدند ما این حال غلام یوزباشی چای شدیم در دره
 ملا علی مش شد در تاریکی تابور باشی چای حائی فرود بیامدیم . هوا قدری تاریک
 بود که هر گاه میخواستی انگشتی چشم یکی فروری نمیدید معدنک چشم یفرم چنان
 تاریکی عادت داشت که گفتم همه جا و همه چیز زامی بیند این مرد ایستنی سر گذشت
 طولانی داشته و بسیار سختی ز صدمه ها ، صادی کرده باشد

خلاصه در مهمانخانه عرض راه از حال ناصر محال پسر عیانت نظام خسر گیری
 کردیم معلوم شد در یوزباشی چای آن سمت رودخانه در کاروانسرا منزل دارد
 چهار از شب گذشته بود که کاروانسرا را احاطه کردیم شاید سحتی از طرف

مجاهدین بخت آمد . يك دوتیری هم از طرف خالی شده بودند مانند درسته سب
 قهوه مهانه کاروانسرا برت کردیم صندلی همه در شب تین میان کوهها عالمی را منزلزل
 کرد ناصرخان پسرعیان نظام موافقی که میخواست اردر زمان کاروانسرا برودن
 رفته فرار کند گلوله ای بدھانس خورد درحای خود افتاد یفرم بیگفت زمانی که
 از در بیرون آمد من پهاوی در بودم عوزر را بدھانس گذاشته آتش ردم در هر حال فوری
 داخل کاروانسرا شده ده درازده رأس اسب سانه چهار قبضه ننگ و معداری اشیاء
 از پسرعیان نظام بیگگ آمد زمانی که با حراج نعلن را معاینه کردیم من دوست خود
 ناصرخان را شاحتم که در درد زندگی گفته بود مقتول دوم ابراهیم خان پادرسواره
 بود که از پا گلوله خورده خود را بر علمپای کاروانسرا پمال کرده بود و با چند
 گلوله ناصرخان بیوست عدول سوم سر رسته دار سواره بود که فری آتش بدر
 زغال دال قهوه چی بگیر افتاد و در با چسار بدست بطرس از منی عزیز رسید بیچاره
 ناصرخان که در بالاحانه کاروانسرا مشغول عرق خوری بود در درشتی ارشد گذشته
 گشته شد وقتی وارد سرن افشدم بمناظ عرق زمین بود نصف يك نظاری عرق مانده بود
 که مجاهدین خوردند بعد از کشه مدل پسرعیان نظام مادورور در دیور باشی بجای
 ماندیم از رشت از طرفی سهدار و کمپسیون جنگ توسط همز السلطان بمن رفیم
 تبریک گفتند زنی ماند ما را در دیور باشی جای صلاح ندانسته ما را دوباره بمحیل
 برگرداندند

قصیه پسرعیان نظام در قریب که محل اردوی دولتی بود سخت اثر کرد گفته
 میشود که معان نظام با سایر ایازی عهدت شد و اردوی سر از طرف دولت مها گشته
 همه سر کوبی مانجواهند آمد

در این موقع فتحی نیز از طرف آستانرا نصیب مجاهدین شد خوابین زمین و
 وشاهسون فرمان انا پسرعیان خواستند از طرف آستانرا رشت حمله ور شوند مجاهدین



واہد اکھٹا و محمد نافر
دو سر از مصنفین قہقاری

سرکردگی دایکوف گرجی آنها را تا بالای گدوک که آن سمت حاکم زمین است دوایده باز گفتند. اردوئی دیگر در پشت سر کردگی مسعمرالدوله مرکب از یکصد سوار و پیاده تشکیل شد که برود باز آمد و از آنجا حرکت کرده و هنوز نرسیده بعد از ملاقات در پاچا ساکن گشت. اردوئی هم سرکردگی عمیدالسلطان بسمت پل امپوره رفت اکنون تا پل انبوه در تصرف فداییان است.

در این موقع حاجی میرزا موسی خان میربغ و آقا سید عبدالرحیم خلخالی و میرزا محمد علی خان خواهرزاده تقی زاده از طرف کمیسیون جنگ برای نازومی و سرکشی اردوئی ما سمجیل وارد شدند چند روزی مانده افراد اردو و جزویات آنرا رسیدگی کردند. من و فرم بعد از مشورت نمودن برای اقدامات آینده با آنها صحبت کرده قرار دادیم مجلسی با حضور نماینده ها تشکیل داده مذاکرات لازم در امور آتیه بکنیم و رأی بگیریم و بهمان قرار اقدام نمائیم.

این کمیسیون در منزل خلوتی با حضور این چند نفر یعنی معزالسلطان و سید عبدالرحیم خلخالی و علی محمد خان و حاجی میربغ و من و فرم تشکیل یافت. مذاکرات در این زمینه بود که تکلیف آتیه ما چیست؟ باید مدافع باشیم یا راه تهاجم اختیار کنیم و در صورتیکه باید مهاجم باشیم اقدامات چگونه باید باشد هر کس در این باب رأی داد معزالسلطان و علی محمد در رأی این شد که میبایست مشروطه خواهان قزوین را پول داد تا تهیه تفنگ و فشنگ و استعداد نموده آنچه ما با سردار افخم کردیم آنها را حکومت خود نکنند ما هم با آنها کمک رساننده مرکز اردوئی ما آنوقت قزوین باشد سپس آنجا تهیه استعداد کرده هرگاه لازم باشد بطرف تهران برویم معزالسلطان خود مشروطه خواهان قزوین را قهرا مراکتبته و باحوال آنها سایه داشت که در آن موقع قریب چهل نفر از آنها در شاه بندی تمامی مثل مشروطه خواهان تهران متحصن شده بودند صحبت میان من و فرم

تمام بود ما در نفر مایل بتهاجم بودیم. برای هجوم هم با این عده کم جنگ قاجاری را پسند داشتیم و رأی ما این بود که سی چهل نفر را انتخاب کرده برویم قزوین و دیگر در هیچ نقطه‌ای فکر سنگربندی و دفاع یفتیم. بعد از من رأی خواستند من حق رأی را بیفرم داگذار کردم از همین را بیان نموده گفتم عقیده ما در نفر با عقیده شما چندان تفاوت ندارد در صورتیکه قسمتی از کلاک‌کنان شما در قزوین علم زولوسیون را بلند کردند ما هم برای آنها کمک حاضر می‌خواهیم بود ولی آن همیشه حرکت ما را از منجیل تصویب سگردند و رأی ندادند چون اکثریت داشتند ما حرفی نزدیم و مجلس بهم خورد ولی اینک طولی نکشید که عزالسلطان با ما هم عقیده شده رأی ما را تصویب نمود و اختیار حرکت یا ماندن ما را به خودمان گذاشت مانیز دیگر در جنگ نکرده با سوارانی که تقریباً شصت نفر میشدند حرکت کرده هنوز بالای بالا نرسیده بودیم آفتاب غروب کرد

هالك ارمني مخبر روزنامه ارمنه که سرای مشایخه همراه آمده بود نطق مفصلی بزبان ارمنی کرد که زبان ترکی ترجمه شد. مضمونش تشویق و تشجیع در راه حریت و گرفتن مشروطیت تعینت جان بود. برای نطق هالك دست زدند و سا او خدا حافظی کردیم و در با چهار دستگر منتصر الدوله شام خورده روانه خزران شدیم

جنگ نیکویه یکدسته قراول قبلا در خزران بودند در منزل آنها استراحت کرده صبح هر کدام منزلی برای خود و دسته خود تهیه نموده یکدسته قراول با سماعیل آباد طرف تهران نیم فرسخی خزران فرستادیم چون هوا سرد بود خاصه که در خزران بالای گدوک همیشه ابر و برف است خواستیم تا حمل چند روزی اقامت کنیم ولی مجاهدین هر روز تا سه فرسخی قزوین رفته تمام دهات را با مشروطه خواهان همراه کرده پدهات استبدادیان بیز دست هیانداختند و گندم و جوی آنرا ضبط کرده حمل مینمودند. راه شومه و اطراف آهم بدست مجاهدین افتاد.

رسمها این بود: هر دهی يك كاهن مینوشتیم و آنها را بمشروع طاعت دعوت میکردیم هر گاه ریش سفیدانشان میآمدند و نوشته از ما گرفته برفق قرمز بند خود نصب می نمودند از همه جهت از تعزیمات مصون و محفوظ بودند و گرنه محل تاخیر و تاز میجادیدند واقع میشدند

در قریه نکی (نیکویه) يك فرسخ دور از راه شومنه بیونك مرزاه همدان که سر باز و جمعیت زیاد داشت مستبدین از حکومت قزوین کمک خواستند تا در آن ده سنگر کنند و مجاهدین را از آمدن و رشد بدعات اطراف و غیره مانع شوند و هر گاه بتوانند شیخونی هم بخرزان بزنند

ماه کعبه پشت سر هم بنکی نوشته نصیحت کردیم ولی سر تسلیم پیش نیادردند و پنده وعده خود افزودند از طرف دولت هم چهل پنجاه سوار و چند سر باز و چند قبضه تفنگ با آنها داده شد و آنها بکسره سنگرها را محکم کرده بخيال جنگ پشت آنها نشستند ناچار من و یفرم باسی و شش نفر مجاهد از خزران حرکت کردیم یکساعت بعد از ظهر بنکی رسیدیم .

در موقعی که گلوله آخرین سنگرشان به ما رسید ایستاده سنگرهای آنها را دیده معلوم کردیم که غیر از قلعه کوه که محله زیر آن واقع است در چهار جا جای دیگر نیز که تپه و پناه گاه طبیعی است سنگر دارند. از همان جا هشت نفر برای قلعه که پشت محله را مثل برچی است تعیین نمودیم که از بالای دست راست آن حمله کنند يك دسته را هم مأمور حمله بسنگر اول کردیم در این گیر و دار در اسکی متعلق بيك گرچی و يك از منی بود کشته شدند و مجاهدین داخل سنگر گردیدند پس من و یفرم حرکت کرده سنگر درمشان را گرفتیم نایب فوجشان در وسط سنگر گلوله بدعاش خورد و همانجا افتاد سپس بسنگر سرم که طرف دست چپ بود حمله کرده آنها گرفتیم چون آن هشت نفر که مأمور بودند بقلعه بودند قدری کوناهي

کردند گریش ارمنی مأمور شد که بضرط موزر آنها را محمله برانگیزاند پطرس
 خان و چند نفر مجاهد دیگر محمله برده بر فراز کوه رسیدند مجاهدین در کمال
 جلال وارد شده شدید. از پنجره مسجدیکه مسگر بومیان بود گلوله میآمد مجاهدین
 دو سمت انداخته مشغول قتالی شدند اسب یفرم گلوله خورد موقعی رسیدم که یفرم
 میخواست سنگ بزرگ را بکلاه خودش بکوبد من دستش را گرفتم دیدم از چشمش
 اشک روان است گفتم اسب چه اهمیت دارد که آدم برایش گریه کند گفت این
 حرف از شما بعید است آبا ممکن است همچو اسبی دیگر گیرم بیاید دیدم این
 آدم که بنظر من مثل مجسمه‌ای از آهن بود برای کشته شدن اسبش مزدیک است خود
 را بکشد در هر حال من دست او را گرفتم داخل ده شدم دیدیم مجاهدین ماحدی ابقا
 نمی کنند هر کس بدستشان میرسد کارش را با گلوله میسازند هر چه آنها را از
 کشتار منع میکنیم ابتدا بخرج نمیرود در واقع محشری بود عنده مقتولین در خمدار
 یکصد و هشت نفر میرسید ولی از طرف ما فقط سه اسب تلف شده بود و گلوله‌ای
 پهلویمان یفرم را سوزانده بود.

بعد از فتح تنگی مجاهدین خانه دوتن از ژرفسای آنها را که مناسب این اوضاع
 بودند خراب کردند و چند قاطر که برای حمل به مجاهدین لازم بود گرفتند
 مجاهدین همه را روانه خوزان کردیم و من یفرم مادر یفرم آدم از راه شوسه به یوزباشی
 چای رفتیم. در یوزباشی چای اسبها را گذاشته مواد کالسکه شدیم و با گریش خان
 بیاجاز آمدیم چون خانم یفرم ناره از روسیه آمده در خانه متصرف الدوله منزل کرده
 بود ما نیز آنجا وارد شدیم

فتح تنگی را در پاچاز معمر السلطان در شت مزده دادیم جز ایندو کیسیون جنگ
 و سپهدار یفرم و من سربك شایان گفتند و هر دو ما را بر شادت متوجه چند روز
 در پاچاز اقامت کرده مجدداً ما معمر سمعت حردان رفتیم خام یفرم هم بر شت
 بر گشت

از طرف ابوه قشوی هر کس از ایلات قزوین درشوند و عیان شوند و چند تن
 قراچه‌دانی بریاست پسر غیاث نظام این روی پل را گرفته بودند عمید السلطان با عده‌ای
 از مجاهدین گیلانی و گرجی آن روی پل اول آمادی سنگر داشتند و هنوز کاری از
 پیش سرده بودند . خیال من این بود که ما از خردان باز روی دولت حمله کرده آنها
 را متفرق کنیم و عمید السلطان و همراهانش را باین طرف پل سمت قزوین بیاوریم که
 بی جهت آنجا معطل نماند ولی یفرم ناخوش شد و در حال ناخوشی مرا بیزا اقدام
 حمله مابعد آمد بعد از فتح یکی ساحلوی ابوه را و همه دترس سخت گرفته بود
 مخصوصاً وقتی که یک بار عده‌ای از مجاهدین ما غلّه تانزدیک اردوی پسر غیاث نظام
 راندند همان شب قشون دولت بدون علت از کنار پل ابوه منهزم شدند و عمید السلطان با
 ایسکه از قونو جنگ هیچ بهره نداشت فوری از پل عبور کرده رودبار و الموت را از
 دولتیاں منتزع کرد و همه حا بوق مشروطیت را برافراشت بمرکوک چنگ عثمان نظام
 که دودها ت کوهستان بود در دست مجاهدین اسیر شد و او را پسر زان آورده بمنزل
 من فرستادند تا نزدیکی قزوین از هر طرف بدست مجاهدین افتاد اینها هر روز سواره
 بدو فرسخی دیک فرسخی قزوین حمله میبردند .

در این موقع بر حسب امر کارگزاران دولت فاسم آقای حسین بیچ
 فتح قزوین صاحب معس هراق خانه مأمور اردوی قزوین شد و طهر الدوله

شاهسون اینا بلو و مسیح خان کاکاوند را با عده‌ای سوار سرباز و نو بچانه از شهر بیرون
 فرستاد طهر الدوله سر آب سعد آباد که در حیط راه شوسه همدان است اردو رد اختیار
 بیوسته توسط تلفن و نامه مشروطه خواهان اما میر رسید ساحلوی خردان برای
 فتح قزوین یکدل شده و یفرم نبود یافته بود هوا بسیار خوب بود و موسم بهار که
 روز همه جا میشود روت و شب همه جا میشود ماند رسیده بود یفرم برای
 تعیین محل اردو حاجی بابا روت من اردو را برداشته وارد حاجی بابا شدم

معز السلطان نیز از مسجیل حرکت کرده دستجات مجاهدین را حرکت داد تمام ساختلوی عرض راه از منجیل ورودیاب و پاچنار و یوزباشی چای رادر حاجی بابا چهار فرسخی قزوين حاضر نموده دو عراده توپ کوهستانی را بالای تپه حاجی بابا گذاشته جاهای لازم را قرار دادیم و سرعت برق مشغول تهیه جنگ با اردوی دولتی و فتح قزوين شدیم يك قبضه مورد که کمیسیون جنگ بیادگار فتح نکسی بتوسط معز السلطان برای من فرستاده بود اینجا بمن رسید. (۱)

مجاهدین و نظامی در این دوازده روز کمر باز نکرده چون شیر غضب آورد منتظر حمله بودند. پنج تلفن ارتیماتوم از طرف معز السلطان بمیرزا ابوالقاسم خان حاکم و شیخ الاسلام و ظفر الدوله و مسیح خان و قاسم آقای میرینج شد که اگر خود را حامی استبداد نمیدانند بیست و چهار ساعته از قزوين کناره گیرند

مسیح خان با اینکه سابق بر این عر اسلات عدیده باز روی ما میفرستاد و قول داده بود که بندولت کمک نکند چون شاه او را پتوران احضار کرده و حضور افرمایشانی بوی فرموده بودند و با سخوت و جبروت تمام با سواره خود بقزوين آمده بودند اعنائی بتلفن معز السلطان نمود و جواب بر بالاداد قاسم آقانی اعنائی مکرر دفاخر الدوله چون با سپه دار خویشاوندی داشت و سابقاً مکاتباتی بین او و سپه دار زد و بدل شده بود از بعد آ باد راه خود را کج کرده با عده سوار خود سمت دهات خویش رفت و تنگ های درانی را بر ما خود برد و باقی چیزها از قبیل توپ و مویمسیون را جا گذاشت

بنا بر مشاوراتی که با معز السلطان کردیم من و یفرم هم امروز بعد از ظهر با یکصد و پنجاه سوار که از جمیع دسته ها برگزیده بودیم از حاجی بابا حرکت کرده بعد از طی دوسه فرسخ راه شومره را گذاشته طرف دست راست سمت راه همسایه

۱- مرحوم دیوسالار در نامة جریان صیقل این مورد و مداخله کرامی که ما سپه امیر احمدی در آن خصوص کرده اند شرحی در روز نامة معات ایران (شماره ۲۸۲ سال ۱۳۲۲) ضمن سلسله معالات «بیست سال زجر و سنگینجه» نوشته اند. بروز نامة مذکور رجوع نمود

کج کردیم با اولین آبادی که محل اردوی دولتی بود رسیدیم ولی از اردو انری نماندیم
 عمان وقت مقارن غروب را در بطرف قزوین کج کردیم یعنی از راه شومۀ همدان
 وارد جاده قزوین شدیم سپس در باغلت قزوین پائین آمده در باب ترتیب حمله شور
 کردیم و دستورات لازم بمجاهدین و دستجات دادیم و نقشه حصار و اترك دولتی را
 هم در اختیار آنان گذاردیم. بعد سوار شده از جاوی کاروانسرای سعدالسلطنه چسب
 مهمانخانه سردر آوردیم يك شليك هوایی کرده دروازه را متصرف شدیم يك عده از
 دروازه تهران بیرون رفته از دروازه کاتود روسها داخل شدند و پشت عمارت
 حکومتی را گرفتند من و یفرم وارد حیاط مهمانخانه شدیم و راه پشت بام را پرسیدیم.
 فوراً اعلام حسین تهرانی از دستۀ من راه پله بام را پیدا کردیم با آنجا هدایت نمود
 من و یفرم هر دو پشت بام رفته آنجا قراول گذاشتیم در همان حین گلوله ای بمن
 غلامحسین خورد و او را علق کرد معلوم نشد گلوله از کدام سمت بسر آن جوان
 بیست و دو ساله خورد.

این غلامحسین با سه نفر فدائی دیگر که در قضیه تهرردن شیخ فضل الله
 با کریم دوان گسر همراه بودند فراراً از تهران به تنکابن آمدند سه نفر
 از آنها که یکی همین غلامحسین باشد با عقیده راسخ مشغول خدمت و
 مجاهدت شدند در جنگ سکی غلامحسین حرکات بیخردانه ای کرد که ناشی از ندیدن
 جنگ بود من با او گفتم دیگر ترا جنگ نخواهم برد و نمیخواستم در جنگ قزوین
 او همراه باشد ولی او در جوانی بمن گفت چنانچه مرا همراه نرید از دستۀ شما
 خارج شده جزو دستۀ مسیو یفرم خواهم شد. امروز با دستۀ یفرم آمده بود در بیح
 که در اول کار شربت شهادت نوشید

بالجمله صدای شلیك بلند شد و هیچکس نمیدانست چه کسی است یفرم سمت
 در عمارت حکومتی رفت من بموز السلطان تلفن کردم که اجزای ناریه را زودتر بما

برساند و از پشت سر بفرم بادسته‌ای از مجاهدین بسخت عالی قاپو که بتوسط مجاهدین
آتش زده شد و مشتعل بود روانه شدیم

ساشای گرجی که جوان رشیدی بود و کمی هم زبان ترکی میدانست دست
بدمت من داده صحبت کنان میرفتیم آنشب شب چهاردهم ربیع‌الثانی (۱۳۲۷) مولود
محمد علی شاه بود در عالی قاپو و سایر بناهای دولتی را تزیین کرده و آمین بسته
و چراغانی معصی کرده بودند بفت همان چراغانها را مجاهدین وسیله سوزاندن در عمارت
قرار داده بودند میرزا ابوالقاسمخان حاکم آنروز همه در مشغول تزیین دارالحکومه
و چراغان بود طبقه فوقانی عمارت چهل ستون مملو از مدعوین بود دو ساعت از
شب گذشته حکمران باوقر و عنایت خاص از پلدهای عمارت چهل ستون بالا رفت
و مسائل ماضیای بلند مدعوین را از ورود حاکم باخس کرد مدعوین یکسر تبه همه از
حاضر خاسته بحال ادب ایستادند حکمران وارد شد و در جای خود جلوس فرمود و
بعضا اجازه نشستن داد و بعد از تعارفات رسمی بطق بلیعی نمود و دعای دولت
جاوید آمین را صمیمه نطق خود ساخت و مطرما اجازه بواختن داد تازه رفاصها
رنگ دستهای خود را امتحان میکردند و عازمچی و کمانچه کشها دستی حرک
داده بودند که شلیک بجهادین و هوای فدائیان که مرعد می مانمت همه را بجای
خود خشک کرده مجلس سرور بهین جا خاتمه پذیرفت مدعوین حکمران را از
دست پاچگی بگدگوب کرده بیرون دریدند آنها که نتوانستند خود را بخانه خود یا
عزل دیگری برسانند در گوشه و کنار مخفی شدند و بعد از خوابیدن سرو صدا
مثل اشخاص و سازه از سوراخها در آمده بیه جان خود را بخانه خود رسانند یا
گرفتار شده پای میز استطاق رؤسای جهادین در آمدند

ابوالقاسم خان حاکم قاسم آقای میر پنج امر دادند که اول توپهای هفت سانی
متری را که همان روز از اردوی ظفر الدوله عودت داده در خیابان جلوی عالی قاپو



عبدالعلی خان سرپنڈ (فروغی) و سندھ کے آزادی کے مجاہدین



گداشته بودند بداخل عمارت بکشند که ماسدا آنها بچنگ مجاهدین بیفتند بعد دروا
 بسته باقشون شاهسون وقرانجه دانی و عسرازه مدانی جاهای مرتفع و اسبه محکم را سنگر
 سدای کرده مشغول دفاع شدند بعد مسیح خان کاکلوند هم جلوی دروازه رشت در کاروانسرای
 محکمی ماسوازه اگران منزل گرفت و آنها را سنگر کرده نامجاهدین که بدستور
 معرا السلطان برای کمک ارمندند مشغول حصدال و قتال شد يك عده سوازه
 یورتچی (یورتچی نام یکی از طوایف سی و دو گانه شاهسون است) در همدین حیابان
 که بین مهمانخانه و در حکومتی است در بالاحانه کاروانسرا منزل داشتند همه درهای
 این کاروانسرا مشرف بحیابان بود وقتی که من با ساشای گرجی وعده ای از مجاهدین
 مطرف عالی قاپو میر قسیم محاذی درهای این بالاحانه که رسیدیم غلظه از طرف آنها
 شلیک شد ساشا دستش از دست من رها شده افتاد و چون شب حیلی روشن بود معین شد
 از کدام در شلیک کرده اند همراهان من عقب بنشسته من بر بالکون همان بالاحانه
 رفته تا همت آبر حد تبرحالی و چون دیدم تیرهای من بندد میر و حدود را با آن سم
 حیابان زیر درخت چهار کوهی کشیده باشلیک صدای تیر آنها را قطع کردم و چند نفر
 از مجاهدین دسته خود را کمک خود طلب نموده بار این سمیت حیابان آمدم و خود
 را بر بالکن کشیده متوجه ساشا که وسط حیابان افتاده بود شدم دیدم زنده است در
 کمی هم خود را اطرف بالکن کشیده و بیشتر نتوانسته اسب حرکت کند او را صدا
 کردم آمده جواب داد و گفت جراتیر نمیدارید که هم فشنگم تمام شده است آهسته
 گفت فشنگ من نه فشنگ شما می خورد دیدم راست میگوید فشنگ از اطریقی کوتاه
 هداست و از آن من بلندید و فشنگ هر دو یکی است گفت از آنجا که ایستاده ای
 جلوتر بیا تو تیر میرسد من فشارم را تو میرسام بعد غلطی زده فشار را که از کمر
 گشوده بود بطرف من بر تان کرد من باو ک فشنگ فشار را بر بالکن کشیدم و
 چون فشار خوبی شده بود و کمر من هم تعمیر مید فشنگها اس را در آورده بوی کیف

هیچکلی خود ریخته غیر از دو دانه فشگی که گلوآه تفنگ دشمن آنرا شکسته و
پهلوی او فرود آمده بود تقریباً صاحب هشتاد فشنگ شدم من مشغول کلاشدم و میخواهم
ساشارا از میدان بیرون برده بجهانخانه برم

در همین وقت محمد باقر ماد کوبه ای یکی از جوانان رشید با مسلک کمک من
رسید آنچه ای من هم که عقب نشسته بودید هفت هشت نفری جمع شدید از این عده
چند نفر را برای شلیک بدر بالاحانه زیر درخت چنار آن طرف خیابان گذاشته
بقیه را هم برای حرکت دادیم ما را آورد کردم در موقعی که دسته اول بدر بالاحانه
شلیک میکردند ما از این سمت ساشا را از میان بردیم و بهمانجا رساندیم و در
گشته با محمد باقر به پشت نام کاروانسرا بالارفتیم محمد باقر دو عدد نمک برای در
داخل بالاحانه برون کرد بعد از آن شد صدای نمک قسمتی از بالاحانه حیران
شد و بلا فاصله سوارها امان آمدند تسلیم شدند مائتفکهای ایشانرا گرفتیم و در
بالاحانه از مجامعین قرائل گذاشته و سمت در عالی قابو روان شدیم وقتی سائجا
رسیدیم که دروازه بزرگ که در زمان سلاطین صغویه نصب کرده بودند سوخته و
افتاده بود مجامعین بدهایر یا هشتی که بالای آن بقا رخانه است ریخته با ساکنان
عمارت اول مشغول جنگ بودند

بعد از آن سوارها حیرات بالای دروازه را در تصرف داشتند آتش بود که از هر
طرف میریخت نمک و تفنگ رشیدیسان و شراره کوه آتش فشان را محسوم بیساحت
گیر و داری بود که رهرة شیر آن میشد بمرم با بخواه معاهد در این هستی بود که
من وارد شدم بیشتر معاهدین جنگ میکردند چون صنها در هر مینواستند از هر
طرف از بعد روی که داخل گشوده میشد بر بیدارند باقی بیکار بودند و روی صفا
داخل همی اردو طرف نشسته با هم سوچی میکردند من در هر هم رزی بک قالچه
که روی صفا انداخته بودند دراز شده فکر فر دارا میکردیم در این وقت حسین آقا

یکی از مجاهدین من یکدیگ کتبه و خورش و تخم مرغ و حوجه و مقداری شراب آورد
 هر کدام لقمه‌ای از آن خوردیم که خسر آوردند منصرف الدوله ماسواهایش دم دروازه
 رشت رسیده و از سگر مسیح حال که دم دروازه رشت است شلیک کرده آبها را پس
 شانه‌اند در سه نفر هم از دسته منصرف الدوله زخمی شده‌اند فوراً یکدمه مجاهد
 بکک آنها روانه بودیم تقریباً یکساعت بصرح داشتیم که مجدداً خسر
 آوردند مسیح حال خوب می‌جنگد و همه مجاهدین که بعد از منصرف الدوله از
 حاجی با سینه اند عصب‌شیمی کرده‌اند. با چاره‌رهم بر خاسته مجاهدینی را که در عشتی
 بودند با خود برد من با هفت نفر ماندم و در همان هشتی جنگ پر داختم گر چه
 افراد من کم بودند ولی چون مدخل در محرح یکی بود تو استیم آچاره بگاهداری
 کیم چیریکه برای ما با گوار بود دو مراده تویی بود که از کالسکه حمله روی در
 عالی قابو دهان کشاده هر وقت تو بچی فرصت میکرد توپ صی انداخت و ای معلوم
 بود گلوله توپ بکجا اصابت میکند چون از رس گلوله مجاهدین که مستقیماً از
 هشتی بکالسکه حمله میریحت تو بچی نتوانسته بود آنرا درست میران کند من فکر
 میکردم اگر هوا روشن شود همگی است از توپ را میزبان کرده دهانه هشتی با سقف
 آنرا هدف قرار دهند اتفاقاً همین طور شد بعد از رفتن بهمم هوا و دری روشن شد
 تو بچی توپ را میران کرده سقف هشتی را هدف قرار داد بکده چهار تیر توپ سقف
 شلیک شد و گچ و خاک آن سرد صورت ما ریخت يك تکه آجر هم سر علی
 کازرستانی معاهد خورد دیدم بر اخصع پر کردن توپ چاره جز شلیک طرف مقابل
 بیست فوراً در هر آل طرف در و در هر این طرف سوک مشعور شلیک شدیم چون
 هشتی را کالسکه حمله بیش از صد بجه قدم فاصله نداشت عمل ما گر چه نه توپ را
 میدیدیم و نه تو بچی را کادرا به نتیجه مطاوب رسید کار ما وقتی استوی درجه سختی
 رسید که هوا بکلی روشن شد باین معنی که ما فقط دو عدد تیر می‌انداختیم یعنی پس

از دوزخ نمی توانستند تیر پیدا کرد ولی قزاقچه داعی ها درهای اطاق را سنگر کرده مثل باران گلوله می ریختند کسی را یارای شمول و جرأت خروج نبود دو نفری که از طرف ما تیر می انداختند بسیارست روی زمین دراز کشید تا نتواند هم تیر انداخته هم از تیر محالمان مصون باشد پوست من تمام شد از ابراهیم گرگ حی مرا گرفت و دراز شد همانوقت دو گلوله نشانه راست از اصابت کرد و از پشت بطرف من علیحد فوراً او را بلند کرده و روی صفا گذاشتیم و مشغول کار خود شدیم یک نفر دیگر که از منی بود تیر خورد او را نیز روی صفا گذاشته از روی وعیرت و همت بدون هیچ واژه بهمان روش چندش سر بار همدانی و قزاقچه داعی را از پشت سنگر معقول و مجروح کردیم

تقریباً دو ساعت از آمدن آفتاب گذشته بود که یحیی سگر مسیح جان را گرفته و تمام سگریان را دستگیر کرده داخل شهر شد باروی دقاس گرجی که جوانی هفتاد هجده ساله و بسیار رشید بود گلوله خورده بود و چندتی از سواران مستمرالدوله نیز مجروح شده بودند مجاهدین که شانه اطراف عمارت و ساع حکومتی را با دیلم سوراخ کرده بودند داخل باغ شده عمارت چهل ستون را که سگر دولتیار بود از آنها گرفتند یحیی بی از بالای کاروانسرای عیان نظام و مسجد حسب باغ حمله کرد از اطراف باین ترتیب یورش کردند مانند خود آرای کرده بداخل باغ حمله کردیم اول سر بار همدانی اسان خواستند گفتیم تعنگها را بربزد تعنگها را ریخته یکمرتبه تقریباً چهارصد نفر اطراف ما آمدند درحالی که متصل از ترس فریاد می کردند درندهان مشروطه باینده ناد مجاهدین آنها را مثل گوسفند از در عالی قابو بیرون کرده داخل باغ و عمارت سدیم

ابوالقاسم جان حاکم و قاسم آقای میربح که با معر انسلطان ماطلعن صحبت از تسلیم می نمودند معلوم بود که چنانچه رفتند از در حاوی معاری را مساوی روسها گرفته



ایمر خان

یازده داخل ۴ مارت خود را مخفی کرده اند من وارد منزل قاسم آقا شده برای استراحت خود را روی يك صندلی انداخته و قداره قاسم آقا را که آنجا افتاده بود برداشته نگاه میکردم که یغرم وارد شد نزدیک فتح بکندیدگر گفتیم . یغرم گهت وقت استراحت بیست بر خیز برویم ابوالقاسم خان و قاسم آقا را پیدا کنیم با هم از همان در کوچک باغ بطرف خانه مزید حاقان براد افتادیم و محصل ابوالقاسم خان و قاسم آقا را معلوم کردیم حاجی میر پنج که تازه از بیرون دروازه رسیده بود رفته آنها را از توی خانه بیرون آورد من و یغرم ابوالقاسم خان را بداخل عمارت حکومتی آورده در جای حاکم نشانیدیم قاسم آقای میر پنج را بستصرالدوله که رئیس نظمیه شد سپردیم ابوالقاسم خان روی مسند حکومت خودش محصور گشت من قدری با او سوال و جواب نمودم همه را در کمال حرأب حرأب دان رفتم چشمش به مجاهدین ارمسی افتاد که حبه های او را گشوده اندام فیهتی آرا مسک و مسکین می کنند چشمش برقزده شراره از آن بیرون حسرت معلوم بود چه اندازه آنها را دوست دارد

ششصد نفر از سپاه هیان دولتی از قراچه وانی و سرای و اردبیلی و کاکا ورد و شیره از داخل عمارت و خانه ها از اطراف آن دستگیر شدند همه را در یک محوطه محصور کرده قراول گذاشتیم از اشخاصیکه معر اناساطان با تاهن نا آنها اولتیما نوم داده بود فقط طمرالدوله با اتماعش و از از اردوی بیرون شهر سمت محل خود رفته بود چهار نفر دیگر هم دستگیر گشتند شیخ الاسلام نزدیک صبح متوسط دستة من بر قایب در آن دنیا پیوست و قاسم آقایی میر پنج و گلستان ارمسی صاحب معازده بواسطه همراهی با استادان در دای آرزو اعداد وصیت و وداع تبریازان شدند معر السطان با کندی ارجاجی با ما وارد شد کمیسیون با تنظیم امور شهر برداشت دحیره دولتی که تقریباً سه هزار نفر را مساجح میساخت با دزاده عراده بوب هفت سانی متری اطریشی و هویسیون کاهی نصیب ما شد مجاهدین همه صاحب

بسیک دشمنک شدند انوس که اینجا آن نظم زرتیسی که میل عقلاهی وطن پرست
ما بود از هیچ حیث معذور نمیشد .

این است تفصیل فتح قزوین که هر چه خود دیده ام نوشته ام عدة مفنولین و
مجر و حین ما پانزده مهر میرمید دولتیان چهل پنجاه مهر زخمی و کشته داشتند .
مجر و حین امر بصحانه خوب و بر ستاران لایق از زبان زوسی وادسی داشتند ساسای
گرچی که جلوی من تیر خورده بود تعداد سه روز و هفت کرد بعش او و علامه حسین را
دایه ایب تحلیل حرکت دادیم

که میسوی که برای اصلاحات تشکیل داده بودند عالی محمد خان و اسدالله خان
و میرزا ابراهیم خان دس و یکک یازده مهر دیگمر عصو آن بودیم سر حساب خواهش
ینرم من موقتاً این کار را قبول کردم سه چهار روز بعد از آن کار کماره بسته به بهر
پرداختم تا وقتی که بریاست یکصد سوار بسبب ینگی امام حرکت کردم

روز دوم فتح قزوین رؤسای اردو سر حساب امر سپهبدار در اینگر اصحانه جمع
شده او از رشت مهمه ما نریک گمت مخصوصاً من دعوت فوق العاده نشان داد
و در خصوص حرکت خود از رشت فرار داد که رؤسای اردو رأی داده یا کثرت
حواب بدهند علی محمد خان و معز انسلطان دس تا آمدن اورای دادیم ینرم تنها
تا آمدن سپهبدار رأی داد چون اکثریت با ما بود سپهبدار فرار حرکت خود را بصح
روز بعد گذاشت

پیش از این گفتم که بریاست یکصد سوار بطرف ینگی امام حرکت کردم
لازم است این مطالب را توضیح دهم وقتی از رشت حرکت کردم فقط بیست سوار
داشتم و تازه من عدة من همان بیست مهر بود گرچه در طول راه از اطراف سوارانی
میخواستند داوطلبانه داخل دسته من شوند ولی من آنان را قبول نمی کردم در
قزوین با اسرار مهر السلطان و سایر رؤسای آردیه خواه یکصد مهر را قبول کردم

سواران من از بهترین سواران مجاهدین بودند چند تن هم از آقایان ولایتی یعنی
ملا بددایی با من همراهی نمودند که مباحث را آنجا هستیم .

بازی سپهبدان صبح روز ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۲۷ از رشت حرکت کرده با
همراهان خود بقرهین آمد روز و روز از او استقال بزرگی که بطین آن کمتر دیده
میشود عمل آمد از یک فرسخی شهر اوزان نهایت جلال و اہمیت دارد قزوین کردیم
و در حانہ نایب الصدق منزل دادیم در موقع ملاقات با من زیاد گرم گرفته محبت نمود
بعد از ورود ازل کاری که کرد ابوالماسم خان حاکم را از جنگ مجاهدین
در آورده منزل خود برد و از فردا بتلگرافخانه آمده همه روز تا غروب آفتاب با
بهران و تبریز و سایر ولایات و ایالات مشغول مذاکره بود تلگرافاتی که معاشره میشد
همه بادصای ماچم از پنج نفر رؤسای مجاهد بود ولی تبریز خود را بواسطه سببیت
در دولوسیون در محل ریعی بمانده خصوصاً حالاً که نمی راده هم آن احساس و تقریباً
بجای پارلمان کار میکند در این موقع که شاه بقاعده مشروطیت و انعقاد مجلس
را دستخط کرده است (۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۷) و روسها بمانده وارد کردن آرد
و آذوقه و شون به تبریز آورده اند و اردوی دولتی از تبریز برگشته از تبریز مجاهدین
ملی رجحان از راه ساوه و در بند تهران می رود خیلی میل داشتیم در قزوین با سیاه دهن
حالی آنها گرفته با آنها بجنگیم بلکه نوبت همو بیسیون شارا از دستشان بگیریم
ولی سپهبدان راضی نشد

تلگرافات تبریز مائقی راده مهمی بر این بود حالاً که شاه مشروطه داده است
شون ملی فاتح قزوین اسمت بهرین تجاوری بدایند مساله روسها قزوین و بهر اندرا
بیر اشغال کند

گرچه این فکر مضائقه مل باطی و ظاہری سپهبدان بود اما رؤسای اردو
باین امر رضا بدیده و تمهلاً فتح تهران و حلیع محمد علی شاه را میجو استند تلگرافاتی

که میان ما و مشروطه خواهان تهران و وزرای مسئول تجار و اصناف و محصلین مشروطیت عثمانی شده بود شامل درخواستهایی بود که البته شاه و وزرای ارضیه و استناد آنها را پذیرند و خاصه آنکه می اندیشیدند که اگر فرضاً آنها را بپذیرند از کجاست ما توافقی جدیدی سوازیچ آن درخواستها از این قبیل بود: حسن خاطر و امیر بهادر و شیخ و عدل الله و مشیرالسلطنه و تسلیم به تبعید مجمل و وسیع حصر و بالاخره ورود پاسبان نفر مجاهد ناسران آنهاست تهران

اختلاف آراء سپهبدان
و سران مجاهدین بر
سر تصرف پایتخت

رؤسای آزدو برای از دیاد قوه در فتح تهران معکراته اند که با ارسال رسل سردار بختیاری راهم به سمت تهران حرکت دادند چون در همان ایام که بختیاریها با هم مشروطیت اصفهان را مسزغ داشتند و افسال الدوله حاکم هستند شععی آنها را آجا بعد از رد خورد نفوسولگری پناهنده شد سپهبدان نیز به سمت رشت حرکت کرد حاجی علی قلی خاں سردار اسعد بختیاری که شخص عاقل و ترب شده و مشروطه خواه بود ناسپهبدار عکانه داشت در قزوین صحن را اگر آمان عدیده بمنظار مساعدت میدهد رؤسای مجاهدین با قرحاک نگهستانی را با صمهاک گسیل نموده خواستار شدند که سردار بزم سمت تهران حرکت کند از مخاربان انگرانی معلوم شده بود که سواران بختیاری عمرت با ما برسد اما چون سپهبدان مایل نبودند بحالفا میل در سها عملی نماید حرکت ما را علنا انکار میکرد و در بدانت که بختیاریها برای خواجه محمد علی میرداما کمک میاید . میان سپهبدان و رؤسای آزدو کم بهم حدود در دیک بود که سپهبدان به تسکین بر گردد یا در و زددار فرترین بدهاب خود برود کمیته ستار و که سیون جنگ به او امر سپهبدان رفعی به سنگ داشتند . گفته گو اذل بر سر وجه اعانه بر حانست

نام کمیته ستار از فرترین در شب قریب دو رست هزار تومان اعانه بدو در انصوب

سپهدار گرفته شده بود ولی شاید پنجم هزار تومان سپهدار رسید علیحدگی این بود که سپهدار دستشامه روسها بود هر روز نماینده روس و ژمانسکی به نزد سپهدار آمده تا او خلوت میکرد و بعد با رؤسای اردو ملاقات کرده و از آنها پند می نمود که هر گاه اردوی شما از قزوین حرکت کند فسون امیراطوری شما را تعقیب خواهد نمود این حرفها در این موقع چندان نجرح ماهیتی مردم از جان گذشته بهیروت هر روز در حساب سریها سخن از رفتن به تهران بود زیرا بفتح تهران بهین داشتیم اما با شاه چه پیش خواهد آمد آما او دستگیر شده یا سواران تعجب خواهد جست معلوم نمود

حرکت از قزوین
 سوئی دانستند

جن کب سردار احمد و سواران به تباری سکماک مجاهدین از اصفهان به هم گذردت رؤسای مجاهدین را نسبت به سپهدار از میان برداشتی مجددا اتفاق نموده بر آن شدند که از قزوین تهران حرکت کند و در اراشد بیرون شهر قزوین تشکیل اردویی بنهیم به فرم برای اینکار از بیانات قزوین عبدل آباد را بسندید پس اردو را تا آنجا حرکت دادیم ریاست اردو با من بود به فرم سمت زسب زوت پس از دوسه روز که در اردو بودم در زمان استقامت مرا اجتناب کرده گفتند چون اردوی مختباری بهم رسیده لازم است شما مقدمه امشب حرکت کنید فردا عصر منتظر تا آنکه شما از فشاری که در وقت فرسودگی قزوین است به هم مجدداً منزل آنرا بر آورده تا میم حرکت را به آنجا خود خبر دادیم امروز هوا روشن شده بود که اردوی ما حرکت کرد و از راه کوه بان به یکسر به زیاران که دهی است دریاک میسگی بالای فشاری و کوهستانی و آذوقه فراوان دارد رفته آنجا اردو زدیم وجود فشاری آنجا همچن خود را با من به حراساتانی اطلاع دادم فردا نیز در همان زیاران مانده پس فردا از زیاران به یکگی تمام و زمین دستجات عالی بنامت همه ادعا جمع شویم اول دستار و عمر از راه زسب و بعد از او همه رؤسای

اردو و دستجات نظامی و سپهبدان در ینگگی امام گرد آمدند در این وقت دسته من برای پیش وراولی و طلایه در کردان بود چون بانصدنفر عزاق و تربخاسه در کرج جلوی مارا برنده بودند و فرادلان طرفین یعنی دسته من و اردوی دولتی غالباً در حصارک که میان کرج و ینگگی امام است باهم تلاقی میگردید که شب در جلوی اردوی دولتی را خود نقل کرده هر شب باده پانزده سوار تا صبح در حصارک امر اقتت می برد احمق تپیه آقا بان مجاهدین و زرتسا در ینگگی امام بودند

از جمله کارهایی که در کردان صورت دادم تپیه نقشه جنگی سرای خود و دسته خودم بود و تعیین اینکه در کدام خط باید بجنگ اردوی کرج بروم يك روز با سی چوبل سوار خود از بغل کوه تاسم فرسجی اردوی دولتی رانده نقشه حرکت خود را معین کرده سکردان برگشتم یهرم نیز ما سپهبدان و سایرین از رشب وارد شد مرا بریز به ینگگی امام احضار کردند بعد از ورود به ینگگی امام قبل از راهار مجلسی با حضور سپهبدان از هیئت رؤسای احرار تشکیل یافت و قرار شد نقشه جنگ کرج جزا تا کتریت بروی کافن آورده امضاء کرده تسلیم سپهبدان بهائیم تا بی کم و کاست همان صورت رفتار شود بعد از بیانان بگان بگان فرار شد چهار سر کرده هر کدام با صد هر از سه سمت کرج با اردوی فراق حمله برید دسته یهرم از راه بغل کوه همان راهی که من قبلاً برای حرکت خود مستندیده بودم که از همان راه ممکن بود تمام امتحکادات فزاق حانرا متصرف شوم دسته من با سهام نوبخانه از جاده تومسه دسته اسدانشان با دسته حاجی میر پنج باین ترتیب که باهم تاریر کرج بروند و در دسته حاجی میر پنج از رودخانه عبور کرده راه تهران را متصرف شود بدین شکل جنگ از جهات حساب شروع میشد و متصرف الدوله در حصارک با باقی دستجات می ماند تا از هر سمت که کمک زم شود کمک کند .

انجا بعضی گفتگوها برخاست بعضی گفتند نقشه ای که سر تپ جان (مرا

این ملوک می نامیدند) برای عملیات خود تهیه کرده خود را واکندار شود ولی من دیدم
 شاید بست جن من بدهند نگذاشتم در سر حرکت من متارعه درگیر و بهمان
 قسم که قرار دادند وکیل یهرم بود قبول کردم ضمناً همگی فرار دادیم (اگر کرج فتح
 شد و دولتی ها شکست خوردند اردوی ملی از کرج تجاوز کرده مجدداً از روی
 بهشت دیگر که همچو مجلسی تعیین خواهد کرد رفتار شود صورت مجلس را همگی
 امضاء کرده تسلیم سپهبدار نمودیم و فرار شد هم از روز دستجات اردو سمت حصارک
 حرکت نماید و پس از رسیدن تمام دسته ها به حصارک ترتیب جنگ تعیین شود من
 سوار شده بکسری راه رفته اردوی خود را حرکت دادم مقدمه دسته بمرم بیژن سوی
 حصارک حرکت کردید نزدیک عرب من حصارک رسیدم دسته های مجاهدین از
 خط شومنه دسته بدسته سمت حصارک رهسپار هیئت در حصارک سیده شد که
 بش فرازل دسته بمرم در کرج با قراق ها مشغول رد و خوردند من دیگر مانند
 در حصارک را درست ندانسته سفای انجام سمت کرج حرکت کردم در قلعه تمام جمعه
 شنیده شد قراقان طرفین باهم جنگ کردند و اردوی قراق سمت تهران رفته است
 تعجب کردم که همچو چیری چگونه راست خواهد بود زمانی که بکرج رسیدم
 دیدم بمرم نیز آماج است از تحصیل واقعه خوباً شدم گفت فقط دو نفر از طرفین رخصت دار
 شدند و اردوی قراق خانه آمد کشید و سمت شاه آباد رفت اگر چه باز چهری
 مهموم و حی هم نداشتم مانی اعلاعی و بالیکه بشه ما حق تجاوز از کرج به ما
 داده بود از کرج تجاوز کنم و سمت شاه آباد بروم در این وقت که یک ساعت از شب
 گذشته بود بعض ایسکه با بمرم یک تهمکان جای خوردیم ما محض صحبتی در این تعجب
 اردوی دولتی از بل کرج گذشته چنانکه بدست فراری از جنگ میروند براه افتادیم
 انواع حرکت فراتق هارا سمت تقب یعنی شاه آباد میوییم
 و بعد تعیین اردوی دولتی را شرح میدهم اردوی کرج که
 مرکب از پانصد نفر فراتق توجیه حکمی بود مواظبت امان

مدارا می نمودند و برای جلوگیری مازگرج ماحلو بودند روز قبل لیاخوف رئیس
 کل فراتخانه ارتیران برای سرکشی اردو سکرچ آمد از حرکتان مجاهدین چنین
 استنباط کرد که هرگاه در کرج جنگت مجاهدین و قزاق شروع شود ممکن است
 مجاهدین پناهه شبانه تمام مرکوب و سگرهای طبیعی آبخارا گرفته اردوی دولت
 تواند کاری از پیش سرد بهلازه اردوی احتیاری که هم رسیده بودند شاید حمله
 یتیران سرد پس لازم بود که اردوی دولتی قدری یتیران نزدیکتر باشد و اردو بمکه
 راه احتیاری هزارا سد کرده است نازدوی حاوی مجاهدین بطوری باهم مربوط باشند
 که در موقع استعمال تواند بهم کمک کند یا اینکه تواند از اردوی احتیاری و
 مجاهد هر دو حاوی گیری کنند ابتدا یتیران از شاه آباد محالی نظرش باشد و البته
 شاه آباد از هر جهت سرکرج ترجیح داشت در شاه آباد قاعه ای موسوم بقاعه مجدالدوله
 در وسط چلگه است و از هیچ سمت سرکوب ندارد و دولتیان نابوب میتواند از هر
 سمت دشمن سردر پیازد از اناخاک یکسان نمایند و حصص تلها را زیاد وارد آورده
 او را عقب نشانند و از اردوی دیگر خود که در سر راه احتیاری در حسن آباد و
 احمد آباد است اطلاع کامل داشته باشند و هنگام ضرورت از آنها کمک بگیرند در
 هر صورت حاوی اردوی دولتی باین لحاظ تغییر یافته شاه آباد راه مقدمه دسته
 مسیو فرم همان موقع رسیده بود که اردوی قزاق از قبل کرج گذشته بودند پنجاه نفر از
 قزاق ها که قراول پشت سر اردو بودند با دسته مسیو بهم بر خوردند و جنگ کردند
 و حوال شب شد جنگ آنها تا نیمه و منخ آن سه تیل خاتمه پذیرفت بعد از آنکه
 من با مسیو بهم اریل هموز کردیم اردو نیز عقب مارا گرفته به سامه مل گریگه که
 عقب راه گوسفند ببرد سمت شاه آباد است می تاریم

هود اردوی قزاق از هم سامانه بقاعه مجدالدوله رسیده بود که پیش قراول

ما از جمله اولیای قاسم خان کدیر مدعی که از دستة من است با آنها رسیده جنگ شروع
 شد. قزاقها در نهایت قدرت شتاب کردند و اردوی خود را بقلمه مجدالدوله رسانیدند
 عراده‌های توپخانه و هوابسیون و ذخیره و آذوقه خود را در قلعه حاداده با سنگری
 که داشتند مشغول دفاع شدند. توپ و مسلسل يك مرتبه بکار افتاد. مسیو فرم با
 دستة خود از بهر عبور کرده پشت قلعه طرف جنوب تراکه کمی درخت داشت سنگر
 کرده مشغول جنگ شد. من در مهمانخانه طرف راست راه شوسه را گرفته نتوان
 زبر قلعه را تصرف کردم سپس مجاهدین را پینته کرده اسب‌ها را بطرف مهمانخانه
 حرکت دادم که مبادا گلوله می‌بارد و بجنگ در آمدم چه این جنگ بی هدف بود
 و ترتیب صحیحی هم قیلا برایش فکر نکرده بودیم قزاقها در قلعه ارتفاعات را گرفته
 دیوارها را مدفول کرده هدافه می‌کردند ما بیل از بیرون اردو دست حمله زدیم و در
 بهاب حدیث میکوشیدیم تا شاید شهابه بتوانیم به پورتی قلعه را از دست آنها بگیریم
 یا آهارا مجبور تسلیم کنیم

زمانی که من سمعت مهمانخانه سرگشتم تا بنیة سواران خود را پینته کرده
 بسمت قلعه برم نیدم آنجا صی اهنسب برای اسم در کول خوزا داخل ما نمودند
 از دیدن آنها نفیس کردم جنگ اهنسب ما از پیش بر رفته کاری جز سداسی از ما ساخته
 نخواهد شد. عملاً عمید السلطان سراندر معز السلطان و میرزا محسن شیخ الاسلام و
 میرزا حسین خان کسکونی و اسان فزوی بی باجمعی از مجاهدین اجازتی فرودین در
 مهمانخانه بودند با آنها گفتم آقا با ان شما برای چه آمدید گفتند مگر ما کسرا که
 هستیم گفتم برای خوردن چنانکه حالا مشغول هستید از کسی کم نیستید اما برای
 جنگ همین حالا فرار خواهید کرد و همه دستهای ما بر از دست من شما راه فرار
 پیش خواهند گرفت هر محوم علی محمد جان زاهم دیدم از صدای مسلک مسلسل که تا

بخال هیچکدام نشنیده بودیم و غرض توپ نسانتی مثنی دندانهایش بهم میخورد.
 بمرم در این حین آدم در ستاد که شعاعی بیافید همین جایی که من هستم اینجا
 برای یورش خیلی مناسب است و هر طور است یک عراده توپ هم با خودتان بیاورید
 حاکی میرسد در رسانیدن توپ ما جدو جهد کرد تا یک توپ را رسانید زحایکه بر
 می گشت یک پارچه گلرنگ شربل بر اویش خورد و در غلطید معهدا خود را بمه ماضاه
 رسانید و آنیکه زخم خود را بهمان عهد داشت تا آقایان سابق الدگر فهمیدند سر اسیمه سر را
 از پانداسته روز فرار نهادند زمان رهن از هول و ترس باسب یکدیگر سوار میشدند
 و در میرفتند، الحمله توپ را بیفرم رساندم و کمانک هم بر او رس روانه کردم ولی خود
 بواسطه رجحشی که از او دانستم (۱) در سنگر خود ماندم چون موبسیون توپها تمامها
 توپچی همراہ نداشت چند تیر توپ ناکه آتش زدند و با اینکه یک دیوار که
 سنگر فزاقها بود خراب شد باز حمله های من از سمتی و یفرم از سمت دیگر بواسطه
 ناریکی شب و آشنا بودن ما به محل هیچ نتیجه نداد صبح که روشن شد از جمعیت
 و مباد جلالت پناهش اثری ندیدیم همه دنال عمید السلطان و دیگران را گریزیدند
 فزاقها نیز عقب کشیدن جمعیت ما را ملذمت شدند زیرا جمعیت ما بمقدار ترس
 گلوله توپ نسانتی مثنی عقب کشیده آنچه چنیم بمن و یفرم دوخته بودند که بمانند
 کار مانکها منوی میشود اگر فواج شدیم بگویند ما هم همراہ بودیم اگر شکست
 خوردیم ما را بر امر باشد

فزاقها که با در بین آنها را میدیدند دریافته اند که جمعیت زیادی در قلعه مانده
 و ماعده فایانی سر و کار دارند و دانستند که بسنگر دو چهره حمله است و کجا را باید دور

(۱) این رهبر در اردوی عدل آباد بولس و در سکی امام دویم نفعه کسین برای جنگ
 کرج بشرسد و همان طوری باقی بود دارد روزگاری یعنی که بمرم هم از من و او مد
 این وجه -

قرار دهند پس هودای نظامی کشیده در نهایت جدیت نکل در آمدند و سنگر من
و یفرم یکمرتبه گلوله باران کردند بچاهی که پشتدار سنگر من بود چنان ساچ
و گلوله مارید که همه خاکهای حلقه چاه رویها برگشته و امکان تیراندازی باقی
نماند فشنگها هم نکلی تمام شد ، نزد جانودار خود فشنگ ذخیره داشتیم ولی
سپیداستیم اسبهای مارا برداشته بکجا رفته اند

صبح از طرف تهران نبرال لیاخوف رئیس سرکاد قزاق و جمعی دیگر با
همهات تازه مکمل اردوی شاه آباد آمدند ، بعد از رسیدن کمک در پیششان حد و
حدود دلاوری قزاق ها بیشتر شد خاصه جمعیت ما را که در برابر دیدن حورا کشیده
ونده باد محمد علی شاه میگفتند توپ مه ساندن هنری تمییز را که دم قلعه مجداندوله
گذاشته بودند بی دربی بر وحشی میگردند صدای گلوله بطور مهیبی در هوا پیچیده
مجاهدین را سمت عقب قرار میداد سنگر من و سنگر بهم هر دو پیش از این صد قدم
تاقعه فاصله داشتند معدودی افراد حسنه و مانده در جای پایست و ششصد نفر
نظامی ناتوپ هنی شیرسل و ماکزیم و سنگری مثل قلعه محصله دزله چه میتوانستند
بکشد ، و این دفاومت را بیک عشق یا بیک تمور برابر جنون ابد حمل کرد
دو مجاهد که برد من مانده بودند بگری حواحنان بود دیگر ماکزیم گرجی که هر دو
تا کید می کردند که از حای خود حرکت کسرد عقب بسنم ولی چون بهم هود
در سنگر خود مانده بود من برای خود غار میدانستم که قبل از از کنار کشم .

در همین موقع یفرم با چند نفر از منی و مسلمان دست ارفعه برداشته بک نفر را هم
در تریک خود سوار کرده پشت قلعه و از آن سمت آن رودخانه بصحرکت در آمد
لایم بود که ما هم فرصت را از دست نداده حرکت کنیم ولی چون اسب ندانستیم ایامی
بیاده پشت قلعه چاهها از چاهی بچاه دیگر در راهی آسای و جای گلوله توپ

در تنگ قزاق‌ها برویم و تقریباً هفت هشت چاه طی کنیم تا به همانخانه برسیم در این
 مسافت سواری پشت قلعه چاهها که برای نفس تازه کردن و رفع خستگی و دریدن خوب
 بود باقی راه زیر باران گلوله بودیم پس هر سه سمت مهمانخانه جلو و عقب شلنگ
 برداشتیم تگرگ بهاری بر سر ما می‌بارید در پشت هر چاهی مدتی درنگ کرده نفس تازه
 میکردیم و برای چاه دیگر حرکت می‌دادیم قزاق‌ها نیز کوتاهی سکرده در چه از
 دستشان بر مباد از ما کزیم و شریک و گلوله بنوعی بر روی ما شایک میکردند .
 ما ما و نه یهرم هیچکدام زخمی نشدیم موقعی که به مهمانخانه رسیدیم دیدیم
 هیچکس در مهمانخانه نیست ز همه فرار کرده اند و برق میرزا حسن شیخ‌الاسلام
 رئیس انجمن‌های در موقع فرار اجامانده است من غیرت این قسم می‌باید و
 رئیس انجمن‌های آفرین گفتم از اسب و جلو دار مانیز اثری بود دیگر قدری
 پیاده رفتن نداشتیم بعد از آنکه در طویله نجس نمودیم با بوی مفلوک حواد خدان
 را پیدا کرده با بوی مفلوک دیگر می‌بیر من جستم و خود را به پشت آن انداخته از
 در مهمانخانه بیرون آمدم مهمانخانه چی که بجا مانده بود نما گشت از خیابان
 شویسه نروید که گلوله خواهد خورد این شعرا برایش خواندم

آنکه در بحر فلرم است غریب چچه نفاست کند ز ساز اسب

و گفتم ما اینجا از ما آنش عور کردیم و خداوند ما را سلامت نگاه دارد . حوالا
 اینجا نیز خواهیم خورد ؟ حناچه مفید است خرفی نداریم در زمان آرامی در حیابان
 راه می‌رویم قدری که آمدیم میرزا علی حلوناز با اسب من حوا آمد معلوم شد اسب
 نبرد و سه‌سای بیرون من به ساتی متری مانده اند روی یا بوشانی که من حواد خود
 سوار بودیم افراد دسته بترم دوشده سوار شدند موقعی که من زهرم با هم نساخ
 بودیم هر دو عمل آدم‌های و ساگر و آراکوب خستگی و غم و آرزوی شادمانی

اسفراع بودیم بهر دسته سوار که میرسیدیم چند کلمه فحش همی تراشده گفته
 میگذاشتیم سر کردگان مجاهدین غرق در آهن و فولاد از کثرت تهور دریاك فرسعی
 حسنگ را تماشا میمودند درحی میر تاینگی امام عالی تکشیده بودند

بایفرم مکلاک آمده در کار و اسرای جسد راه پیاده شده فدی راحت کرده غدای
 خوردیم و کرج آمدیم معلوم شد سپه دار و معز السلطان موقعی که ازیگی امام میاهدند
 چند نفر از ارباب مجاهد را گرفته با خود کرج آوردند که قتیبه پاتیس ماران
 نمایند اینجا بسیار اشخاص بودند که بدون هیچ دلیل موحه سنگ فرار از سر خود هموار
 کرده نامهایت پستی میخواستند بهانه ای برای آن برآیند و اگر نخواهم نام آنها را
 بر سر حوب بیست سپه دار بیشتر آنها را دید که هر کدام بهانه بوجی برای فرار خود
 میاوردند ولی از روحی نگفته آنها نکرده با فحش و شایق است کرج آوردند
 داد ارضه این عقب نشینی (که همیشه گت شکست زیرا دشمن را دنبال کرده قلعه
 انداخته بودیم ولی چون لشکرمان کلاکی تمام شده بود و کسی بود که فحسنگ و
 وعدا به امر ساند توانسته بودیم با یورش قلعه را بگیریم و حصه را معذور بتسایم نمائیم
 و دشمن هم یک وجب برای تعقیب ما از قلعه بیرون نیامد) گلوئی ما را همیشه زمل
 آدم خدای گرفته قادر سوال و جواب با احدی بودیم و همه به کرات لای بوده میخواستیم
 با این وسیله سینه خود را سنگ نمائیم و با ارضه را از دشمن برداریم

باجمله یفرم در قلعه امام جمعه و من در خود عمارت سلطسی که
 سپه دار مسکن داشت منزل کردیم . در اینجا از هر طرف بزد
 سپه دار می آمدند . بایزدگان سفار روس و انگلیس و
 محیران حراریه و فاسدهای پنهانی متحصنین سفار عثمانی و احمدی و سر و خطه حوزاهان
 (همی انجمن اهوازها که از بعضی معارف تشکیل یافت و با اجازه شاه می گوشند

شاید بین دو صحیح را اصلاح کند) ما او ملاقات کردیم . نمایندهٔ بختیاریها نیز از ریاط کریم‌زاده بود معلوم شد آنها نیز در قم از ریاط کریم مشغول همین سؤال و جوابها هستند . بختیاریها رأی بچنگ نداشتند و میخواستند بلکه نوعی پادشاهی صلح و آشتی کنند عقب‌نشینی ما از شاه آباد برای ما و هنر بر رگی شده بود بهین سمت از هر سمت ما زکات می‌کشیدند که بیاید صلح کنید ولی ما بصلح تن نداده‌ایم بودیم که با چنگ وارد تهران شویم خلاصه فکر ما این بود که حتماً شاه آباد را فتح کرده از همان راه تهران برویم . مشروطه خواهان تهران بمانند و عدت کمک داده می‌گفتند که چندین هزار تن مسلح حاضر کرده‌ایم و مطمئنیم که شما بدروازه تهران برسید تا ما شهر را تصرف شما بدهیم بلی در شهر بعضی کمیته‌های سری از چپ‌انگیز و غیره تشکیل یافته بود و عدت هم حاضر کرده بودند که در موقع به پناحمین کمک نمایند . نمایندهٔ روس ما را تهدید میکرد که یا از کریم با صلح کنیم از ما می‌گفت که شما مشروطه می‌خواهید ، اگر مقصود شما مشروطه است شاه آما را توسط دولتی بشما عطاء کرده مقصود شما هرج و مرج و شرارت است شما آما را شپست هستید به مشروطه خواه با ایچه هیچ چیز حلوی فکر گرفتن تهران را نمیکرفت و میگرفت .

در مسجات شهریار از قبیل علی‌شاه عوض هر چه نمک و فشنگ از دولت گرفته بودند که از ما چلوگیری کند همرا ما تسلیم کردند نتیجهٔ سؤال و جواب سپهدار و سردار اسعد این شد که بختیاریها از ریاط کریم بقاسم آما آمده و ما از راه علی‌شاه عوض که در تصرف ما بود بهره‌تبه ده سپهدار برویم و در آنجا سپهدار و سردار اسعد را ملاقات کرده قرار جدیدی بدهند که همگی بر طبق آن رفتار ما کنیم پس ما شد از کسح حرکت کنیم بچاهنیز دسه دسته سان داده حرکت کردند من هم با یکصد سوار خود از ولایتی و نریک راه او داده وقتی بفره‌تبه رسیدیم دیدم منزل

نیست یکسر رفتن به زرکان ده معبر السلطنه که باع و عمارت ممتاز دارد و آنجا منزل
کردیم طولی نکشید که بهرم بادستجات خود وارد شد یکسر آمد پیش من سوارهای
اوهم با سوارهای من یکجا منزل کردند

از فزوی تا این منزل هیال من و بهرم کدورتی بود که چندان بهم بردید همیشه
ولی چون اینجا موقع کار بود کدورت بکلی زایل گردید پس از صرف چای گفتند
سردار اسعد از قاسم آباد بقره تپه آمده که از سپهدار دیدن نماید یفرم گفت خوب
است من و شما هم مرویم قره تپه با سردار اسعد ملاقات کنیم پس فوراً هر دو ما دو نفر
سوار جاودار سوار شده از زرکان بقره تپه رفتیم و وقتی رسیدیم که سپهدار و سردار
اسعد مشغول صحبت بودند سپهدار ما را سردار اسعد معرفی کرد و گفت این دو نفر
دره بهجا مدمه العیسی و فاتحین ما هستند هر دو تعارفی گرم با ما بودند

در این موقع معز السلطان وارد شده مذاکره واضح حرکت سمت نهران بود
پس در این مجالس قرار بر این شد که صبح زود من و بهرم با دو دست بع خودمان از
راهی که سپهدار بنا کرده بود برویم بهروز بهرام و آنجا بنام تازدوی بختیاری
و بنه مهاجرت برسد بعد مجدداً ما دو نفر با دسته‌های خودمان حرکت کرده به
ناه آباد مرویم و اردو پشت سر ما بیاید و در بافت آباد که در یک فرسنگی شهر است
قرار و رود نهران را داده حرکت بنامیم . ما کورد کورانه قبول کردیم که صبح زود
حرکت کنیم عاقل از اینکه پنج هزار نفر سوار و پیاده دولتی باهمان درحسن آباد
و احمد آباد و شاه آباد و یافت آباد حاوی ما را گرفته‌اند و ما با دو دست برمی‌توانیم
بدرز جنگ از وسط آنها عبور کنیم و هیچ بر می‌دیدیم که راه معصوم سپهدار در کدام
خط واقع است

انهاقاً من و بهرم و سوارهای ما از این حلقه عبور نکردیم و راههای آن

آشنائی نداریم ما فکر میکردیم که اگر واقعاً میان ما و اردوی دولتی جنگی واقع شود چگونه دوستان نبرد مهمان و توخانه جلوی پنج شش هزار اردوی دولتی درخواهد آمد. دروضع گفتگوی سردار احمد چیزی که حس کردیم این بود که او بهجنگ مایل نیست زیرا عدهای اریختیاریهای امیرنخعی خدمت گذار دولت بودند و درحالوتها مسگرداشتند و هرگاه جنگ شروع میشد باچارمیان دودسته بختیاری هم جنگ شده عدهای کشته میشدند و عداوت خانوادگی افزایش می یافت سردار احمد شاید هم گمان میکرد که بین ما و قشور دولتی جنگی واقع نخواهد شد و امر بر سرپا درین مشتمه شده بود.

شروع جنگ در
بیابان قندشاه
عروف منزل خود برگشته يك بطر عرق منحوسی که داشتیم
بایفروم و جوادخان صرف کردیم صحبت از چند نفر جوانهای
ارمنی و مسلمان بود که چگونه ناکون سلامت مانده اند و

زخمی یا مقتول شده اند فکر می کردیم که فردا حد نهر از آبان کشته و زخمی
خواهند شد. بهر حال صبح بدون آنکه سبهدار بلندی برسند يك نفر ولد محمودمان از
ررکان همراه داشته حرکت کردیم دربرون دوستان نبرد شش قسمت کرده بصورتی
که هر قسمت با قسمت دیگر یا صد قدم ماصله داشت برآه افتادیم این باد ما را قندشاه
برد واضح است که اردوی دولتی آن سمت قندشاه در احمد آباد یا حسن آباد
جلوی ما بود

هروز قندشاه بر سیده بودیم که حورشید طالع شد اردور احساس جمعیت یا
کاروانی نمودیم و ما دربین نگاه کردیم معلوم شد سواران مسلح هستند که تمامی
جنگه را فرا گرفته اند هیچ نقشه و اطلاعی از هیچ جا نداشتیم باد ررکانی ما هم مفعول
شده بود بزديك معلة قندشاه کم کم صدای شایك بلند شد من اذعان دارم که اینچاهم



شادروان معزالسلطان (سردار معینی)
و آفشای رضا حواحه بوری در انقلاب گیلان

مثلاً شاه آباد من و یفرم هر دو خبط کردیم و بیگداز بآب زدیم من و یفرم ایستادیم و فکره میکردیم که این سوارها کیستند، دوستند یا دشمن، هرگز این تصور را نمیکردیم که بخط مستقیم سمت اردوی دولتی میرویم و اردوی دولتی نیز حرکت کرده میآید بدو! خواستیم قندهشاه را سنگر کنیم تا مه بینیم این سوارها ارقشون دوست هستند یا دشمن باز این رأی را نپسندیده از قندهشاه گذشتیم یکمرتبه جنگ شروع شد.

دویست نفر در محاصره یفرم تپه باندی را از طرف بسار بنظر آورده
پنج هزار نفر برای تصرف آن حرکت کرد بی حیرانیشکه در

فاصله قندهشاه و تپه يك دره طولانی پاتلاقی و بی دار وجود دارد و دشمن هوشیار که میخواهد جلوها را بگیرد و نگذارد بطرف تهران برویم چند روز است اینجا وارد شده تمام سر کوهها و سنگرهای محکم را گرفته است حتی دیوار حرانهای نیست که پشتش چند نفر کمین مکرده باشد و چگونه ممکنست تپه‌ای باین باندی از دشمن خالی باشد تا یفرم آنرا متصرف شود یفرم و دسته او به محض اینکه بآن دره رسیدند از تپه گلوله مرمی آنان پازیدن گرفت در همان شلیک اول چند آدم واسب از دسته یفرم افتادند یفرم مجبور شد داخل دره شده فکری برای بعد نکند و سواران از اسب پیاده شده همه دراز کشیده بدون تیر اندازی مواط دشمن شدند و در حقیقت کمیگاه یا هامنی هوقتا انتحار کردند من بيك رشته قنات مابین دره و قندهشاه رسیدم همانرا فوری عظیم دسته سواران خود را پیاده کرده پشت چندین چاه محفی کردم و دستور دادم يك مرتبه سواره مختیاری که تریاً صد نفر بودند و طرفی هزار کس عیب آمدند شلیک نمابند و چون تیرها بسر فرصت و نشسته انداخته شد چند تن از سواره واسب در غلطیده بقیه عقب کشیدند دوماه بعد يك كمك کرده سمت ما حمله ور گشتند. مجدداً شلیک کرده چند نفر را بتلك انداختیم بقیه تا کمال یأس برگشتند و باز در

تیه حمله را آمدند من با طرف خود نگاه میکردم که مبادا معنی باشد که دشمن
 حائل کند و پشت ما در آید در طرف چپ دیوار خرابه ای بنظرم رسید که ممکن بود
 دشمن پشت آن در آید و ما را هدف قرار دهد گفتم چند نفر سوار شده خود را بآن
 دیوار خرابه رسانند و همانجا بمانند تا مبادا آن قطعه بچنگ دشمن در آید .
 مشهدی صادق تیریزی یکی از هرح و مرج طالبان بزدل که از تقلا ایجا سر دسته شده بود
 این امر را غیبت شمرده سوار شد و بدر رفت . قیه سوارها تا چنین خریدند همگی
 يك مرتبه سوار آمد ها شده پشت بچنگ دادند و نفر آنها فوراً با تیر دشمن افتادند
 یکی از آنها هشتم نامی بود تیریزی که از کثرت شرارت و بیرحمی او را یزید هاشم
 میگفتند . کشته شدن او بجا بود خیلی افسوس خوردم که مشهدی صادق کشته نشد
 زیرا در جنگ شاه آباد نیز بهمین قسم فرار کرده باعث فرار جمعی شده بود خلاصه از
 بکشد سوار ، من ماندم و جلو دارم میرزا علی مرامی که در آن رشته قناب مشغول جنگ
 بودیم دستة یفرم که تا این وقت بهیچ سمت تیر اندازی نمیکردند نازه در داخل دره
 مشغول تیر اندازی شدند

سیاری قشون دولتی که همه جاهای خوب را قبلاً مسگر کرده در دست داشته
 ما را بکلی عاجز کرد وقتی جمعیت من پشت بچنگ داده مهزم شدند دشمن از طرف
 پایین همان رشته قناب که سنگرها شده بود مانعان قندشاه را متصرف شده کم کم
 سمت ما آمد یکمرتبه آگاه شدم که میان ما و سوار قراچه داعی بیش از يك چاه
 فاصله نمانده است اول يك صاحب منصب شان را با تیر درده حواسم سوار شوم اسم
 را از بالای تپه زدن است در اعطید و پام زیر تنه او کوفته شد معهدا تا سر سوارها
 صاحب منصب خود گرم بود من و میرزا علی پیاده خود را داخل بیراز و دره کرده
 دستة یفرم بیوستیم گرچه در این مسافت که تقریباً دو پست متر بود چندین تیر برای
 ما در نفر خالی کردند ولی هیچکدام هدف نخورد ایجا دستة یفرم کماک نمود و

بسمت دشمن شلیک کرده آنها را عقب نشاند

وقتی بسنگر یغرم رسیدم حلال آنها را از حال خود بدتر دیدم. چند تن از جوانان رشید او کشته شده چند تن هم زخمی بودند. قریب هفت هشت اسب سز کشته شده چند اسب هم زخمی بودند از صد سوار او بیش از سی نفر باقی مانده بقیه یا فرار کرده یا کشته شده یا زخمی بودند ولی این چند تن باقی مانده مثل شیر خشم آلود از زمین و بساز دشمن را دفع میکردند دشمن دور ما را احاطه کرده هر آن حمله میآورد و از طرف ما شلیک میشد. مسافت بسیار نزدیک بود یهرم معتبای جلالت را بفرج میداد. او فرات خود را بچهار قسمت کرده به چهار سمت و گذاشته و بعضی را هم مرو خوانا نده بود و هر وقت دشمن نزدیک میشد امر اشلیک میداد اسب و آدم از دشمن بخاک میافتاد و بقیه عقب کشیده تنه بد قوی کرده حمله میکردند علت بروخوانا نیدن فرات ما برای این بود که دشمن قبلاً بطوری حرکت خود را معین کرده و همه سر کوب و حمله‌های لازم را سنگر کرده بود که ممکن بود سرها از لب دره دو انگشت بلند شود و گلوله بآن نرسد. مثل اینکه دشمن قطع داشت که حمله در همین نقطه واقع خواهد شد. خلاصه اینکه بدون بلد و نقشه یکمرتبه میان دریای لشکر و ما کزیم و غیره گرفتار شدیم و باهمان هم این دره و فیستان بود با اینکه تعداد زیادی آدم و اسب تلفات داده بودیم مانند شیر رحم خورده بجان میزدیم برای اینکه باقیمانده فرات فرار نکنند به یهرم گفتم خوبست همه اسبها را بکشیم که کسی را برای فرار نباشد، گرچه فرات هم غیر ممکن میبود.

عسارت قبل از قتل ناگاه جمعی از غنیمت‌های ما شدند بطوریکه هیچ نتوانستیم مفهیم چگونگی آنها آمدند. امرام او سی اسبهای از جوانان رشید یغرم که زمان غنیمت‌های بلد بود آنها را از دسته سردار اسعد پنداشته با آنها تعاری میکرد من هر چه فرات کردم آنها دشمنی بگذارید داخل شوند فایده نداشتند وقتی

اختیاری‌ها دیدند عده ما کم است دست عازت زدند. بموجب در اینجا بود که آنها عازت
 را از قتل پیش انداخته تصور نمیکردند که ممکن است کشته شوند موزر را از دست
 ابرام و تفنگ را از دست ابوالقاسم خالی در بودند. من از روی احتیاط در دست تو همان
 خرجی خود را چهار قسمت کرده در ترك چهار نفر گذاشته بودم که اگر قسمتی بواسطه
 تلف شدن اسب و آدم از بین رفت قسمت دیگر باقی بماند. پنجاه تومان از این پول
 در ترك ابوالقاسم خالی بود که مناسب و تفنگ بردند. فریادها بلند شدند عده ما که در
 اطراف دره متفرق بودند یکمتره سمت احتیاری‌های غارتگر و آوردند. در حالیکه
 بعضی از اختیاری‌ها برای عازت ما می‌جاءند بین دست بقیه بوده موی یکدیگر را چسبیده
 بودند سمت آنها شایه کردیم چند نفرشان افتادند و بقیه نامه‌داری اموال که غارت
 کرده بودند بدر رفتند. این حادثه باعث خوف و وحشت بسیار گردید ما از بردگی و
 حرمت آنها بشکفت آمده ناگزیر شدیم احتیاط خود را بیشتر کنیم طوولی نکشید که
 هشت سوار اختیاری دیگر مایل عده ما در آمده گویی از وسط ما رویداند بسبب
 افتاق اولی ما دست و پایی خود را جمع کرده فوراً پرسیدیم از کدام دسته هستید قدری
 تأمل کرده گفتند از دسته سردار اسعد گفتیم اگر اردسته سردار اسعد هستید تفنگ
 خود را بیندازید تا بدانیم که راست می‌گویید آنها نیز که بواسطه تصادف با ما کم تر سیده
 بودند در دادن تفنگ اهمال کردند حق هم بجای آنها بود شاید ما دوست بودیم
 یکمتره از طرف ما شلیک موزر شد هشت نفر از اسب علی‌طینده هشت رأس اسب آنها
 را بجای اسب‌های کشته شده خود تصاحب کردیم اندک زمانی نکشید که ما معلوم
 شد آن هشت نفر از مستگلان مرد بک سردار اسعد بودند و از آن کار بی اندازه برای ما
 جهالت و ندامت حاصل شد شاید اگر کسان مقتولین در آن هنگام می‌فهمیدند که
 قاتلین از می‌جاءندین هستند تراغ داخلی بر حاشته در همان جا بساد مرگ می‌بوجود می‌آمد
 این نکته را می‌ایست قل از وقت سردار اسعد و سپه‌دار مانت می‌شدند و برای

بختیاری مجاهد علامتی قرار میدادند نامیاهدین، بختیاری دولتی را از بختیاری ملی شناخته تمیز دهند و در موقع تصادف قتل هم اقدام نکنند برای ما هیچ تقصیری ثابت نمیشود زیرا ما جمعی محدود درین چندین هزار قشون مسلح دولتی محصور بودیم و بطوری حواس ما مختل شده بود که امیدی از زندگی نداشتیم و دوست و دشمن بچشم ما یکسان میآمدند خاصه دوستانی که با دشمن تعیر داده نمیشدند هرگز از خیال این کشتار ناهنگام آسوده نشده بودیم که دسته‌ای دیگر از بختیاری‌ها بایک پارچه قرمزی که علامت و شرطه خواهی عمداً برای گول زدن ما روی لوله تفنگ انداخته بودند خواستند عملاً داخل ما بشوند و اصراری هم داشتند که خود را ما رسانند آنها را بانهیدید • نیاید میزیم • دفع کردیم این آخر بالعیدی ما بود

رسیدن کمک بعد از آنکه سه ساعت تمام با این عده دشمن قوی و جمعیت کثیر جنگیدیم بر اثر صدای شلیک توپ از سمت پائین یعنی طرف اردوی قاسم آباد تازه فهمیدیم اردوی ما از زمین و اردوی سردار اسعد از بساز سکک ما آمده بشدت مشغول جنگ هستند . پس ما قلب قوی سخت تر بجنگ پرداختیم خاصه بفرم که مثل شعله آتش از زمین و بساز درنگ و دو بود و نشان میداد که در صفحه رزگرا از این قسم گیر و دار بسیار دیده است اما من که بواسطه کوتنگی را نباید از غلطیدن اسب نمیتوانستم راه بروم تفنگ دست خود را بواسطه اینکه تفنگ ابوالقاسم جان را بختیاری‌ها زده بودند باو دادم و خود با مورد مثل سایر مجاهدین در گوشه‌ای دشمن را دفع میکردم

حال به پییم چه شد که اردوهای بختیاری و مجاهد بیا کمک کردند اما که صبح بر حسب قرارداد روز قبل سپهدار و سردار اسعد سمت فیروزه پرام حرکت کردیم سپهدار از قره‌نیه حواش شده برای بازدید سردار اسعد بقاسم آباد رفت در میان راه صدای شلیک ما که از دور سخی کمتر بود بگوش او رسید و دانست که ما با قشون

دولتی تصانف کرده مشغول جنگ هستیم . سپهبدان خود بقره تپه مراجعت کرد که اردو را حرکت دهد و بسردار اسعد نیز خرداد و خواسته‌ها شد که او نیز با اختیار به حرکت کند پس از ورود سپهبدان اردو با همزاسلطان که او نیز از قضیه مطلع شده بود حرکت کرد . اردوی سردار اسعد که روز اول جنگشان بود و البته میخواستند حال دنی بمابند بهوربت خود را حاضر مهر که کردند و يك عراده توپ هفت سانتی متری آنها با توپهای دولتی مقابل شد این بود که بدو صدای توپ طرفین از راه دور بگوش مار سبب بد کم کم جمعیتی که با ما می جنگیدند و ما را از چهار سمت احاطه و در نیز از محصور کرده بودند و همه ما را شکار خود می پنداشتند سمت پانین بمی همان نقطه‌ای که پختیاری ملی شروع جنگ کرده بود ضعیل شده ده ده و صد صد از جنگ با ما دست برداشته سمت حصم قوی خود رفته با هم دست بگریزان شدند

آفتاب ناستان در حلقه بلوک شهر یاز شدت حرارت خود را به ما می پشاید
 خستگی و تشنگی و حرکات عیب ما را ارباب در عیناً آورد زبان در دهان چسبیده با مثل
 چوب خشک در دهان صدا میداد هر وقتی که تصور آب میکردم میخواستم جان خود
 را به بهای يك جرعه آب باز کنم بدتر از همه اسب نازین من گلوله خورده بود و
 هنوز در همان نقطه که از ما پر شور بود نازین و مرك ایستاده بود هر وقت چشم به
 اسب می افتاد حگرم میخواست از هم بپاشد از بس این اسب را دوست داشتم می توانستم
 عصه و اندوه خود را محمی بنامم حالا فهمیدم بفرم آن روزی که در روسکی برای
 کشته شدن اسب خود میخواست باه و در خود را بکشد چه حس میکرد در هر صورت
 در میان این قند شاه رده و ویر و احمد آبل و حسن آباد جنگ هفت لشکر بود آنتی
 از هر سمت زبانه میکشید و تگر که یک بار بود گوشه‌ای سود که هر دی نیتاده باشد کناری
 نبود که اسمی نمرده باشد مرکب می راکب و راکب می مرکب بسیار دیده میشد

قشون دولتی و ملی با هم در او ریخته خون یکدیگر را به در میدادند بر سمت که چشم
 کار میکرد دسته‌ای مادسته دیگر مشغول قتال وجدال بودند و صدای توپ و تفنگ از
 هر جایی بلند بود البته ماد دیگر نزدیک می‌آمدند و از محاصره
 رهایی یافتیم تپه بزرگ نیز از دست دشمن گرفته شد و بجای قزاق دولتی، مجاهدین
 بی‌سرح خود را بر پا کردند مجاهدین ما که فراد کرده بودند سمت ما را گشتند یک
 رأس اسب برای من آوردند و من سوار شدم بختیاریهای سردار اسعد، ما را شناختند و
 دیگر از ما احتراز نداشتند در همین موقع چشم‌شان ما جسامد بختیاری‌هایی افتاد که
 بدست مجاهدین کشته شده بودند یک مرتبه صدا را بشنیدیم و زاری بلند کردند
 ولی چون احساس مجاهدین ارمنی و مسلمان هم به سوی آنها دیده میشد ما گریز گمان
 کردند که آنها بدست دولتیان کشته شده‌اند ولی اسم ایشان را که مجاهدین سوار بودند
 چگونه میشد بنمان کرد؛ در حالیکه ایما مشغول گریه و زاری بودند ما بطرف تپه در
 محلی که عده‌ای از مجاهدین ما بودند رفتیم و از امر که حلاص شدیم چون بیم آن
 میرفت که بی‌مطلب مرده جنگ داخلی بین مجاهد و بختیاری شروع شود. در
 همین اثنا معز السلطان ما بک عراده توپ رسید و توپ را بالای تپه کشیده و توپ چی
 چند تیر توپ بطرف دشمن شلیک کرد اینکار در همان موقعی بود که بختیاری‌های
 سردار اسعد از طرف پانین و مجاهدین از بالا سکلی دولتیان را معلوم نموده بودند
 وقتی بختیاری‌های سردار اسعد خبر رسیده بود که بایستی بیایند و با کمک کنند تقریباً
 نفر از آن‌ها بجای آنکه اسبهای خود را رین کرده سوار شوند با شتاب پیاده به امر که
 آمدند و در همان وحله اول چنان حالات ورزیدند که ما دولتیان دست مکرمان
 شده در اندک زمانی آمار امثال گله گوسه‌ها سنگرهاشان دواییده محصور کردند
 بختیاری‌های دسته سردار اسعد «ملی» و بختیاری‌های دسته امیر «دولتی» هیچ
 نمیخواستند با هم بجنگند ولی وقتی جنگ در آمدند مردانه کوشیدند و مقدار

کثیری از یکدیگر را کشتند و بالمآل دسته سردان آمد پیر و زشد

وقتی به تپه رسیدیم با شدت گرما و تشنگی در حالی که رهتی
دفع تشنگی

بجز ما نمانده بود احساس آسودگی کردیم اغلب سوارها خود
را از اسب بزیر انداخته بسایه آن ساه بردند معرالمسلطان چند نفر سقا همراه آورده
بود آنها رفتند و از لجن زارها با مشک آب آوردند. چه آبی مثل آب حمام کجا
هیچ تشنگان میگذاشت که آب بکام کسی برسد آفت در دست آوردن آب زور
آزمایی میکردند تا آب بزمین میریخت و بکسی نمیرسید. من که تمام وقت بفکر
آب بودم فکر کردم که اگر خود را به منزل منتصر الدوله که در همان نزدیکی بود
برسانم ناچار آب یخی بدست خواهم آورد ولی مجاهدین مخالفت کردند و گفتند
اگر شما بروید ترتیب از دست رفته توپ بی صاحب خواهد ماند مخصوصاً بمیدان سلطان
بطوری اظهار ترس میکرد که من خجل شده ناچار ماندم بفرم وقتی شکست دولتیان
را مسلم دانست خود را مادامک رسانید و با ستراحت برداخت و کسی را نزد من فرستاد
و بیعام داد که جای من خوب است بگویند توپ را باینجا بیاورند و اگر میل
دارند خودتان هم بیایید من که متعجبترین پیغامی بودم فوراً توپ و مونیسیون آنرا
سداماک فرستادم و خود بمنزل منتصر الدوله رفتم چون میدانستم که در منزل او آب
یحیوان است همگامیکه رسیدم دیدم او در سایه درخت چارنقسته و یک قندج آب
یح در پیش اوست وقتی چشمم به آب یخ افتاد خود را مروی آن انداختم و تانفس داشتم
خوردم و شیه را سرم ریختم و قدری راحت شدم، الهیار خان پسر منتصر الدوله در
این روز از گرماسرما حورده و تنگ کرد (۱)

۱ - این جوان مشروطه طلبی خدمت کرد در حاکم پاولیان حاضر بود در تنگاسرما
برای حرکت سپهدار با پدرش خیلی کوشید در بسیاری از جنگها حضور داشت ولی
عملت آب آوردن شکم در بغل زورک سن. مرده سالگی در گذشت و من تصور میکنم
که او در همین جنگها مرده، حورده و صحت خود را از دست داد



مہر علی خان سرگیب (نوبتہ پادشاہی)

بازی بعد از آنکه بحالم بهتر شد بقصرم رسید که باید اسی پیدا کرده سواره
بقره تپه بروم بلکه از سپهدار اسی بگیرم گرچه میدانستم او اسپرده نیست پیش خود
اندر شبیدم که سوارهای من امشب در بادامک هستند خود شب در قره تپه مانده صبح با
سپهدار حرکت کنم .

جنگ بادامک بهمین خیال شب در قره تپه مانده صبح با اردوی مجاهد
بیادامک آمدم تازه پیاده شده و هنوز بسوارهای خود که
نمیدانستم در کجا مسکن دارند سرکشی نکرده بودم که جنگ در کمال شدت از
طرف دولتی ها در احمد آباد و شاه آباد شروع شد

مقابل سعید آباد جلوی بادامک که طرف تهران است در تپه کوچکی با درختان
انوسه ، سواره نظام قزاق اردو زده و ما کریم را ماغ بادامک بسته بودند و گلوله مثل
باران بهاری بمحل اردوی ما میریخت هر طرف ما را قشون دولتی گرفته بودند و
صدای شیندر از هر طرف بلند شده و گلوله آن مالی سرمایه می ترکید در این روز حال
من خوب نبود . راهبام به شدت درد میکرد و قابل جنگ نبودم در گوشه ای که کمتر
گلوله می گرفت دراز کشیده تماشا میکردم سپهدار و مصوبی فرم و معزالسلطان دیوار
پایین ماغ را مجازی احمد آباد خراب کرده دو عراده توپ کوچک بیرون کشیده در
مقابل اردوی دولت بهلیک برداختند سردار اسعد و نخبه یارها مسوی ده مور بر حرکت
کردند که بما کمک نمایند بعد از ظاهر حر آردند که دولتیان سنگر منتصر الدوله را
توپ خراب کرده اند و نصف بدن يك نفر را هم گلوله برده است و مجاهدین از سنگر
خود بیرون ریخته خود را توی ده کشیده اند

ناگهان فرم و معزالسلطان بالای سر من پیداشدند و قصیه سنگر منتصر الدوله
را شرح داده بمن گفتند اگر خود را سنگر منتصر الدوله مرسائی جلوگیری از قزاق

غیرممکن خواهد بود تا من خواستم حال خود را بیان کرده با آنها بفهمانم که از من آبی گرم نمیشود در فیزی از دو طرف بازوهایم را گرفته مرا مانند گردن گفتیم من که از دستۀ خود خبر ندارم پس يك عده مجاهد بمن بدهید معز السالطان معدودی را برای کمک من خواست که از جمله اسداله خان سر نیپ قزاقخانه بود که در فزوین بمامله حق شده بود او هم یکصد سوار داشت از دریاغ که بیرون رفتیم دیگر اسداله و کسانش را ندیدم گویی آب شده بزمین فرورفتند راچار سوار شده پند عویر رفتیم . من با پنج نش نفر که یکی از آنها هم حوادخان بود مسنگر منتصر الدرله که بالای ده است رفته از شدت درد پا با هزار زحمت توانستم خود را منتصر الدرله برسانم . او با چند نفر تر کودی را سنگر کرده با قزاق های دولتی که طرف سعید آباد را داشتند مشغول جنگ بود من هم محلی را انتخاب کرده بمداعه پرداختم .

مسافت بین ما و دشمن بقدری زیاد بود که گلوله ها کزیم آنها را می رسید دشمن میخواست حاوتر بیاید بین ما و آنها يك خرمن کاه بود که آنها را میخواستند پشت آنرا سنگر کرده ما کزیم را نکار میدادند دشمن برای رسیدن خرمن کاه تاراجی داشت ما آنکه يك نفر از آنها را با گلوله دوم بار فرصت کرده ما کزیم را پشت خرمن کاه رسانیده نکار انداختند گلوله بالای سر ما باز بدن گرفت . داود مجاهد و يك نفر دیگر رخمی شدند ناچار از امر السلطان يك عراده توپ خواستم معز السالطان فوراً بیودرتوچی را با يك عراده توپ فرستادند توپ را سمع دشمن میز از کرده مشغول نیراندازی شد تیر اول بالای تپه وسط قزاق ها پاره شد تیر دوم و سوم ترانها را از تپه سرانبر کرد چون این محل برای کفر گذاشتن توپ مناسب بود یفرم مك عراده توپ دیگر نیز فرستاد و دشمن از این سمت نکلی شکسته و معاوت شد .

غروب سمت منزل که همان باغ باشد آمدیم . عراده صبح من و منتصر الدرله

برادر عاصم المالك و شاهزاده حسن را مأمور کردیم که سه سمت سعید آباد را متصرف شوند و کم کم طرف سعید آباد بروند آنها چون حرکت کردند دیدند سعید آباد از دشمن خالی است پس فوراً داخل ده شدند و آن حال را با اطلاع دادند. ما هم بسیار خوشحال شده به سپهدار خبر دادیم و یکصد نفر سوار برای ساختن آبیجا روانه نمودیم خوشحالی زیاد ما از گرفتن سعید آباد از این رو بود که این ده در بر روی بادامک و در سر راه تهران واقع شده بود اگر سعید آباد در دست دشمن باقی میماند حرکت ما بخلاف تهران امکان نداشت. این غفلت دشمن کار ما را بسیار حلوانداخت و اطمینان پیدا کردیم که حرکت بتهران دیگر چندان اشکال ندارد.

همان روز سردار اسعد با عده ای بختیاری به ده مریز رسیده برای دیدن سپهدار مادامک آمدند اردوی دولتی از هر سمت سر بلند کرد از حرکت خود بیبره ای نبرد بازی ای همان شبلیک توپ روز شب رسید.

آذوقه میان مجاهدین مایاب بود ولی چون مزق حرمن بود برای عایق مانع در تنگی نبودند در میان همه مجاهدین یک من نان پیدا نمیشد من به ساز را پیش سپهدار خوردم و آن عسارت بود از یک کف دست نان خشک و چند دانه نخیار پوسیده و قدری پیر اما از آن طرف گازیها پیوسته برای قشون دولتی آذوقه حمل میکردند ما با حسرت باطر آن بودیم عشنگها هم در شرف ته کشیدن بود رؤسا مواعظ میدادند که بیبره ای جانیدانند در اردوی ما افراد شاهسون از بخارا و ایلات قزوین از جنگ ناامید شده طرف قزوین فرار میکردند باغ مادامک از کشتار اسبهای سواره نظام متعین شده شاه را صدمه میرد اردوی دولتی نیز گویا از وضع و حال ما آگاه شده فقط محاصره ما قانع بودند یعنی چون حلوی ما را داشتند چندان لازم نمیدیدند که مزور متوسل شوند ما کریم را که مانع بسته بودند گلوله ای ایلی شیخ محمد سی یکی از طایف کجوری که در گوشه باغ نشسته بود خورد شیخ تقی برادر برگزینی

که در خوردن آتش و بلوی یکی از پهلوانان نامی است طوری برای او نوحه سرافتمی و زاری میکرد که اسباب خنده همه شده بود

تیراندازهای ولایتی که هنگام ناخست کلاخ را با گلوله میزدند در این هیاهو موقعی که دشمن آتش بسرمای ما بارید حتی نتوانستند که يك تیر بطرف درستی ما بیندازند

سومین روز مقاومت ما در مادامك در منزل سردار اسعد مجلسی از هیئت مجاهدین و آقایان بختیاری تشکیل شد هر کس برای حرکت با ما نپذیرفتی داد معنی را عقیده این بود که بدو ابدیکی از قلاع و سنگرهای دولتی که در جلو بود شیخون زده يك قلعه دشمن را تسخیر کنیم و زهر چشمی از آنها گرفته بطرف تهران حرکت نمایم.

خستگی جنگ دائمی زنبودن آذوقه و مهمان و کشته شدن اسبها و تشجیع تهرانیها توسط قاصدهای مخصوص بحرکت بطرف تهران و باز شدن راهها از طرف سعید آباد بسخت تهران ما را وادار کرد که هم آنشب تهران حرکت نمایم رأی قطعی سرکردگان نیز بر این شد که چهار از شب گذشته از راه سعید آباد خود را بتهران رسانیم. با همین فرار داد متفرق شدیم و با مانگی پرداختیم که در ساعت معین حرکت کنیم

مجاهدهای هر از گرسنگی صحرای رفته از گله گوسفندی چاق روده بمنزل آوردند آما گشتیم و کدلی کرده بدون نان خوردیم قدری از پیه و دنبه آنرا هم من برانهای خودستم و درد و کوفتی آن بهود یافت فرزند موقع حرکت معز السلطان و عمه دنا السلطان نامی صند نهار مجاهدین توپخانه را حرکت داده خود معز السلطان با توپخانه بیاید

صبح از شب گذشته از مادامك حرکت کردیم عدهای بختیاری دخواستین شدن در مادامك بعد ملحق شدند با تایی و بیصدا سعید آباد آمده ساختاری آنجا را که متجاوز از یکصد نفر بودند برداشته تازاه شوم طوری عبور کردیم که از هیچ سمت صدائی

بیرون ایامد گفتی دشمن فقط به حفظ خود میاندویشد نه یلسره از حرکت ما تیخبر بود ساعتی نکشید که از محل خوف و خطر دور شدیم سر راه شوسه با قراول قلعه سلیمان خان تیر و تفنگی زد و بداد شد ولی قراولان قلعه بهزیمت رفتند ماهم راه شوسه را رها کرده از بالای آن گذشتیم بهمین دلیل یافت آباد که محل اردوی دولتی و توپهای بزرگ شیندر بود بمسافت زیادی از ما پائین مانده و ما از پراهه ارکن و سولقان گذشته از طرشت بیرون آمدیم .

در تهران سردار احمد و سپه دار امر کردند که مجاهدین با رقی سفید حرکت کنند . جمعی پیراهن خود را از تن بیرون کرده روی پرچم انداختند و برخی هم روی تفنگ و از دروازه بهجت آباد وارد شهر شدیم (صبح روز سه شنبه ۲۴ جمادالائی ۱۳۲۷ هجری قمری) قراولان دروازه فراد کردند مایکسره خود را به در بهارستان رسانیده سپه دار و سردار احمد را داخل بهارستان کرده هزار بار بخدای منظم شکر و ثنا گفتیم

یفرم برای محاصره قراوقخانه در خیابان اسلامبول منزل کرد من برای حفظ پارلمان در خانه عزیز السلطان دهم شرق پارلمان جا گرفتم سواره اختیاری را بدروازه شمیران و یوسف آباد و سایر جاهای مهم گذاشتند من شخصاً آهنگر آورده یوسیله او در مسجد سپهسالار را که قفل کرده بودید باز کردم و بالای گلدسته و گسد کشیکچی گذاشتم و پس از مرتب کردن دستة خود با احمد دیوسالار برادرم روانه مرل شدم و با عیال و دو دختر کوچکم ملاقات کردم . زلم گفتم این چکمه همان چکمه ایست که در ساری در حالیکه انصایح آمیخته با گریه و زاری میخواستید مانع حرکت من شوید ، پیش شما میآیدم و اکنون آنرا با تیغ و فیر و زنی بانهایت افتخار ازینا در میآورم

بازی شامی شادمانی خوردیم و برای خواب پشت بام رفتیم که یکمرتبه صدای

شلیک توپ دولتی‌ها از قصر قاجار بلند شد چون خانه‌ها (در اوایل خردادماه شاه‌آباد)
 پیادلمان نزدیک بود بچه‌ها را از نام یزور آورده با صبح آنچه ماندم
 صبح بر ایام است آوردند تا با پارلمان برسم باران گدوله از دوست یعنی از قراقرغخانه
 و قصر قاجار می‌آید در بهارستان پیاده شده اسب را تر گرداندم و نرد سپیدار و سردار
 اسعد که در حوضخانه مجلس نشسته بودند رفتم آنها را ای سنگر بدی و حملدار سمت
 دولاب و دروشان آبه من دستورهای دادند من سرماران خود را برای جنگ بجاهای
 مناسب گذارده خود را چند تن مجاهد دولتی در کوچه نزدیک در پشت مسجد سپهسالار
 ایستاده بودم یک مرتبه دیدم در سایه توپخانه اطراف ، قریب یکصد تن سیلاخوری
 از طرف خیابانی که بدولاب میرود رخماه ریونی تا در طولیده و خانه عزیزالمسلطان که
 جنب پارلمان است رسیدند و تقریباً باهم سینه‌سینه برخوردیم من مجاهدین خود
 فریاد کشیدم و مجاهدین از بالای پشت نام طویل شلیک پرداختند بازده نفر از
 سیلاخوری‌ها که رسیده بودند مانده و عقب نشستند ولی عاقبتشان نداده از
 پایین و بالا رویشان شلیک کردیم همه بخاک هلاک در غلطیدند باک نفر از آنها داخل
 کوچه شد نزدیک بود که از نظر عائب شود که امرالعام کشید سری با عده‌ای او را از پای
 در آورد چند نفر از طرف دیگر پیدا شدند آنها هم بقتل رسیدند زیست بعضی حلوی
 سنگرها بر عین ماند

برای اینکه در وقت پیادمان با کربل باشم که دور مسجد سپهسالار می‌گردم
 دیواری را که متصل بین پارلمان و منزل عمیرالمسلطان بود شکافته از آنجا عبور و مرور
 می‌کردم جمعی از مجاهدین در حجره‌های مسجد سپهسالار مشغول ساختن بمب بودند
 حمله سیلاخوری‌ها مسب شد که مجاهدین روی نام مسجد سپهسالار سنگر بدی بنامید
 و برای دفاع و محافظت پارلمان در توجان و شغیاری هم مجبور به بمب و اسلحه شده
 همراهی کند در این وقت صدگ بشدت اداء داشت

يك كارد بگرهه كردم . وقتی نديدم از كوچه‌ها بخيابان عين الدوله نمي‌تواند رفت دستور دادم از پشت مسجد سپهسالار خانه بخانه را سوراخ كردند تا رسيديم بخيابان عين الدوله و بشدت بر سر مهاجمين گلوله باران كرديم آنها مرتباً خانه‌ها را غارت كرده و گوله بار بسته بعقب حركت مي‌دادند و از همين كار معلوم ميشد كه آماده فرار هستند

شب دوم من بسنگرها سري ردم احضار مقتولين از گرمي عوامت مفن شده سگها مشمول خوردن آنها بودند دماغ را گرفته خود را بمحوطه‌اي انداختم و مدتي گيچ روي هها افتادم و بعد كشيك سنگرها را عوض كردم . صبح مجدداً حنك از همين قطه وع شد سيلاخوربها و همقايها طرف شمال حيانات عين الدوله مشمول چپاول بودند بالاخره روي بام طوله كه مجاهدين من سنگر كرده بودند ديوارش نازك بود و جلوي گلوله را نميگرفت در اين موقع نظام السلطان پيدا شد از او خواهش كردم يك گاري يادوچرخه پيدا كند و نشي ها را از جلوي سنگرها بردارد بلكه از پوي عفن و سر گيجه آور آنها راحت شويم و بيرون توپچي را هم بياك عراده توپ اطرش بيا رساند . امام السلطان هر دو كار را انجام داد

مرسه محل نصب كردن توپ قندي در ترديد بوديم بالاخره آما در خرابه پشت بهارستان نصب كرديم از پشت درازها و بالاخره پشت سر هم گلوله ميآمد براي اي كه مي‌در تواند بدون آنكه تير بخورد توپ را ميزان كند ما بطرف مقابل شدت تيراندازي هيكرديم همين كه توپ ميزان شد چند تير توپ بسنگر غازتگرها رها نموديم و آنها را از جا كنده وارد آن مصوطه شديم آنها تراستند بارهاي غارتني را كه بسته بودند در برند چون رئيس شان كه در ويش بخان نام داشت در همينجا گلوله سرش خورد و از پله‌ها دهليز در غلطيد حيث و بعل او را گشتند چند تومان پول و حكم يادوري كه روز پيش داده شده بود در آن بود من يك نفر امين سراحوال عارتي

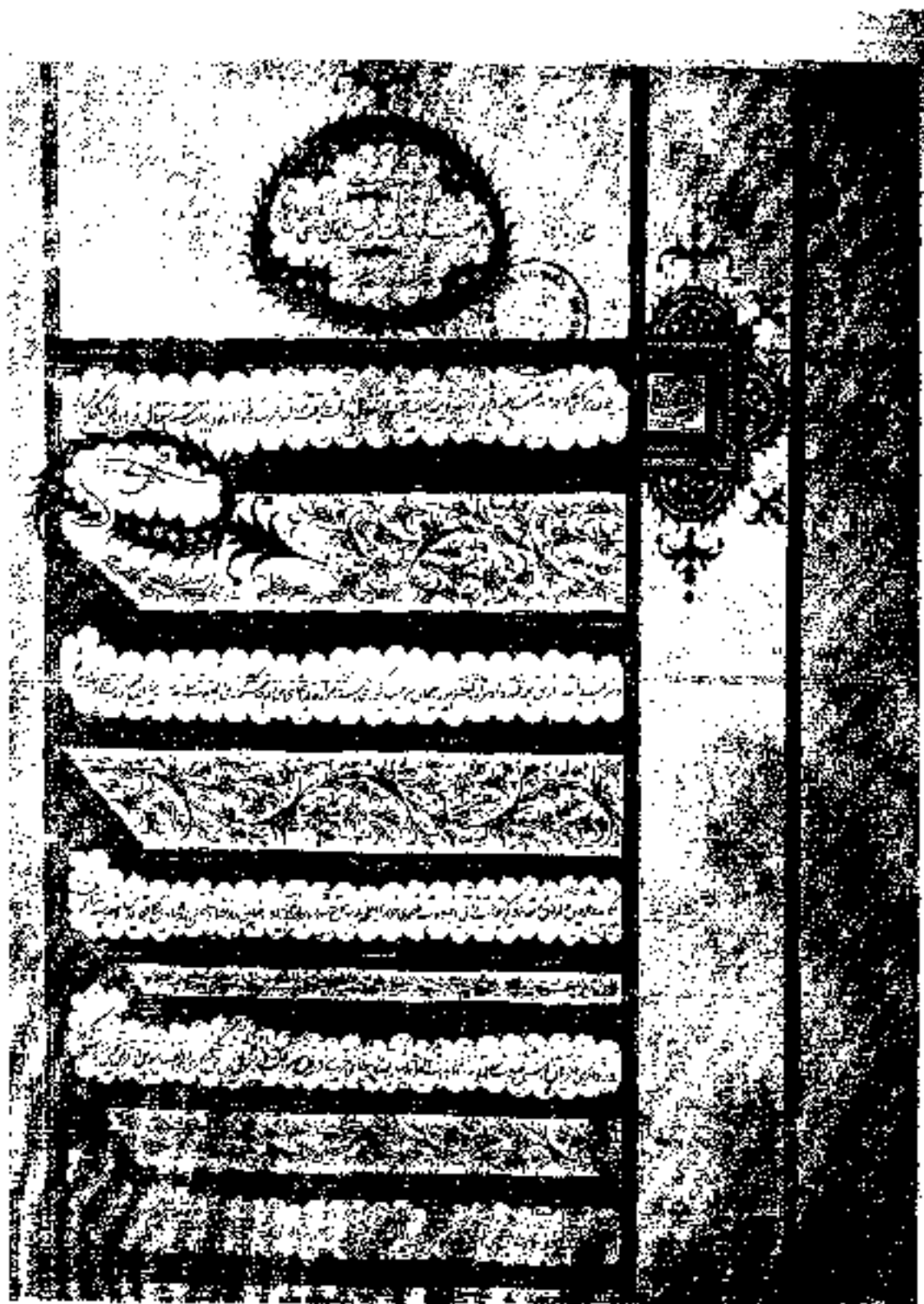
گذاشتم که آنها را بصاحبانش برگرداند .

در این روز این سمت بکلی پاک شد یعنی ما تا دروازه دوشان تپه ودولابدر
تصرف کردیم معزالسلطان هم ما بقیه اردوی ما بتهران وارد گشت . یفرم هنوز با
قزاقخانه میبجنگید . فشنک مجاهدین قریب شمام شدن و آثار تحطی در شهر هویدا بود
معزالسلطان یفرم حلسه کرده قرار دادند که فرداشپ یکدسته پانصد نفری با بسو
موزر بسطنت آباد که شاه در آن اقامت داشت حمله ور شویم . یفرم و معزالسلطان
ورقه رأی را بردند که بصوب سپهدار سردار اسعد رسانند

روز بعد خبر آوردند که شاه صبح زود خود را سفارت روس انداخته و متعین
شده است (۲۷ حمادی الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری) . کمیسیون عالی تشکیل یافت
و نمایندگان احضار شدند در سپهدار ماقب بسپهسالار گردید و سردار اسعد وزیر داخله
شد و اسرا مرخص شده باوطن خود رفتند و دسته امیر مخم و سردار اسعد آشتی
کردند . مقاوله نامه ای باشاه و سفارتین تنظیم شد . شاه از سلطنت خلع و پسرش سلطان
احمد میرزا اشاهی رسید و عضدالملک به نیابت سلطنت برقرار گردید . یفرم رئیس
نظمیه شد و من لقب سالار فاتح گرفتیم (۱)

دوسم شاه مخلوع و تیالش را برومیة حرکت دادند و پس از چند ماه یفرم و
سردار مهادر و معین همابون برای جنگند حیم چلبیان حرکت کردند . من و معزالسلطان
با دستجاتمان برای قلعه اردبیل حرکت کرده (جمعه ۱۴ شوال ۱۳۲۷ هجری قمری)
وارد رشت شدیم از آنجا مجاهدین رشتی را برداشته به اردبیل رفتیم . آنجا خبر
کشایش پارلمان (در شنبه غرة ذی القعدة ۱۳۲۷ هجری) ما رسید تلگراف تبریکی
پارلمان کردیم که باین شهر خاتمه می یافت

۱- دو قروین بهادر کشته شدن قاسم آقای میربیچ که لقب سالار فاتح داشت عموم
رؤسای مجاهدین مرا این اسم مجبوراند به برای این اول درمان عصر جدید دو کمیسیون
عالی ما ذکر فتوحاتم باسم من نوشته شد



فرمان لقب سالار فاتح که پیرمیه کیسین بوج الماده اقلند ب علم دیو سالار داده شد

ما گرفتیم و سپردیم بتدبیر شما تا چسان ثبت شود نامهٔ تقدیر شما

بهرم و سردار بهادر پس از فراز ملاقات با امای زنجانی، به تبریز و قراچه داخل شدند و جنگ‌هایی بین آنها و رحیم چلبیان او در گرفت و الاخره رحیم شکست خورد و به روسیه فرار کرد. مابدون جنگ از اردبیل برگشتیم و روس‌ها چون نمیخواستند که مجاهدان سرحداتشان رخنه کنند و بوی آزادی بدماغ مجاورین برسد بیوسمه بدولت فشار میآوردند که اردوی مجاهد را از اردبیل بخواهند و ما بامر دولت برگشتیم

اردوی برق

زمستان گذشت و روس‌ها از تحریک و انحریک دست نکشیدند اوصاح ایران روی مرزها خوب نبود. سردار اسعد و سپهسالار شهن خود را عرض کردند سردار اسعد که وزیر داخله بود وزیر جنگ شد و سپهسالار که رئیس الوزرا و وزیر جنگ بود رئیس الوزرا و وزیر داخله شد (۱۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸ هجری) در این اقتصاد، من و همکوهان ما از روسیه برگردیم و مهاجران برقرار شدند و بسوی محل ما مأموریت حرکت کردم در ملایر و سایر آسایش برای مردم فراهم نمود الوار بر و حجر در لردان همه روزه بر سایر آن صحعات را عارت میکردند من همه حجت بیست و پنج نفر سواران خود داشتم که از همان مجاهدان دسه من بودند. بجای افری هم سوار بودی تهیه دهنم و با تمام دادن مأموریت خود و ایجاد امنیت آن منطقه کوشیدم. تقریباً ده ماه با زحمات طاقت فرسا و انتظام امور آن صحعات اشتغال داشتم همه جا آشوب، همه جا غارتگری و همه جا بی نظمی حکمرا ما بود. مستبدین همه روزه غارتگران را نشوین میکردند و بجای مردم میبنداختند. حاج سیدالدوله از ملایر، امیر مهمم از همدان، امارنگران دستور عیرستانند در همه شهرها رؤسای دینی و سیاسی، مستبد بودند و برای بر گرداندن اسناد و کیفیاتش کوشش میکردند ایران چون سیماب بر خود میبازرید مستبدان

بهرای عقاید عوام نسبت تا آزادیخواهان میگویند و اسنادها با آزادیخواهان میدادند که ذکرش مایهٔ هوسازی است.

بازی در این موقع یفرم و سردار بهادر از جنگ ابهر مراجعت کرده بتهران آمدند عضدالملک نایب‌السلطنه فوت کرد (۱۷ رمضان ۱۳۲۸ هجری) و ناصرالملک که در آن وقت در عرنگستان بود به نیابت سلطنت انتخاب شده از راه دشت وارد تهران شد یفرم بمن نوشت: «خواهش میکنم بتهران بیایید از جمیع کار خود را کرده است. عین‌الدوله را که بمسند وزارت نشسته آقایان و کلاً تطهیر کرده اند ما آزادیخواهان چگونه میتوانیم بیک وزیر مستبد خدمت کنیم. خلاصه هر چه رفته بودیم بنیبه شده است مالدن شما در ملایر در این موقع خطرناک است»

وقتی دیدم عین‌الدوله وزیر داخله شده است (۲۵ شوال ۱۳۲۸ هجری) سرم گنج رفت. خود گفتم خداوند! ما چه ملت بدبختی هستیم؟ آیا تمام زحمات ما برای این بود که دوباره عین‌الدوله و فرمانفرما تمام امور ملت را در دست گرفته ما آزادیخواهان نیشخند بزنند؟

همینکه نامه را دریافت کردم استعفاء کرده حرکت نمودم. روز ورودم تهران یفرم و احمد اخوی که او را یفرم سپرده بودم و ریاست کابینهٔ نظامیه را داشت تا حضرت عبدالعظیم آمدند با هم در کانسکه یفرم سوار شده شهر آمدیم یفرم بنابر ایش من مانند قدری صحبت کردیم معلوم شد از هم از ریاست نظامیه استعفاء کرده عین‌الدوله مظفرخان را ریاست نظامیه گماشته است صحبت از بدی اوضاع و ونجاست انتظام امور ولایات و شهرت بازگشت محمد علی میرزا و سالار الدوله از شمال و جنوب بود

و واسطهٔ کمیتهٔ صد از جمعی که بصورت یفرم و معر السلطان تشکیل داده بودیم عین‌الدوله وزیر داخله منقوط کرد سپس سالار که روی کار آمد (۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۹) یفرم دیگر بار نظامیه را قبول کرد مشروط بر اینکه من در رأس آن بموان ریاست قرار

بگیرم و او با اختیارها حاضر برای جنگ و دفاع باشد. سپس سالار باین امر رضا نداده و چندین بار با بفرم در حضور نایب السلطنه پر خاش کرد لکن آخر الامر بطایفه که متدبیر بفرم اصلاح شده بود پس واگذار گردید

کم کم خیر حمله سالارالدوله از مغرب و محمد علی میرزا از شمال شایع شد بعضی ایلات و عشایر هم سر برداشتند و مستبدین در باغ زرگنده سفار و روس بر ضد مشروطیت و آزادی بیرق افراشتند تا آخر ورود محمد علی میرزا به گمش تپه گرگان رسید و سالارالدوله بر و حرد و لرستان را قبضه کرد، بنا شد اردوئی بدفع سالارالدوله و اردوئی نیز جلوی محمد علی میرزا روانه شود تا اینکه بعمل رسید اردوئی محمد علی میرزا سازی و بار ووش و اردوئی سالارالدوله سکر شاه رسید مستبدین منتظر بودند که این دو اردو در بایتحت بهم ملحق شوند.

سردار محبی که بعد از جنگ پارك (اول شعبان ۱۳۲۸ هجری) در باغ بیلاقی سفارت عثمانی متحصن شده بود، تازه از تحصن بیرون آمده بود ولی میرزا بفرم در این وقت چنداں خوب نبود من صلحشان دادم

سردار ارشد از راه سمنان و دامغان بطرف تهران رهسپار گردید؛ شاه مخلوع و شجاع السلطنه بر ادنی بقیون تراکمه استرآبادی و مازندرانى همراهی اسماعیل خان سوادکوهی از راه سوادکوه سمت تهران حرکت کردند و امیر مکرّم لاریجانی با سواران حواحدیند عبدالملکی از راه هراز رهسپار تهران شد سپهسالار استعفاء داد (۲۵ رجب ۱۳۲۹ هجری) و مصمم السلطنه بر باست در راه رسید (۲۷ رجب ۱۳۲۹) و در راه متحیر در بار میآمدند و مأیوس میرفتند

کمتر کسی بود که در سلطنت دو باره محمد علی میرزا تو دید کند ولی مسمیو بفرم که در شجاعت بی نظیر بود این اخبار را از حی نگذاشته اقبال و آراء وزراء را رد مینمود و خود در پهنای باهت حدیث مشغول ترتیب در آرایش سوار و منتظر

پیکار بود. صبر و سکون او همواره امتحان میداشت. از یک طرف فرژوسای بختیاری را دل میداد
 از طرف دیگر مناقشات و زراء را حل میکرد و ناصر الملك نایب السلطنه را مطمئن
 میساخت و با نقشه‌ای که طرح کرده بود ثابت میکرد که پیروزی با امامت پس یکنار دو
 مرکب از بختیاری و مجاهد بریاست. سر دارمچی و معین همایون بختیاری برای جلوگیری
 شاه مخلوع سمت سواد کوه و فرورد کوه اعزام داشت

این هم مسالك و دوست من، یفرم، از من هم که در این زمان رئیس نطعیه بودم
 که مک خواست و بواسطه اطمینانی که بقول و فعل من داشت نقشه حرکت مرا با اختیار
 خود من گذاشت من چون احساس کردم که وقت کار است و حکومت مشروطه به خطر
 افتاده آماده عمل شدم و نقشه حرکت را بتوسط یفرم، و الاحصرن ناصر الملك همیشه
 ز زراء تقدیم کردم

نقشه من این بود که با سیصد سوار از نزدیکترین راه یعنی راه لور و کجور
 صالح‌الدین کلا (یا سرادین کلا) واقع در کنار دریا رفته از آنجا بجهت مستقیم کنار
 دریا را پیچوده خود را از راه آهن و مازروش علی آباد رسانده مواضع پشت قشون
 محمد علی میرزا را از طرف دریا متصرف شوم. آنوقت شاه مخلوع در میان دو قشون
 ملی شکست خورده کشته یا دستگیر میشود. مابقی عبور از این راه این بود که جماعتی
 از نوری‌ها که تنگ‌های دینتی در دست داشتند و خود را طرفدار سلطنت مستبده
 میدانستند اسلحه خود را تسلیم کرده بی طرف میماندند و جواهرات و طلا که بر سر
 سنگرهای شاه مخلوع بودند نامی شنیدند که اردو و ارتک کجور شده برای حفظ خانه ولایت
 خود مجبور بودند که دست از همراهی شاه کشیده بطرف مایان بدو معاطاله تنگ
 دولتی را از آنها میگردیم اگر میدادند چه بهتر و اگر میدادند حرکت کرده شکست
 میخوردند و چهارصد نفر از قشون شاه کم میشد آنوقت سنگرداران امامزاده هاشم
 هنگام ورود ما با مل بهین ترتیب از سنگرها برای حفظ خانه خود با مل بر می‌گشتند

و گرفتار میشدند بالاخره با همین نقشه بعلی آباد (شاهی) رفته سنگر سر کلابه کلا را
 هم گرفتیم واردوی محمد علی میرزا در محاصره میافتاد دیدن این نقشه بطوری یفرم
 را خوشحال ساخت که گفتی محمد علی را در دست ما اسیر میدید. فوراً در دست سوار
 مرکب از قزوینی و ازمنی و ولایتی برای همراهی من حاضر کرد. هزار تومان هم برای
 تدارک حرکت شخص من تقدماً پرداخت. نایب السلطنه خواهش کرد که همان روز
 حرکت کنم

در این موقع من بخواهد بن قزوین خود اطلاع داده آنها را دعوت به همراهی با
 تماشای اتمام کار خواجوندان نمودم ۱۲۶۴

۱ - هنگامی که من در سنگر های معجل و رودبار مشغول حاکم شاهی در راه ملت
 ایران واحد مشروطیت از سلطان مستندی بودم، موقیقه سنگر سدی معجل را محصور
 بعل و کفایت من میدانستند و مأمور اجرائی آن کار بودم، روزی هم ولایتیهای من بهمی
 مار در اینها که مزد سپهبدان بودند پای تلغون مرا اجتناب کرده گفتند که « اسمعیل خان
 سواد کوهی از طرف دولت مأمور حراستی تسکین و حدود آن است و علت اینکار هم عملیات
 ضد دولتی سپهبدان است البته تا ورود اسمعیل خان تسکین و عموره و او اعلان دولت از
 حاکم کجور و کلارستان حراستی و عارت در این دو محل که معرکست عمل خواهد آمد و من
 حساب سپهبدان بر روی راندن سگری برای جلوگیری این حملات در اول حاکم بشاوی لنگای
 تسکین است و برای کجور و کلارستان هیچ مگر نمی کردند در صورتیکه مرصاً اردوی اسمعیل
 خان ترحمی باهالی کجور و کلارستان بکند اول خواجوند در داخل حاکم همیشه در حرکه
 بدایمان دولت محسوسه و در این موقع که مضیق العنان شده اند خاصه اعداوتی که با اهالی
 مار بفرمان دارند از بی ناموسی و عارت خودداری خواهند نمود کسی درست اظهارات
 ما گوش میدهد شما هم که در سنگر برای جلوگیری دولتیان رفتن است خود سودایس
 خدمت را در مساعدت باهل ولایت خود معمول میدانستید تا جاه و ریادگی شما بدست
 نشون دولت بیستد »

معاهدین من میرزا محمدخان مرتیب کلارستانی واقفند از السلطان و جواده خان
 و تنکابنی بودند بفرکت حرکت افتادند پس با مسیو فرم بیاغ بهجت آباد رفته
 و از آن راه مان دیدیم و چون دستجات مجاهد مسیو فرم همه در باغ بهجت آباد بودند
 همه چیره و مواجب دادیم و سوارها بنوای یک دسته موزیک ظلمه که آنجا حاضر
 و دیده دادند این از دو مرکب از دو بست سوار و پنجاه پیاده بود منتصرالدوله
 میرزا عفرخان قزوینی با دسته همایشان خیز و همین سواران و از جمله همراهان
 من بودند

سواران را عفرخان غروب حرکت داده روانه گزندونک (گل هم دوزخ) نمودیم

مبا از حاشیه صفحه پیش

این تلفون من خیلی اثر کرد و حاصر شدیم که دوراً از سنگر مسجیل برشت عودت
 کرده برای حفظ جان و لایه کمان خود بگهوز بروم دوروز برای ندای جواب مهلت
 خواستم لازم بود نصیبی را برای دوستاییکه در مسجیل داشتند دادم و امر السلطان
 گویم وقتی عزم خود را بر آن ایشان بیان کردم هر دو محالمت نمودند و سرگشته تو
 الآن نزدیک حاده و مقام مسروع و مقدسی هستی و برای احد حقوق معصوم نادانست مستبد
 ایران حاکم میکنی و از رزمسای اجار و بررگان معاهدت بشمار میآیی و در عهد آبی که
 حمله پایتخت سرز تا مقصود ملت حاصل شود اگر بیت همه ما حاصل شد از حواجوینها و
 اسمعیل خان انتقام خواهی گرفت و اگر در کار موفقیت حاصل نمودیم و هر چه را اسمعیل
 خان و حواجوینها امروز شما بگرددانه فردا بطرز شدیدتری خواهد کرد کی شاه و
 دولت مستبد خواهد گذاشت نه ما نایس سلامت در ایران سایه یک کلام نخواهیم
 گذاشت شما از ما جدا شوید سنگر بسکه ما کار باین مهمی را گذاشته باشاییم « بیانات
 دویم مسلک من جواب داشت لذا با آن زبان مار در این تلفون گرفته آنها را بصورتانات
 دعوت نموده گفتم « این دعوی را که من بشمول حواجن هستم بندر است اشاعه
 اگر موفقیت نامشاهد هر چنی که از اطراف ایران و حواجویها دولت ما را مد تازی خواهد
 شد « همین جواب آنها ساخت شدید و نامه برودی بفتح روین موفق شدیم سپه از و
 آقابان ما را برای ارجح شوزانی که ما چهار بیج سر رزمسای اجار نمودیم بقروین

که روز را اتراق کرده منتظر من باشند خود بشهر آمدند و از ناصر الملک و رئیس-
 الوزراء که نهایت اطمینان را از من داشتند خدا حافظی کرده یکساعت مفروب مانده
 از شهر خارج شدم. پسر مصدق المعاليك (که بعد لقب امیر مصدق معاضد المعاليك گرفت)
 که از دست پسران معین اصطلب فراری و بتهران آمده بود و من برای رعایت مصالح
 دولتی خیال مساعدت با او داشتم (او و پدرش حرکت ما را از راه نور، فرج بعد از
 شدت دانستند زیرا این جوان هیچ امید نداشت که کسی با او کمک کند) همراه من
 حرکت کرد در نور بیشتر خوانین از محمد علی میرزا طرفداری می نمودند.
 انتظام الدوله و مطهر المعاليك یوشی در استرآباد شاه مخلوع را استقبال کردند و
 بقیه از حاشیه صحنه بشی .

آمده ام با جاحسی ادهم ولایتها از اطفال و زبانه روی حراجه ها منتظماً بقروین آمده
 و آقابان ولایتی را مجدداً سپهبدان آورده احوالاً بر من مرسانند که از سپهبدان اصلاح
 کار و دمان را بخواهم. بیچاره سپهبدان در آن موقع بدتر از همه ما کجا حواس رسیدگی
 مای جرمیان داشت اوحتی بجواب دادن تلگرافاتی که از ولایات ایران ناوید شد. پس رسید
 مهمان من ایشان را مایح ازدادن عرض حال بشدم و آنان توسط میرزا معتمدخان سرتیپ
 کلارستانى عرض حال خود را سپهبدان دادند و او آن را تکمیل و چون چک رجوع کرد. گویا
 مقصودش این بود که در این موقع دست از او بردارند

ولایتیها مساعدت کرده نوشته و آنکه سپهبدان جنگ رسانیدند من در آن موقع از احوال
 ریسه کیسبون جنگ بودم در موقع قراعت نوشته، آقابان هم مساله من گفتند. در بطور ما
 چشم امید از سپهبدان داشته باشیم که کمک او طهران را فتح ما کنیم در حالیکه ایشان يك عمل
 حزمی ولایتی خود را سا رجوع میکنند. من گفتم «شاید چیزی نظرشان رسیده باشد
 که ما بایم بهتر است که جواب ایشان را نوشته بفرستید» پس جواب سپهبدان اینگونه
 نوشته شد: «در رأی مبارک پوشیده نیست که فزون ملی برای حرکت نسبت پانصد
 مستعد است در این وقت مشکل است. ما بایم کسی را برای سرکوبی ایشان نخواهیم
 از اینجانب تفریق ما بایم «لاوه کسبیکه بلد آنجا است و معطل بجز دست مصیبت دارد و

مظفر الممالک از طرف محمد علی به حکومت نور منصوب شد و به یوش آهنگ که چربک برداشته در گردنه امامزاده هاشم داخل اردوی امیر مکرّم لاریجانی شود.

مصداق الممالک از ترس مخالفان خود که هواخواه محمد علی میرزا بودند داخل آنها نشد و در نور هم نمی توانست اقامت کند. من حکومت نور را از علی اکبر خان مشغوب السلطان از مسوولان خود گرفته بود و انگار کردم و پسر مصداق الممالک که فراراً به تهران آمده بود در جلوی اردوی دولتی بسمت بلدبا ما همراه شد. روز یکشنبه هجدهم شعبان ۱۳۲۹ هجری (۲۸ اسد) اردو وارد افجه شد و منتظرالدوله نیز رسید. در افجه عمادالاسلام را دیدم که بسمت عثمان عالی زت میرود برای اینکه وجودش

بقیه از حاشیه صفحه پیش

می تواند اشرار را تنبیه کند میرزا علیخان سر تیب است و او همیشه پیش جنگ قشون ملی ما بوده است هر گاه صلاح میداند که او را بر نی سر کوبی خواجوبه تعیین نمایم جمعی سوار را با خود برداشته آورد و چنانچه عملاً تنبیه آنها را صلاح میدانید هر نوع که آن شخص مطاع بیسببید عمل شوند اگر چه اعضاء کمیسیون نمیتوانستند مکتوبی را امضاء نمایند که مهاجرت من از قشون احرار اصل مسلم آن باشد ولی من آنها گفتم که «آقایان هم ولایتی را چشم داشت از من است و میخواهد در این موقع توسط من این رحمت از گردنشان برونه ولی چون من میدانم که سپهدار هیچوجه نمیتواند که در این موقع به عمل خواجوبهها اهمیت بدهد لذا حرکت مرا قبول نخواهد کرد» در هر حال جواب سپهدار از کمیسیون جنگ بدین ترتیب نوشته و مرستاده شد و بطرف سپهدار رسید. سپهدار دیگر دستوری نداد! گروه در جواب عرض و ولایتیها دستوری بامیر اسد و ساء الدوله (پسرهایشان) که رؤسای لشکر ایشان بودند دادند من از آن حسد دارم در این حال میرزا محمد جان سر تیب باز ولایتیها را جمع کرده با آنها گفتم «سپهدار مایل نیست بر ارض ما ولایتیها را رسیدگی کند» مجدداً آقایان ولایتیها از قبیل منتصر السلطان و افتخار السلطان و حوادجان که تنگانی بودند با جمعی از آقایان که هور و کلانستان را همراه شده با من حلوت کردند و خلاصه فکرشان این بود که محله کمیسیون سرای این کار

در این سفر لازم بود او را برگردانند عیالش با هیکل مضحك و روبندی که سوراخ
چشم آن در معز سرش بود قرآنی برداشته آورد و بدامش افکند که شما را باین قرآن
شوهرم را مرخص کنید که سمت عتبات عرش در جنت بروم گفتیم : « من عقیده‌ام
بکلام الله مجید ثابت و راسخ است ولی اگر اینقدر رقیق القلب و سست عنصر باشم
که بحرف زنی زانوه ترك عقیدت کنم چگونه ما بیک قشون ترك و کرد و فارس و ازبکی
بیهنگ محمد علی شاه میروم »

از ایچه اردو را شانه حرکت داده طلوع آفتاب از گدوگ ایچه بشم گذشتیم
در سفید آب ، قاصد معتمد الممالک رسید و کلفن های آورد از جمله مواد کلفن
شماع السلطنه مراد شاه مملوک که برای عبدالله خان پسر شجاع لشکر خواجوند در ناره
اردوی ما نوشته بود مضمون این کافد مرا به شکفتی انداخت ما خود گفتیم چسه وقت
خروج حرکت این اردو بار فروش رفت و کی شماع السلطنه این کافد را عبدالله خان
بقیه از حاشیه صحنه پیش

تشکیل دهنده و نگران قسم بخورید که نهاد ورود طهران هیچ کاری اقدام مسابند مگر
آنکه باعث افتخار ولایتی ها باشد و عمل حواحدها زانیه کارهای شخصی مقدم داشته
اقدام اول آنها در دفع شروع طلیم حواحدها باشد در این کمیته هر کس از انکامی
و کجوری و کلارستانی ، کلام الله مجید قسم یاد کرد و بخط خود در صورت حلاف عهد
حون خود را بر قنای دیگر یعنی باعصای کمیته یا ماهدین خود بنا نهاد و شمره و رونق
کلام الله را مهر کرد آن کلام الله نامدنی بر دهن و خود بود و در راه آستانه سرفترت اول
کسیکه حلاف قسم خود رفتار کرد اقتدار السلطان بود که در همان قروین حلاف بود
بعد از ورود مطهران آقاپای ولایتی بگان بگان از میدان در ره تندوحتی میرد امصه جان سرتیب
که کمتر دوام در جامع ولایت از میدان در میرت از کار بکه نام معقول شده بود حاحالی
کرد و مسئله حواحد و مسائل دیگر که مرا زبوی میداشتگان لم بکن دو حای خود ماند
و از طرف احدی اقدام شد

نوشت و چه وقت آنرا بکجوور رسانیدند زیرا حرکت من از موقع تهیه نقشه و تصویب آن فقط سه یا چهار روز مدت داشته و در سرعت و پنهان داشتن این مسافرت کوشش رفته بود

مضمون کافذ شعاع السلطه این بود: « عبدالله خان مرههك از قرار معلوم عده ای از بی سردپاهای تهران سرکردگی میرزا علی خان سرتیپ معروف به سالارواتح، برای اخذ اسلحه بسمت یوش حرکت کرده اند شما با جوانان رشیدخواجواد حرکت کرده و میرزا علی خان داسر کوب نموده خودش را مقتول و یا دستگیر کرده ماردوی همایونی فرستید تفنگ های یوش را نیز گرفته اطلاع بدهید »

کافذی نیز مصدق الممالك حاکم نود مرستاده و شکایت بسیار از پسر های همین اصطلیل کرده و نوشته بود « مغفر الممالك از طرف محمد علی شاه امیر مظفر شده بحکومت نور آمده است که از نورچریك و كعك و اسلحه برای اردوی لاریجان سرد » من در سفید آب منتظر قورخانه که عقب مانده بود شدم نه از خوردم راست است حرکت کردم تا قورخانه رسید فوراً پس از رسیدن قورخانه سوار شده شب پالرد در هم در باصیحة منتخب السلطان حاکم سابق نور که شوهر عمه ماندم بود منزل کردم و اسلحه نصرالله خان پالردی را که از خواجوا این مستند بود گرفتم

در اینجا کافذ دیگری از مصدق الممالك رسید که مفادش این بود « در پالرد اقدامی برای گرفتن اسلحه از یوشی ها فرمائید من قول میدهم بعضی ورود شما به مانده تمام اسلحه های آنها را گرفته تسلیم کنم »

گرچه مهلت دادن بخصم انداً حایر بود ولی من سخن مصدق الممالك اعتماد کرده متعرض یوشی ها شدم. فردا ظهر که وارد مانده شدیم معلوم شد یوشی ها از قول خود مرگشته اند با مصدق الممالك اجواسته است قبول خود روا نماید.

یوشی‌ها نمی‌خواستند اسلحه خود را بدهند و حتی مشغول سنگ‌رندی بودند و مظفرالممالک حاکم منصوب محمد علی میرزا نیز بکچور رسیده از عبدالله خان سرهنگ، چریک خواجوند گرفته بکمک یوشی‌ها رستاد و آنها را به ندادن اسلحه و مقاومت کردن ترغیب نمود.

فورا بیست و چهار ساعته به یوشی‌ها اولتیماتوم دادم باین مضمون «آقایان، از دولت مسند منتهی گشته تمول اندر خفته اید پس از آنکه دولت مستبد بدولت مشروطه تبدیل یادت آقای انتظام الدوله برای همراهی بدولت مشروطه از همین دولت دو بیست قصبه تفنگ گرفت که به نور آمده جلوی خواجوند ها را بگیرد و مانع مساعدت آنان با محمد علی شاه مخلوع شود اکنون مشاهده میشود که شما آن تفنگ‌ها را ضبط کرده با محمد علی میرزا دم از پامی‌گری هیرنید حکومت مشروطه شما اسلحه تحویل کرد و همان حکومت اسلحه خود را توسط من و اردویی که به همراه دارم عطا بیه میمایند تکلیف شما این است که اسلحه دولت را بدهید و گران نباشد که ضعیف محمد علی میرزا از سطون حملات مجاهدین عبور ایران برست مسوول و متواری یا گرفتار شده ازین عبود میدام که بن شما بک معرفیست که بوی بازودت دماغش رسیده باشد عهدا فریب حورده میخواهند خود را سهنگ و سب و حرق گرفتار کنید بیاید و این با سازگاری را از سر اندر کنید چه خانه خود را ویران خواهید کرد هر گاه شما تفنگ دولت را بدهید من اردوی خود را حرکت داده میرزم والا اردوی ما سمت یوش آمده از احدی ملاحظه نخواهد کرد آوقت مردان و زنان شما من لعن و نفرین نکند من شما اتمام حجت دیمایم و چون مادرم بوری است میل ندارم باشما هیچکس پس مرا مجبور حرکت بطرف یوش نکنید»

کاغذ را عر سزادم ولی آنها حاضر نشدند که حتی نصف تفنگ هارا هم پس بدهند

تا آراء خود را گرفته بطرف گچور برویم بعلاوه دم بدم از طرف خواجوندان و
مظفرالممالک آنها کمک می‌رسند .

امروز کاغذی از سردار لاریجانی بعظفرالممالک بگیر ما افتاد که مضمونش این
بود : « پنجاه قبضه از تفنگ یوش را تعویل عبدالله خان خواجوند داده و پنجاه قبضه را
ملار بهمان بفرستید و بقیه را بین کسان خود تقسیم نساجید و بفوریت اردوی گندوک
امامزاده هاشم شبخون بزنید که راه ما از شود »

از دست آوردن این کاغذ، آقایان رؤسای مجاهد مکتلی از مصدق‌الممالک ظنون
شدند من هم خالی از این خیال نبودم که شاید این شخص کسیه آنطور ما را بغفلت
انداخت مطلقاً داسردار لاریجانی دعیره همدست باشد بدین سبب بیش از بیست و چهار
ساعت بیوشی‌ها مهلت نداده صبح زود اردو را بطرف سنگریوشی‌ها حرکت دادیم
گرچه ظاهراً چنان وانمود کردم که از تنگه یاسل عبور خواهیم کرد ولی در موقع حرکت
از تنگه یاسل بالارفته و بعد از نیم ساعت بهشت محله یوش رسیدیم

از سنگریهای پنهانی یوشی‌ها صدای شلیک بلند شد صدای شلیک، پیش قراول
ها ایست کرد من فوراً اسب تاخته به پیش قراول رسیدم وضع حذت و محمل یوشی‌ها
را فهمیده بدون درنگ بپایک دستة ده بانزده نفری از محل کوه سر ابر شده و مانند
زمانی سنگری‌ها را منهزم کردم در پشت محله یوش نیز سنگرمحکم طبیعی که در
دست خصم بود حمله کردم

هوا بسیار گرم و آفتاب سوزان بود گرمگور و سایر مجاهدین از می و ترک با
من بودند آن سنگریهای طبیعی را هر کس دیده باشد میدانند که آنها مادست طبیعت
به چه سحنی و استحکام ساخته شده . بیک حمله و شلیک سنگرها را از آنها گرفتیم
خواجوندان فوراً آنها را ترک کرده مثل روباه و خرگوش بدر رفتند بیری دولت
مشروطه ، الای سنگرها نصب شد محله یوش متصرف مجاهدین در آمد کوه‌های علی

علامت فتح آتش گرفت وقتی پیاده وارد محله شدم نزدیک بود از گرها و تشنگی
بیمال شوم

پسر مصدق الممالک همراه بود مرا منزل پسر ذلیم الایاله برد اگر چه او طاهرأ
این کار را برای استراحت من کرد ولی باطناً قصدش حفظ آن خانه بود مجاهدین
چند خانه که متعلق بمظفر الممالک و برادران انتظام الدوله بود پیاپی کسریه
آتش زدند

در این جنگ دو نفر از طرف ما زخمی و سه نفر از دیگری ها کشته شدند و شب با
فتح و نصرت بمعل اردوی خود باز گشتیم برای متصرف الدوله که بیوش نیامده بود
غارت میاهد بنش بیش از مرده فتح لذت داشت

اقتدار السلطان و حوادخل امر و زعصر از تهران وارد بلده شدند حوا این یوش
که متواری شده بودند سای پس داشتن تفنگ را گذاشتند پس از استرداد اسلحه
بخیال حرکت بودیم که خبر رسید قریب چهارصد سوار از عبدالملکی ولایت بجمالی از
طرف اردوی محمد علی میرزا ادراه سفید آب و کمر رود بکام آمده نهار خوردند از
آنها گذشته اند من چنین تصور کردم که آنها یکسره برای محافظت خاندان و ایل خود
سمت کجور حوا آمدت رفت را اگر جنگی بین ما واقع شود در همان کجور حوا آمدت رود
عاول از این که آنها حیا دارند در اثر که در بیم هر سنگی بوش واقع است اقامت کرده
ایل خود را بیرون آورده در همین جا کار را یکسره کنند بیار این میرزا حوا آمدت
سرتیپ کالاستانی را که شهر مردی بود ماسی هر سوار مرگت از ترك و ارمی و ولایتی
معین نمودم که از راه فرق بروند در راهش لو کمن کند و موقعی که رسوا حوا آمدت
دیدان سختی آنها بسایند و خود عشق کازهای لازم شدم

دو ساعت بعد مانده حیر رسید که میرزا محمد جان سرتیپ دو ساعتی در
بوش لو کمن کرد و چون دید از جنم خیری بیست بطرف رودخانه سراریر شد که هم

از حال خصم باخبر شود و هم غذایی صرف نمایند و از راه رودخانه ببلند بیاید این کار بدون اطلاع من و برحالی دستور من صورت گرفت

جوادخان که همراه سرتیپ بود موقعیکه بمحل رسید بیخیال وبدون متنبه وارد اوز شد بی خبر از اینکه خصم قبلا در اینجا اقامت گزیده است دشمن بیزهتل بمجاهدین ما عاقل از هر چیز بدون فراول و کشیک و دیده بان استراحت کرده بود . شجاع لشکر بهمام رفته و سایرین نیز کلاه افکنده و کمر گشاده بآن سرعت که از گدوک و زاههای سخت کمرزود عبور کرده بودند حسته و مانده بدون اندیشه از اردوی ما هربك بجای و حایه ای بون شده افتاده بودند بدین سبب درمحل ، میان سواره ما و آنها تصادف روی داد و هر دو طرف بادیستیاچگی بهم شلیك کردند و در رأس اسب از بمجاهدین ما کشته شد .

میرزا محمدخان سرتیپ از غفلت خود شرمیده شده اثر دستي بمجاهدین را از محل خارج کرده اسب کوه که سر کوب ده اسب رسانید سواره حواخوید نیز جمع شده خبر بخان والاشان خود که در حمام بود بردند او بادیستیاچگی از حمام بیرون دویده سواره اسب شد سواره های خود را بسوی کوه برد . جنگ در گروت و تا بمصاعت از شب گذشته ادامه داشت

میرزا محمدخان چون بمپوچه اجازه قتال بداشت خود را بهای کوه کشید در این جنگ سه چهار اسب از بمجاهدین ما کشته شد باندست دشمن افتاد دو نفر از ارامه شب در وسط کوه راه را بله کرده تمسکشان بدست دشمن افتاد و بالینکه هیچ امیدی بحیاتشان بداشتیم خودشان بعد اردو در سلامت مرگشتند ارقشون دشمن چند نفر را کشته و زخمی ذکر میکردند ولی در صحبت آن یقین نیست همان وقت که حادثه شروع شد میرزا محمدخان سرتیپ بمن اطلاع داد بمحس و سیدن خبر مرخامته

خواستم بایست سوار از راه قرق خود را بآنهار رسانم يك هر سنج که طی شد مه غلیظی گرفت و بلندی که مصدق الممالک همراه ما فرستاده بود ما را جوانب کرد. اگر چه خدمات مصدق الممالک و پسرش معاد این چند روزه از این نوع بود ولی من با خیالاتی دور و دراز حکومت نور را برای از گرفته و با او کمک میکردم که او تا ما در خاک نورهستیم از این قبیل مساعدت ها کوتاهی نکند امسوس که از این مرد هیچوجه کمک و فائده ای دیده نشد

ناری وقتی بلدا را جوان کرد سلده برگشتیم و چون بی نهایت از کمی نفرات سرتیب و سپازی خواجوندان نگران بودم ناچار از راه رودخانه مجدداً روانه اوز شدم اگر چه شب بود ولی تا یاسل رفته از حال اردوی خواجوند و جنگ سواران مجاهد تحقیقاتی نمودم معلوم شد که جنگ بعثت فرا رسیدن شب متوقف شده است قدری راحت شده چهار ساعت از شب گذشته سلده برگشتم از طرف میرزا محمدخان هم آدم رسید و وضع و حال را روشن کرد

صبح چون معلوم شد که شجاع لشکر پسر خود را با چربک و جمعیتی که در پول و کجور مانده بودند احضار کرده آمدت و پوششهای شکست خورده و عطف الممالک را سایر جوانین در روز با آنها بیوسته اند و در فکر تهیه کلمی هستند ، فرست دادن خصم را حایز انداسته اولتیماتومی باین معنون بشجاع لشکر فرستادم .

« آقای شجاع لشکر رئیس ایل خواجوند کجور دولت مستند در حق شما نیکی بسیار کرده شما را با استبداد و خودسری پرورش داد شما را از ملک و ملل اهالی کجور متمتع ساخت . شما در خانه های آنها سکنی گزیده روز و شب «ادیت و آزار آنها پرداختید حق شما بود که در ازای آن نعمت کمک شاه مخلوع بشتابید و شتافتید . در بادامک با ما حاکم کرده بوزیمت رفتید . شاه شما هم باشما زوت یکسال

زیلتر از آن میکنند بی آنکه از طرف دولت مشروطه بازخواستی از شما شده باشد
 شاه مخلوع از روسیه آمد شما باز از سر گرفتید و التزام رکاب او را که مبعود و رالدیه
 یافعی و طاقی شناخته شده منقبتش مردم بد شما نمیتوانید شاه را دوباره بتعهد سلطنت
 بنشانید. من در اینست شما نصیحت میکنم. ملاحظه کنید شاه آن روز که تسلیت و تعهد
 و قشون وحشم داشت و با سلطنت روی او بود از جلوی ما گریخت و شاه با حنبی مرد
 حالا که صاحب هیچ چیز نیست فقط بانگشت روسها و مساعدت مخفی آنها چه خاکی
 بر سرش خواهد ریخت آزاد میخواهان همه جا را تصرف کردند و همه چیز در دست
 آنهاست شاه و شما رحمت بجهان بکشید از من بشنوید و تفهنگ دولت را که نزد شماست
 بدهید ما بهمان قیامت کرده راه خود را گرفته میرویم و من ضمانت میکنم که از
 اولیای دولت مشروطه برای شما رقم عفو بگیرم لکن اگر این پیشنهاد را نپذیرفته
 بکار خود ادامه دادید پس از بیست و چهار ساعت با آتش خود سری خواهید سوخت.
 علی دوسالار *

حوائی که باین کفله نوشته شد معلوم میداشت که قصدشان تقابل و دورویی و دروغ
 است و به حیاهای متعصب میشوند که مبارزات کسد بعد از آن اتمام حجت دیگر
 و طیفه ای نداشتیم جز اینکه کار آنها را یکسره کنیم نزدیک صبح وقتی که اردوی ما
 میخواست حرکت کند حجر رسید که توپ ما کزیم و قورشانه آن با بیست نفر سوار و
 توپچی از طرف مسیهو بقرم بیالو رسیده است حرکت از دو راه موقوف کرده حوادث خان
 را با پنجاه سوار معرج و بیالو فرستادم که معوزیت توپ را بدارد و رسانند
 جمعیت جریک خواجواد با عمدات خان پسر حاج لشکر و صاحب جلی نزدیک
 شده و قامه ها را نکلی تصاحب کرده بودند

آقایان ولایتی عوض همراهی و مساعدت ما نند که جزو جمع شده با خواجوادها



جدهای از مجامعین اردوی بری (سازمان)



(21 = 16 21 X 25 201

اتفاق کردند و بنویسند و بواسطه آقا شیخ ابوالقاسم و چند تنی که با کاند نوشتند که « شما گمان میکنید که خواجوندانها تنها هستند ، خیر ، ولایتی ها هم با آنها متفقیم و برای مدافعه آمده هستیم ، و از بکار بردن الفاظ رکبک و عبارات زشت هم پرهیز نکردند ، پهلوانان ولایتی که چو هم بدون اینکه ککمی آنها را گزیده باشد و ارحانه خود حرکت کنند ، دستور داده تعلیمات میسر ستادند و از خواجوندانها حمایت میگردند . ما آنها نوشتیم . » وقتی اردوی برق از تهران حرکت میکرد تعیین میکردیم که با چند گروه وجهه عده باید بچسبیم پس چون در عده دشمن نهاد و قیدی نداریم و محاصره کنیم که با دشمن نامعروف حدال کنیم برای ما تفاوت نمیکند که شما درست باشید یا با دشمن بماند . » بودن عمادالاسلام در اردو خالی از اهمیت نبود ولی چون اصرار داشت که بعثات برود سفارشهای شفاهی ، وی نمودم و پیغامهایی بوسیله از برای میرزا احمد خان اخوی و مسرور بفرم داده روانه تهران کردم

بعد از رسیدن توپها کزیم ، دیگر هیچ مانع و عتصتی برای حرکت و جنگ
 ها نبود

شب در کمال عجله ، نقشه و دستور حرکت خود را سردسته ها دادم قرار شد مستمرالدوله با پنجاه پیاده در بلده برای حفظ به زقورخانه توقف کند و باقی اردو ما توپ پلیومتر از راه درسد بسمت کوه قرق حرکت کرده وقتی دره قرق رسیدند راه قرق را از طرف راست رها کرده بسمت یوشلو بروند و منظر دستور قابوی باشد صبح هنوز هوا درست روشن نشده بود که اردوی ما از بلده خارج شده داخل درند گردید . يك و سنگ یا چیری کمتر از اردوی ما حضور بود که از وسط دره ای عمیق که هیچک از طرفین آن قابل بالارفتن نیست و همه حاضر کوب دارد عبور کند راه کم کم ، دامنه کوهی نرم که از هر سمت امکان بالارفتن از آن هست میسر شد و سرانجام بسمت یوشلو و کوه سفید میرزد . عن شخصاً دوازده تن از همراهان خود از قبیل

گریگور ارمنی و میرزا محمدخان سرتیپ آجودان و میرزا حسین خان و چند تفنگدار
 و جلادار را برداشته برای محافظت و قرارلی اردو از کمینگاهها و سنگرهای طبیعی
 که خواجوهانها قبلمی بنیست تصرف کرده باشند، و چنین گمان میکردم که روزقبل
 آن سرکوبها هم در امتصرف شده اند، از پشت هدرمه بلنده که بطرف کوه سفید میرود
 برآه افتادم و با اینکه این راه تاهز از قدم سر بالا پیش بسیار تند و سهولت است با همراهان
 بالا داند.

من فکر میکردم که بکمین آنها تصادف خواهیم کرد ولی تصور نمیکردم که
 این امر زودی روی دهد هنوز از مقابل محله بلنده رد شده و بیابالی در بند که محل
 عبور اردوی ما بود مشرف نگردیده بودیم، که از تیغه کوه سنگی، که دشمن پشت آن
 کمین کرده بود یکمتر به قریب در دست تیرسوی ما شلیک شد با اینکه حاصله بیش
 از هزار قدم نبود از قدرت خدا حتی یک گلوله با ما و آدم نغورد. همه فوراً خود را
 از اسب بریر انداخته جای مناسبی پیدا کردیم و سنگر گرفتیم و بکمینگاه دشمن
 شروع به تیراندازی کردیم

از همه بدتر جای من بود. هیچ جای پناه نداشتم سید نعمت الله دکنر تنگاسی
 که در جنگ سمنان شربت شهادت نوشید کیف جراحی و تمسک و رندل کوتا مقد که دو
 روز قبل ما داده شده بود، باخلیل خان پسر میرزا ابراهیم خان عون الممالک آمده بهلوی
 من دراز شدند از درد تنگ و رندل کوتاه سید نعمت الله، دشمن کمینگاه ما را درست
 شناخت و معلوم کرد که در کدام نقطه هستیم و دو باره مشغول شلیک شد من نیز به
 نوبه خود مشغول شلیک شدم و سید نعمت الله و خلیل جان دستور دادم هر قدر ممکن
 است سنگ آورده جلوی ما روی هم بگذارند و خود نیز همانطور که دراز کشیده بودم
 چند سنگ بزرگ را جلو کشیدم و با کمک آنان جای ترتیب دادیم و با کلاه، بهمر امان
 و در دست اشاره نمودم که سوی کمینگاه دشمن سخت تیراندازی کنند آنها نیز چون

مرا در خطر دیدند با نهایت سختی شروع بشلیک کردند اگر چه صدای تفنگ ما بدر بندی که اردوی ما در آن بود بخوبی میرسیده باز هم از حسین خان مرای آگاه ساختن آنها بسبب بزرگی راکه همراه داشت محترق نمود از صدای بمب، کوه و دشت تکان خورد و رؤسای اردو از صدای بمب بسرعت حرکت افزودند تا بلکه زودتر خود را از آن دره هولناک نجات داده بمعرفه حاضر شوند

در این موقع من جای بهتری پیدا کرده محل خود را تغییر دادم و از زمین ر بسیار بکمینگاه دشمن حمله بردیم - چراغهای تفنگ دار من، با وارطان از منی خود را بسیار کمین گاه رساندند و بدو نفر خواجوند تصادف بوده هر دو را مایه کشتند و تفنگ در دندل آنها گرفتند این امر ر جرات آنها افزود و منک بسنگ خود را زیر چانه آنها رسانیدند ده دقیقه طول نکشید که این دو میباهد، دو یست آن ارجوانان در پیش حسگان خواجوند را از کمینگاه بدر کرده منهزم و فراری ساختند و سنگرشان را که در کمال آسودگی روز پیش اختیار کرده بودند ادرستشان گرفتند .

علی جنود از من فوراً اسب را بمن رسانید همه سوار شده برای بال مالا حرکت کردیم در همین وقت اردوی ما راه مناسبی پیدا کرده صدای تفنگ کم کم خود را از دره باچاه سنگی خارج ساخته بالای تل رسانید

دشمن که از حرکت اردو شکلی بی اطلاع و غافل بود، وقتی متوجه شد که از طرف یهین و بسار محاصره شده بود گیرا کوس از منی، آوب ما کزیم را از پشت قاطر پائین آورده به آننوه دشمن قراول روت غرضی بعد آما از توپ مسلسل بلند شده روز دشمن وایک شلیک، تازی تراش گردانید بکمرا اروپا قصد هر چریک که از صدای شلیک مقدمه الجیش مشمول پائین آمدن بودند و آنانکه با حوال و ریسمان برای غلات پیش میآمدند بکمتره از صدای مسلسل و شرق و شرق گلوله آتش، رو بهر سمت

نهادند

شجاع لشکر و رحمن قلی خان ارپشت سر، آنها را تشویق و تشجیع بیاین آمدن میکردند و اعاب را با شلاق حاو میرانند که دو مرتبه شلیک مسلسل شروع شد مجاهدین دلیر حاک آمرای ما، سر بالا کاب کشیده بیانصد قدمی آنها رسیدند آه از نهاد حواین بر آمده عاز فرار را بر خود هموار کردند مادر هر نقطه آنها را سر بالا پله به پله دوایندیم تا نقله کوه سفید یعنی کرده یوش لور میدند و از آن سمت سر ازیر شد و درخت و کمر و پرتگاه را بچشم نمیدیدند از نرس تگرگ هر گ که پیوسته از تفنگهای پنج تیر زوسی سرشان سر ازیر میشد با فیر و صجه و الامان، خود را بچسگی رسانیده از نظر ناپدید شدند

در این روز هوا نسته خنک بود و ما از گرما و تشنگی چندان صدمه نکشیدیم. آمدارین همه جا همراه من بود و هر جا آب لازم بود فوراً میداد. مجاهدین در نوشیدن آب کمتر مجادله میکردند. دشنگ مجاهدین کم شده بود فوراً دوار از قاطران قورخان، پائین آورده هر چه لازم بود تا آنها دادند و تعقیب دشمن ادامه یافت

تعداد مقتولین دشمن که به امامان، همان دروغری بود که در ابتدای جنگ از گلوله چراغ اصلی و زارطان کشته شده بودند بقه کشته شدگان ز زخم داران را سکول کشیده از میدان بدر برده بودند. اردوش ما فقط دو تن زخمی داشت که به سو دیاهند. حالاً لازمست عبات تصادف خود را با اشخاصیکه کمن کرده بودند باز گویم

شجاع لشکر در این چند روزه تپیه قشون و چریک میکرد. فراریان یوش از مظهر العمالتک و علی خاں و غیره در اوژ ناین سردار شجاع پیوسته هر چه توانستند از افران چریک حاصر نمودند عبدالله خان، بسر شجاع لشکر از چریک پولی و کریم خان از چریک کجور هر چه داشتند حتی از اهل ولایت بیر بزور یارضا تا آنها که مک داده بودند بچسان و عقیده من جمعیت سوار و پیاده آنها متجاوز از هزار و پانصد تن بود.

عبدالله خان و کریم خان وقتی چریک را بالای گردنه رسانیدند، همانجا اتراق کردند و شجاع لشکر خبر دادند که ما اکنون تابشت محله ملده را بتصرف در آورده منتظر ورود شما هستیم. شجاع لشکر و سوارهایی که از سمت اردوی محمد علی آمده بودند از ارتز حرکت کرده باخوافین پوشی و چریک آنها شانه در بالای قله بقیه پیوستند. یک دسته دوست نوری که همه با تفنگ سه تیر می‌دود مسلح بودند خود را بالای سر ملده که در حقیقت بالای سر اردوی ما بود رساندند و آنجا کمین کردند که صبح پس از رسیدن سوارهای خان شجاع اردوی ما سرریز نمایند. هنوز آنها از محل خود برای حمله اردوی ما حرکت نکرده بودند که ما خود با استقبال آنها قدم بمیدان نهادیم.

این احوال را من محض دریافته بودم از این سبب اردوی خود را هیچ وقت متفرق نمیکردم. پیش قراولان اردوی ما فقط مانند ناله تیررس از اردو دور بودند. من خیال میکردم مصدق الممالک که من حکومت نور را برای او گرفته بودم آدم عجز کار آزموده‌ایست بعد از آنکه او را داخل کار کردم دیدم هیچ کاری از دست این مرد برای ما ساخته نیست. منتظران اوله اقبال برای تسبیح و برکتاری او اصرار داشت ولی من برای سابقه دوستی و خون همسایگی، اعتمادی بحرف‌هایی از نمیکردم. بعد از آنکه فرارهای خود را در راه پوش بسمت کجور رفتند یک دوخته از مستدین پوش برای حرکت ناموی آنها با آتش تیر مجاهدین سوخت.

ما چون وارد ملده شدیم برای صبح اعلام حرکت دادیم. سفیده صبح اردوی بیروزها با انتظام کامل بطرف کجور حرکت کرد و شب در صالحان توقف کردیم. اینجا حسین خاں کره‌نشینان را بدر بار محمدخان ارجزی دهکرا با پانجاه سوار و پیاده از تهران مکمل ما آمدند.

شجاع لشکر و کسان از بود از فراز از بلده دیگر بجان خود نرفتند جمعیت او
 هر يك بستنی فراری شدند و او خود یا بعضی از خوانین پشت محله ایگل ابتدای جنگل
 منظر حرکت فانوی اردو شد. من حسین خان دمکرات را که زمان کردی بلد بود نزد
 شجاع لشکر فرستاده از اوتسنگ و اسلحه دولت را مطالعه نمودم حسین خان در وسط
 جنگل با جان شجاع ملاقات کرده او را مسکوب و متعویر دید و از او مطالبه تمسک نمود
 خان جواب داد: «اسلحه دولت هر چه نزد ما است تسلیم خواهیم کرد اما راجع
 با آنچه در دست ایل است ما قدرت استرداد آنرا نداریم زیرا بی خانمان و شکست خورده
 هستیم و ایل ما از ما نفرت کرده دوری میجویند و در حیطة اقتدار ما نیستند که از آنها
 اسلحه بگیریم آقای سالار هر قسم صلاح میدانند رفتار نماید»

شجاع لشکر ده بازنده قضاة تفنگ سه تیر همانجا بحسین خان تسلیم کرد که به
 اردو بیاورد من اردو را از صالحان کچور حرکت داده وقتی وارد کچور شدم دیدم
 این کچور آن کچوری نیست که من موقع ریاست ایل خود دیده ام که افراد ایل همه
 دم از دلیری و پهلوانی میزدند حال، زن و مرد در جنگها و بیعولهها پنهان شده اموال
 خود را دفن کرده از رفتار و پیشه ای صدای اطفال نودهی خورده و گلو شرده می آید.
 در کچور ما، آقایان ولایتی تاره از سردارهای خود بیرون آمده بدیدن من
 و آقایان رؤسا آمدند و از روی دروغ با راستی، از این پیروزی نمایان سیاسی یزدان را
 بجا می آوردند و مرا تمجید و ترغیب می کردند تفنگ ایل هر چه نزد ایل بود آورده
 ما دادند و خود کریم ونی نیز تسلیم شدند

پس از کچور یکصد مزار اختیار کرده با نوپ ما کریم از راه کشکک و کوه پر
 روانه پول شدیم بعضی در دهن پول، هفت هشت خانه متعلق بیانیان از قبیل شجاع
 لشکر و رحمن قلی خان و بعضی خان و غیره آتش زده شد هیچ کس قدرت یا عیگیری
 نداشت. خوانین از همان شکست بلده دیگر تا در سنگ بیاورده تمام در جنگها و

سراهای گاو و گوسفند و گورهای زغال پناهنده شدند.

جم خاند که محل عبادت مناسله علی‌الطبی‌ها است بهز آتش گروت . گفتند اسباب بسیار که از خوانین در آنجا مدفون بود همه سوخت و ازین روت وقتی که از شمال آتش خانه‌های خواوند سربلک کشیده و از تف آن راه عبور و مرد در مسدود شده بود من بمنزل آقا شیخ ابوالقاسم می‌تهد رفتم شیخ از وحشت میان رنهای حرش پنهان شده بود او را صدا کردم از روی احصار به با اختیار آمد ولی نه مثل آدم زنده .

من با انوعی رفتار کردم که وحشت از او زدوده شد قدری که بخود آمد
گفتم: «جناب شیخ قانون ایلیت و هم ولایتی گری این بود که شما بجا آوردید و در موقعی که می‌بینید خداوند می‌خواهد روح ظلم از اهالی فلام کرده سماید گول خواوند ها خورده با آنها موافقت می‌سایند به‌مراهی آنها با ولیای اردوی ما کاغذ شدید آهیز می‌وسیده» جواب گفت: «مجبور بودم»

اگرچه گمان نمی‌کردم با آن اندازه‌ها مجبور بوده باشد مه‌دا عذرش را پذیرفتم و خدا حافظی کرده برخاستم خانه‌های از ظلم آن‌ها شده خوانین، از آه دل بیچارگان زبانه میزد و زبان حال می‌گفت ایست عاقبت ظلم سکید که آتش قبر الهی گرفتار خواهید شد!

دیگر ما این ما آنچه امری نداشت اردو را برداشته بکوه پر و فردای آنروز سگچور بر گشتم و چون پیوسته از تهران تا کید می‌کردند که بقایه مقصود حرکت کنیم اردو را بسمت سرادین کلا، کنار دریا حرکت داده توپ ما کزیم و توپچی و عده‌ای را که همراه توپ آمده بودند بر حسب احضار یفرم، روانه تهران کردم و خود از کجور به کالج آمده، از آن سختی گروت و تا کالج سر ما بازید

ما خود آنکه همواره از مصدق الممالک و پسرش بدگمان بودم پسرش را همراه

بکالنج آورده میان او و طايفه کيچ کسه دشمن بود التيام دادم رؤسای آنها در دینکوه
پیش پسر مصدق آمده تعذیب خدمت کردند و او را بمن بمیان بند آورده آنجا همراهانش
همه مانده چپاول مردم اقدام نمودند .

وقتی به سولده رسیدم دیدم . «تصیرالدوله و اقتدار السلطان» این بتحریرک آن
با آن بتحریرک این ، وضع اردو را تغییر داده اتحاد را تبدیل نموده بندی نموده و
گریگور ارمنی را که رئیس بیست نفر بود با خود متحد کرده اند . محقق بود که همه
این اقدامات برای چپاول بود

خلاصه ارسال شده به محمود آباد و از آنجا «آمل رسیدیم در آمل بواسطه
مازندگی یک روز ماندیم اینجا اقتدار السلطان و گریگور بنای مخالفت گذارده صبح
زود بدون اطلاع ما به اوجی آباد منزل امیر مکرم لاریجانی ، مستند معروف رفته
پسر امیر مکرم را گرفته بفرق روس را که بالای خانه اش بود پائین آورده یکی دو نفر
از آدمهای او را کشید و اسب و نمک و پول از او گرفته برگشتند شب نیز از همراهی من
سازدوشی متعذر شدند

اهمیت «ارمروش» بیش از آمل بود زیرا در بارمروش ممکن بود برای حمل آذوقه
اردوی محمد علی میرزا ، جماعتی از سوادکوهی ها با سم ساحلو و قراولی یا حفظ شهر
مانده باشد این سستی از طرف اقتدار السلطان در همراه ساختن گریگور در متصرف الدوله
باحود برای این بود که از همه ما این حرکت نکند . آملان فکر کردند که من بدون
آنها نمیتوانم بارمروش را بگیرم

پس بعد از اقتدار السلطان رفته پس از مختصر صحبت با او گفتم «تو که هیچوقت
هیچ کس نتوهای قطعاً تصور کرده ای که فتوحات من اثر وجود چند نفر ارمنی است
گفتی آنها را فرستاده با خود یکی میکنم و آنها برای من حاکم میکنند و اسمعی پیدا
خواهم کرد و مرازهای دولت آلود خود را حیران خواهم نمود آقای من ، شما در دعوی

بادامك و فندك شاه ز محاصره شهر همه جا حضور داشتند، كه با خزيده بوديد ۱۹ ديروز
در ملده چرا دور خانه خود را حديق حفر كرديد؛ مگر چه كسي شما را محاصره كرده
بود؛ در هر حال اين نكرات از مني شما از راسي نادان نشاء الله متوحاشي كه بعد از اين
در روزنامه ها درج ميشود بنام نامي شما شناخته شود.

اين را گفته ام نزول منتصر الدوله بيرون آمده بدون آنكه تغييرى در نيت و عزم
خود بدهم سوارهاي نام آور خود را كه ده پانزده نفر پيش بودند برداشته پنج ساعت
از شب گذشته بطريق اينها از سمت مارفروش رهسپار شدم

وقتي ميرزا غلامخان قنويه را فهميد با سواران خود هر كس كه در ميرزا حسين خان
دعوت كرات با نكرات خود متعاقب او روانه گرديد مطلب را به اقتدار السلطان
اطلاع دادند ما مواعي كد در بار فروش پياده شديم تا استراحت كنيم ديديم اقتدار السلطان
و گريگور با نفس هاي مريده و رنگهاي پريده خود را ببار فروش رسانيدند

در اينجا نير براي شركت روز بعد متعذر شدند كه اسبهاي منخسته و زخمى
هستند و ناچاريم براي بعل سندی وساير چيزها يك روز در بار فروش اقامت كنيم

من مي دانستم با آن خسري كه از اردوي طهران راجع بگرفتار شدن سردار
ارشد رسیده اردوي محمد علي ميرزا منتهزم خواهد شد و او با حيرت رسيدن اردوي ما
ديگر قالب دريك واقامت نخواهد داشت و شايد هم تا آنوقت دراز كرده باشد و حال اگر
عجله كنيم مشاهير مخلوع خواهيم رسيد ولي آقا يائي كه اختلافي آغاز كردند بگذاشتند
كه مادر كار خود كاملا موفق شويم و همين در گامگوي مناسب شد كه محمد علي ميرزا
فراز كرد و از چرك ما بند روت روز بعد خبر رسيد كه او از راه شاه كپاه بصحرای
تر كمن بازگشت

كشته شدن رشيد السلطان سردار ارشد و تفرقه اردوي بزرگي هر كس از تر اكه
واستراي ندي وغيره كه در امامزاده جعفر و رامين همراه سردار ارشد بود و جمله اردوي

بختیاری و عیال و عیالهای بالای گدوگ سواد کوه و کشته شدن چند تن از سران لشکر شاه مخاوع و بالاخره عملیات اردوی سریع السیر ما که معروف به اردوی یوق شده بود و رسیدن ما به آمل و فرار سردار لاریجانی و عظام الملك عبدالملکی از سنگر امامزاده هاشم و پله نمودن سنگر، همه باعث رعب محمد علی میرزا و نزدیکان او گردید و چون دیدند که برودی محاصره خواهد افتاد بواسطه نداشتن آذوقه و عیال با مجبور تسلیم شده با اسکی ارقحط و عیال ازین خواهند رفت؛ فرار را برقرار ترجیح داده از تنگه سرکلای کلا سرزیر و در بیرون محله علی آباد در دهی بنام قلچال غذا خورده بسمت قره تپه و شاه کیله حرکت کردند و شاه مخلوع بسرعت خود را بکشتن رسانید.

من بعد از رسیدن این خبر تلگرافها را ارسال کردم. سواد تلگراف محمد علی - میرزا و شعاع السلطنه و اتباع او که بهم معاویه کرده بودند آنجا بدست آمد. همراهی های دولت روس با روسها برای برگرداندن محمد علی بیابخت و دشمنی آشکار قونسول استرآباد و آگند شیطان صفت، آفروروش با ملت ایران، در آن تلگرافها دیده میشد.

در آنجا تلگرافاتی بود که مرا جدیدین بار کشته بازخمدار اردوی محمد علی - میرزا تحویل داده بودند در صورتیکه همه جا فتح و پیروزی مابود و خود نیز سالم بودم از تلگرافات سردار ارشد معلوم بود که مردمی باشاهستان، شجاع و عاقل بود و اگر چهار ساعت دیگر زنده مانده بود بدست مردم کشته نمیشد و مرده فتح تهران را به ارباب خود محمد علی میرزا میداد چون تالماهزاده جعفر در خاک و در امین پیشروی کرده بود.

ماری از بار فروش چند سوار برای گرفتاری حبیب الله میرزای تلگرافچی، از مستبدین معروف و شیخ غلامعلی مجتهد رئیس انجمن اسلامی در موقع دایر بودن

انجمن حقیقت‌دو سازی و اشجع‌الملک و علی‌اکبر خان بیخ‌کش فرستاده شد و خود را
اردو، صبح روز بعد حرکت کرده سه ساعته از بازار فروش بساری رفتیم.

خبیر قتل‌علی‌اکبر خان بیخ‌کش و گرفتاری حاج میرزا حبیب‌الله و شیخ غلام‌علی
در باغ آقا سید حسین که منزل کرده بودم بمن رسید.

تفصیل امر این است که فرستاده گان من زحانی وارد ساری شدند که پسر حاجی -
علی‌اکبر خان بیخ‌کش از اردوی مرادی محمد علی میرزا پنجاه خود رسید میرزا -
خلیل خان کجوری که یکی از همراهان مأمور من بود بواسطه عرضی که با حاج علی‌اکبر
خان بیخ‌کش و پسرش داشت خانه آنها را محاصره کرد در این گیرودار، حاج علی‌اکبر خان
مقتول گردید و خانه اش منهدم شد و احتشام نظام پسرش، منزل ابراهیم سلطان پسر
عموی من متحصن گشت. عصر روز ورود ما، شیخ غلام‌علی و حاج میرزا حبیب‌الله برای
همکاری مستقیم که با ملتدین کرده بودند تیران شدند.

اشجع‌الملک دستگیر نشد ولی افتاده خانه اش مومیله گریگور از منی و میرزا -
غفار خان بعزت روت و گریگور و منتصر الدوله در این کار، مقصود خود رسیدند. من
دیگر ماندن در ساری را جایز ندانستم. تلگرافات لارم بمقامات عالیة تهران مضایقه
کرده ورود خود را ساری و مراد محمد علی میرزا را دوروز قبل از ورود خود با آنها
اطلاع دادم و اجازه حرکت خواستم در حوالی تلگرافات تبریک از مقامات مذکور
و سردار یغرم جان رسید و اردوی ما را برای جلوگیری از سالار الدوله بشهران احضار
کردند.

دو سه روز ما تمام سردار محمی و معین همایون بختیاری رسیدند و ما سمت
تهران حرکت کردیم سردار محمی مایل بود مرا برای حکومت مازندران نگاهدارد
و خود برای قلع و قمع محمد علی میرزا با مستراناد برود. ارفقول خواهشی او عند
خواسته گفتم سمر اردبیل و حرکت گیلابیان و عید السلطان را هنوز در اموش سکر تمام

بعلاوه من از طرف دولت هنوز رئیس نظمیة تهران هستم و این مسافرت بطور موثقت
بوده است

موقع حرکت از ساری، میرزاغفارخان و منتصرالدوله و گریگور تقریباً چهارصد
باز غارتی ما خود داشتند و من مجبور بودم ساکت باشم و حلالهم قلم خود را نگاه
میدارم و از ذکر معایب همراهانم خودداری میکنم و عیب و عار عملشان را بخودشان
و امیگذارم

حرکات آنها سبب شد که ترك مباحثات گفته دیگر هیچگونه خود را موظف
بمعادرت آنها نیستم. خلاصه غارت و چپاول آنها که خود را طرفدار رنجبر میشمرند
تقدیری بود که مقام اذکروش شرم دارد و ای از مسانک و فرقه تشکیل دادن این راهی در
ایران، حقیقتاً آیا باید منتظر بود که از این راه و باین کارهای پر معسده ترقیاتی برای
ما دست دهد؟

ننگرافات وزراء برای حرکت معین همایون و اردوی بختیاری دعوت آنها
سمت تهران رسید و آنها بعد از مراجعت کردند ظاهرآ آنها نیز از طرف رؤسای
خود برای حاك ناسالارالدوله دعوت شده و برآ امیر معظم بختیاری از سالارالدوله
شکست بردگسی خود دیده بود و عده ای از قشون بختیاری در آن حاك کشته
شده بودند

سردار محمی مرتکب خط بردگی شد که دو اردوی ترك، پستی اردوی بختیاری
و اردوی رقی را از خود دریغ کنید او میبایست بر شکای بود برای دفع مشکلات، یکی
از این دو اردوی حاك آورد را برای رفتن واستراماد و دفع ترکس ها و اتناح محمد
علی میرزا با خود نگاهداره، ایسکارا، نکرد و شکایت آغاز نمود و خاطر جمعی را از
خود آزد و از هواخواهان محمد علی میرزا در سدر حر کشید آنچه کشید و آن
شکست پاتیک ایران بود

بازی اردوی ما خدمت خود را انجام داد و با کمال اہمیت ازسازی بطرف تہران بازگشت نمود در نزدیکی تہران، در سرخ حصار نہا از خوردہ خبر ورود خود را برای سردار یفرم فرستادیم معلوم شد از و سردار بہادر در روز است برای جلو گیری از سالار الدولہ از تہران خارج شدہ بہ سمت ساوہ و زرند رفتہ اند پس اردو را سا فر و ہر روزی وارد تہران کردیم و در نظمیہ فرود آمدہ لیمونادی صرف کردیم سپس اردو را ساع بہجت آباد رسانیدہ بازگشتیم .

تفصیل شکست محمد علی شاہ در ہیر و زکوه و شکست سردار ار شد در درامین در سرخ حصار ہملا سید .

شہر تہران با وضع بدی ادارہ میشد باعمدہٴ بیروزی ہای مجاہدین و مشروطہ خواہان ، مردم بیم از ورود سالار الدولہ داشتند دور شہر بتوسط کماندہ بالمازسون سیم کشی شدہ و ہمہ جا توپ نصب کردہ بودند و توپچیان مشغول کشیدن و نصب کردن توپ بسر دروازہ ہا بودند و جمعی بہ تعمیر خندق ہا اشتغال داشتند .

من صبح بہت زرات رفتہ بوزارت داخلہ ابراد کردم کہ سیم بدی و حرمت خندق و خاک رہر چہ مصری دارد ؟ اگر سالار الدولہ بہ پشت دروازہٴ تہران برسد چگونہ سیم بدی از ورود از جلو گیری خواہد کرد ؟ باید از راہ دیگر چارہ خوبی و جلو گیری کرد . نظم شہر نکلی بہمدہٴ نظمیہ قرار گرفت و مقرر شد کہ رئیس نظامیہ در صورت لزوم از امر مجاہد بختاری کمک بخواہد .

از وزارت داخلہ نظمیہ آمدم و آقایان رڈسای شعرات ندیدن من آمدہ تبریک گفتند دستور دادم کہ زائد از ما ہا دیلیس مواو مسلح در شہر روز و شب مراقبت کنند و حا کریر ہا فقط بتوسط کماندہ بالمازسون ادارہ شود .

در ہمین موقع خبر فتح سردار ہای رشید بختاری و یفرم و فرار سالار الدولہ و ہمراہانش از باغ شاہ ساوہ بہ سمت ہمدان و از آنجا مکرمانشاہ و کردستان رسید .

اردوی میباهد و بختیاری، آنها را تا آمدن تعقیب کردند. در همدان امیر مقنم خانة
مستبد بزرگ را پناہ کرد. بین سران بختیاری و فرم بهم نخورد و فرم با اصرار از هیتت
دورا و نیابت سلطنت اجبار گرفت که بتهران مراجعت کند. در بازگشت پایتخت، استقبال
شایانی از این سردار رشید بعمل آمد و بختیاری ها برای اتمام کار سالارالدوله
در غرب ماندند

پایان

فہرست اعلام

حرف آ - الف

- آمرام ارمی اصفہانی ۹۵ ۹۶
 آدرنا بھان ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۱۱۶
 آقانا لاکھان [مردار مخم] ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۶۰
 آمل ۲۹ ۱۱۲ ۱۳۲ ۱۳۴
 ابراہیم خان (میرزا) ۷۸
 ابراہیم کرگ ۷۹
 ابراہیم (آخوندان) ۵۱
 ابراہیم سلطان [صیغہ السلطان] ۴۰ ۴۳ ۱۲۵
 ابراہیم (ساجی) ۴۵
 ابراہیم خان یاور سوار
 ابراہیم خان ہون السمالک ۱۲۶
 ابو الفتح خان
 ابوالقاسم خان (میرزا) ۷۰ ۷۱ ۷۶ ۷۷ ۷۹
 ابوالقاسم خان کدیور سری ۸۵ ۹۶ ۹۷ ۱۰۶
 ابوالقاسم مجتہد (شیخ) ۱۳۴ ۱۳۵
 ابھر ۱۱۰
 احتشام نظام ۱۳۵
 احمد آباد ۸۴ ۹۱ ۹۲ ۹۸ ۱۰۱
 احمد میرزا (سلطان) ۱۰۸
 اردبیل ۱۰۹ ۱۳۵
 اردوی برق ۱۲۵ ۱۳۴ ۱۳۵
 اردوی ہتھیاری ۱۳۶
 اروپ

- ارضی ۱۳۲ ۱۳۳
 استراناد ۳۴ ۳۵ ۱۱۱ ۱۱۵ ۱۳۴
 اسدائے جان ۷۸ ۸۲ ۱۰۲
 اسمعیل آماد ۶۶
 اسمعیل جان سواد کوهی ۴۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۳۵
 اشجع الملک ۱۳۵
 اشکور ۴۸
 اصعبان ۸۰ ۸۱
 افویہ ۱۱۶ ۱۱۷
 اقبال الدولہ ۸۰
 اقبال السلطہ ماکوئی ۴۷
 اقتدار السلطان ۵۰ ۵۲ ۵۳ ۱۱۴ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۲۱ ۱۳۲ ۱۳۳
 اقتدار السلطہ ۴۸ ۵۳ ۵۵
 الموت ۶۹
 اللہ یار خان ۵۰ ۱۰۰
 امامزادہ جعفر [ورامین] ۱۳۳ ۱۳۴
 امامزادہ ماشم ۱۱۲ ۱۳۴
 امیر بہادر ۴۵ ۸۰
 امیر مجاہد، حنیاری ۱۳۷
 امیر مصدق ۱۱۴
 امیر مظہر ۱۱۴
 امیر مجسم ۶۹ ۱۰۰ ۱۰۸ ۱۳۶ ۱۳۸
 امیر مکرم ۵۲ ۱۱۱ ۱۳۲
 اسوہ ۶۵ ۶۶
 انتظام الدولہ ۱۱۵ ۱۱۹ ۱۲۱
 اخصی اسلامی ۳۰ ۳۱ ۱۳۴
 اخصی حقیقت ۱۳۵
 اور ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۹

اوجی آباد ۱۳۲
 ایران ۴۸ ۱۱۴ ۱۳۶
 ایل خواجهوند ۱۲۳
 اینگل ۱۳۰

حرف ب

بادکوبه ۵۶
 بادامک ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۴ ۱۲۳ ۱۳۳
 بارفروش ۳۸ ۳۹ ۱۱۲ ۱۱۷ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵
 باسنج ۴۳ ۴۴ ۴۷
 باغ سردار منصور ۵۳
 باغشاه (ساری) ۲۹ ۳۱
 باغشاه ساوه ۱۳۷
 باغ صاحب دیوان ۴۷ ۴۴ ۴۵
 باغ مدیریة ۵۵ ۵۸
 باقرجان ۳۷ ۳۸ ۴۴ ۴۵ ۴۹
 بالا بالا ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۶
 بصیاری ۸۰ ۸۱ ۸۴ ۹۳ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۳۴
 بلده ۳۹ ۱۱۸ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۹ ۱۳۳
 بندر حر ۱۳۶
 بهارستان ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷
 بهجت آباد ۱۰۵ ۱۱۴ ۱۳۷

حرف پ

پانویار ۶۴ ۶۶ ۶۸
 پارلمان ۳۲ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۸
 پانویف ۵۹

پطرس ارمسی ۶۴ ۶۸
 یول ۱۲۲
 بولی ۱۲۸

حرف ت

تبریز ۳۱ ۳۸ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۵۱ ۵۶ ۷۹ ۱۰۹
 ترکیس ۱۳۶
 تالیس ۵۶
 تہنگ ورمدل ۱۲۵
 تقی زادہ ۵۶ ۷۹
 تھی (شیخ) ۱۰۳
 تکیہ داش ۴۲

تنگاہیں ۴۵ ۴۶ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۴ ۷۱ ۸۰ ۱۱۳ ۱۱۷
 توپ ما کریم ۱۲۵
 توپ پلیہتر ۱۲۵

تہران ۲۹ ۳۱ ۳۲ ۳۴ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۹
 ۵۲ ۵۳ ۶۵ ۶۶ ۷۰ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۹۰ ۹۳ ۱۰۱
 ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۱۰ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۲۱ ۱۲۵ ۱۲۹ ۱۳۱
 ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵

حرف ح

حسرت رودبار (تنگاہیں) ۴۸
 حمہ ماہ ۱۳۱

حرف چ

چالک رودبار ۴۸ ۴۹ ۵۰
 چراغعلی ۱۲۷ ۱۲۸
 چشمہ علی ۴۹
 چنگسی (ایل) ۶۱

حرف ح

- حاجی آغا ۴۷ (اسم معجل)
 حاجی نانا ۶۹۱۰ ۲۰ ۷۵ ۷۷
 حاجی میر بیچ ۶۵ ۷۷ ۸۲ ۸۵
 حاجی وکیل ۵۱
 حبیب اللہ میرزای تلیکراچی ۱۳۴ ۱۳۵
 حزبہ دمکرات ۱۲۹
 حس آباد ۸۴ ۹۱ ۹۲ ۹۸
 حس (میرزا) ۳۸ ۸۵ ۸۸
 حس جان کورد ۳۲
 حسین آغا ۷۴
 حسین خان (میرزا) ۱۲۶ ۱۲۷
 حسین (آفاسید) ۲۹ ۳۱ ۳۴ ۳۵ ۱۳۵
 حسین خان کسمائی (میرزا) ۵۵ ۵۷
 خان دموکرات ۱۳۰ ۱۳۳
 حسین خان کرمانشاہی ۱۲۹
 حصارک ۸۲ ۸۳

حرف خ

- خراسان ۳۱
 خردان ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹
 خرم آباد ۴۸ ۵۰
 خلعت پوشان ۴۴
 خلیل خان کھوری (میرزا) ۱۲۶ ۱۳۵
 خواجوند ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۸ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲
 ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۹ ۱۳۱
 خواجوند عبدالملکی ۱۱۱

حرف د

دامغان ۱۱۱
 دروازه شیران ۱۰۵
 درویش خان ۱۰۷
 دوشان تپه ۱۰۶ ۱۰۷
 دولاب ۱۰۶ ۱۰۷
 دوه چی ۴۷
 ده مویز ۹۸ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳
 دینکوه ۱۳۲
 دیوسالار (احمد) ۱۰۵ ۱۱۰ ۱۲۵
 دیوسالار (علی) ۱۲۴

حرف ر

رحیم خان چلیبیان لو ۳۸ ۴۷ ۱۰۸
 رحیم خان منجیلی ۶۱
 رحمن قلی خان ۱۲۸ ۱۳۰
 رستم آباد رودبار ۵۹
 رشید ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۶۰ ۶۲ ۶۳ ۶۴
 رشوند ۶۹
 رشید السلطان ۱۳۳
 آقارصای مهتهد (حاجی) ۵۵
 رودبار الموت ۶۹
 رودبار قروین ۴۸ ۶۰ ۷۰ ۸۰
 روسیه ۱۲۴ ۱۳۲
 روماسکی ۸۱

حرف ر

روکان ۹۱ ۹۲
 روگنده
 زره ۱۳۷
 زیاران ۸۱

حرف سین

- ساری ۲۹ ۳۲ ۳۲ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۱۰۵ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷
 ساشای گرجی ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۸
 سالارخانج ۱۰۸ ۱۱۸ ۱۳۰
 سالارالدوله ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۳۵ ۱۳۸
 سامندالدوله ۱۱۶
 ساوه ۷۹ ۱۳۷
 سپهدار ۳۵ ۴۱ ۴۲ ۴۴ ۴۵ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴
 ۵۷ ۶۸ ۷۰ ۷۹ ۸۰ ۸۲ ۸۳ ۸۸ ۹۰ ۹۲ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۱۰۱
 ۱۰۳ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۱ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶
 سیمسالار ۱۰۱ ۱۰۸ ۱۱۰ ۱۱۱
 ستارخان ۳۷ ۳۸ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۹ ۵۱
 سرادین کلا ۱۱۲ ۱۳۱
 سرتیپ‌های [مؤلف کتاب] ۸۲
 سرچم ۴۳
 سرخ حصار ۱۳۶
 سردار ارشد ۴۷ ۱۳۳ ۱۳۷
 سردار اسعد ۹۵ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۸ ۱۰۹
 سردار بهادر ۱۰۸ ۱۳۷
 سردار دلاریعیانی ۱۲۰ ۱۳۴
 سردار مصعبی [امیرالسلطان] ۱۱۱ ۱۳۵ ۱۳۶
 سردار مهاباد ۵۷
 سرکلای کلا ۱۱۳ ۱۳۴
 سرکچی گرجی ۶۳
 سعیدآباد ۶۹ ۷۰ ۱۰۱ ۱۰۳
 سعید منصور ۳۷
 سفارت روس ۱۰۸
 سفارت عثمانی ۱۱۱
 سعیدآب ۱۱۲ ۱۱۸ ۱۲۱
 سینان ۱۱۱ ۱۲۶

سجای ۴۱
 سواد کوه ۱۱۱
 سواد کوهی ۱۳۲
 سواده ۱۳۲
 سیمالدوله (حاج) ۱۰۹
 سیلاحوری ۱۰۶ ۱۰۷

حرف ش

شاه آباد ۴۰ ۸۳ ۸۴ ۸۷ ۹۰ ۹۱ ۹۳ ۹۴
 شاهزاده حسن ۱۰۳
 شاه کیله ۱۳۳ ۱۳۴
 شاه (محمدمعنی) ۱۰۸ ۱۱۱ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۲۴
 شاه مطوع [محمدمعنی] ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۳۴
 شاهسون ایلمانو ۴۲ ۴۳ ۶۴
 شاهسون ایلمانو ۶۹ ۱۰۳
 شجاع لشکر ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴
 شجاع لشکر حلجالی ۵۰ ۵۱ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰
 شجاع نظام مریدی ۴۷
 شجاع السلطنه ۱۱۱ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۳۴
 شهریار ۹۰ ۹۸
 شهسوار ۵۲
 شهسیرزاد ۳۵
 شیخ الاسلام ۷۰ ۷۷

حرف ص

صادق تهریزی (مشهدی) ۹۴
 صالحان ۱۲۹ ۱۳۰
 صحرائ ترکمن ۱۳۳

صدر العلماء ٣٣

صباري ٣٨

صمدخان شجاع الدوله ٤٩

صمصام السلطنه ١١١

صميع حضرت ٨٠

صوفيان ٤٧

حرف ط

طايمه كيج ١٣٢

حرف ظ

طهر الدوله ٦٩ ٧٠ ٧٢

حرف ع

عاصم الملك ديجاني ٥٩ ٦١ ١٠٣

عبدل آناد ٨١

عبدالحسين خان پسر حاجي و وكيل ٥١

عبدالله خان ١١٧ ١١٨ ١١٩ ١٢٠ ٢٤

عبدالله خان پسر شجاع لشكر ١٢٨ ١٢٩

عبدالحميد (سيد) ٤٩

عبدالرحيم حلجالي (آقاميد) ٦٥

عبدالكريم (ميرزا) ٣٧

عتبات ١١٧ ١٢٥

عرب السلطان ١٠٥ ١٠٦

عرا الملك ٥٨

عصدا الملك ١٠٨ ١٢٠

عظام الملك عبد الملك

علي آناد ٣٧ ١١٢ ١١٣ ١٢٤

- علی اللمبی ۱۳۰
 علی اکبر خان بیچ کشی ۱۳۵
 علی تهریزی (سید) ۵۵
 علی جلودار ۱۳۷
 علی جان ۳۷
 علی جان ۱۲۸
 علی جان سر تیب (مؤلف کتاب) ۵۱ ۱۱۶ ۱۱۸
 علی شاه عوض ۹۰
 علیقلی جان بختیاری سردار اسعد (حاج) ۸۰ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۵
 ۹۶ ۹۷ ۹۸
 علی کلاوستانی معاهد ۷۵
 علی محمد جان [خواهرزاده تقی زاده] ۵۶ ۷۸ ۸۶
 علی (میرزا) ۸۸
 علی مرادی (میرزا) ۹۴
 عبدالاسلام ۱۱۶ ۱۲۵
 عبدالسلطان ۵۸ ۶۱ ۶۵ ۶۶ ۸۵ ۸۶ ۱۰۰ ۱۰۴ ۱۳۵
 عون المالک ۱۲۶
 عون الدوله ۴۱ ۴۴ ۴۵ ۴۷ ۴۹ ۱۱۰

حرف غ

- غارحان قزوینی (میرزا) ۱۱۴ ۱۳۲ ۱۳۵ ۱۳۶
 علامه حسین (شیخ) ۳۱ ۳۳ ۳۴
 علامه حسین ۷۹ ۷۸
 علامه علی معتمد (شیخ) ۱۳۴ ۱۳۵
 عیادت نظام ۶۴ ۶۹
 عیادتوند ۶۹

حرف ف

فتح الله آجودان (میرزا) ۵۵

فتح الله خان (میرزا) ۵۱

فتحیم (دکتر) ۳۵

فرمانبرما ۱۱۰

فضل الله (شیخ) ۷۱ ۸۰

فیروز بهرام ۹۱ ۹۷

فیروز کوه ۱۳۷

فیروز ۱۰۲ ۱۰۷

حرف ق

قاسم آباد ۹۰ ۹۱ ۹۶ ۹۷

قال جمال ۱۳۴

قراچه دای ۱۰۹

قرق (کوه) ۱۲۱ ۱۲۳ ۱۲۵

قروه ۹۷

قره تپه ۹۰ ۹۱ ۹۷ ۱۰۱

قره تپه (مازندران) ۱۳۴

قراق ۸۴

قراق حاه ۱۰۶

قرق اورن ۶۱

قرویں ۴۰ ۴۱ ۴۸ ۴۹ ۶۱ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۹ ۷۰ ۷۸ ۸۰

۸۱ ۹۱ ۱۰۸ ۱۱۳ ۱۱۵ ۱۱۷

قتلاق ۸۱

قصر قاجار ۱۰۶

قلعه امام محمد ۸۳ ۸۹

قلعه اردبیل ۱۰۸

قلعه سلیمان خان ۱۰۵

قلعه محمدالدوله ۸۴ ۸۵ ۸۷

قم ۸۱ ۸۴ ۹۰

قوچان ۴۹

قدشاه ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۸ ۱۲۳

حرف ك

كاروانسرای امین الصرب ۵۳ ۵۴

حرف گ

گهین ۴۳

گدوك ۶۵ ۱۲۲

گدوك امامچشم ۱۱۷

گدوك امامزاده ماشم ۱۱۶ ۱۲۰

گدوك سوادكوه ۱۳۴

گریشخان ارمی ۸۶

گریگور ۱۲۶ ۱۴۲ ۱۳۳ ۱۳۵ ۱۳۶

گلستان ارمی ۷۷

گلدومك ۱۱۴

گیراگوس ارمی ۱۲۷

گیلان ۵۲ ۵۶ ۵۷

حرف ل

لاریجان ۱۱۸

لاریجانی (سوار) ۱۲۰

لسان قرویبی ۸۵

لسکا ۱۱۳

لیاحوف ۸۴ ۸۷

حرف م

ماریدران ۳۴ ۵۱ ۵۲ ۱۳۵

- مجله ۱۲۴
 مجال ثلاث ۴۰
 مرجع ۱۲۴
 مجله دو مجلدی ۴۷
 مصحف باقر نادر کونه ای ۷۴
 مصحف شاهان (میرزا) ۵۱
 مصحف شاهان سرآب ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵
 مصحف شاهان ۴۰ ۴۹ ۵۳ ۵۹ ۸۰ ۸۷ ۱۳۷
 مصحف علی میرزا ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵
 مصحف شاهان ۵۱
 مصحف آیات ۱۳۲
 مصحف شیخ (شیخ) ۱۰۳
 مصحف السلطنه ۹۱
 مصحف جمعه بهران ۴۴ ۴۵
 مسجد سپهسالار ۱۰۶ ۱۰۹
 مسجد خان کاکاوند ۶۹ ۷۰ ۷۳ ۷۵
 مشهور سر [نابلس] ۳۹
 مصنف الممالک ۳۹ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۲۰ ۱۲۲ ۱۲۹
 ۱۳۱ ۱۳۲
 مصنف الممالک ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۲۸
 مصنف الممالک ۱۱۵
 مصنف السلطان سردار محبی ۵۱ ۵۲ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰
 ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۵ ۶۶ ۶۸ ۷۰ ۷۱ ۷۶ ۸۱ ۸۵ ۸۸ ۹۳
 مصنف اصطبل ۱۱۵ ۱۱۸
 مصنف همایون بهتیار ۱۰۸ ۱۳۵ ۱۳۶
 ملا عرباغلی ۱۰۹
 مدیر ۱۰۹
 مصنف السلطان ۸۶ ۱۱۸

منتصرا السلطان ۱۱۶
 منتصرا الدوا ۴۴ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۶۵ ۶۶ ۶۸ ۷۵ ۷۷ ۸۱ ۸۲ ۱۰۰
 ۱۳۶ ۱۳۵ ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۲۹ ۱۲۵ ۱۲۱ ۱۱۴ ۱۰۲ ۱۰۹
 موسی خان میر پنج (حاجی میرزا) ۶۵
 میانیج ۴۱ ۴۲
 میر حاتم ۳۸

حرف ن

ناصر جان پسر عیاش نظام ۶۰ ۶۱ ۶۳ ۶۴
 ناصر الاسلام ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۷
 ناصر الملک ۱۱۰ ۱۱۲ ۱۱۴
 ناطم الایاله ۱۲۱
 نایب السلطنه ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴
 نایب القصر ۷۹
 نسی ۱۳۰
 نشا ۱۱۳
 نصر الله خان زاگروندی ۱۱۸
 نظام السلطان ۳۲ ۱۰۷
 سمات الله (دکتر تنکابنی) ۱۲۶
 سمین ۶۴ ۶۵
 نور ۳۸ ۱۱۲ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۲۱ ۱۲۹
 نیکوبه (نکی) ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱
 نهاره ۱۰۹
 حرف و
 وارطان ۱۲۷ ۱۲۸
 والیکوف گرجی ۶۵

ورامین ۱۳۷

حرف ه

هاشم (یربند) ۹۴

هایک ارسبی ۶۶

هر دورود ۳۹

هرار ۳۹

همدان ۱۳۸ ۱۳۷ ۷۱ ۷۰

حرف ی

یاره بستان ۱۲۹

یاسل ۱۲۰ ۱۲۳

یامت آباد ۹۱

یالماسن (کندل) ۱۳۷

یالرود (بالو) ۱۱۸ ۱۲۴ ۳۹

یحیی جان ۱۳۰

یعقوب شیرازی (سید) ۵۰

یصرم ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۵۸ ۵۷

۹۱ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴

۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۵ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۸ ۹۷ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲

۱۳۸ ۱۳۴ ۱۳۱ ۱۲۵ ۱۲۴ ۱۱۴ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰

یسکی امام ۸۸ ۸۲ ۸۱ ۷۸

یوسف آاد ۱۰۵

یوش ۱۲۵ ۱۲۱ ۹۲۰ ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۶

یوشالو ۱۲۸ ۱۲۱

یوشی ۱۲۹

یویان

فهرست

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۶	سر قیسی	۱۹	سر قیسی
۷	۱۳۲۵	۱۴	۱۳۳۵
۹	علی القاتین	۲۰	علی القاتین
۱۰	شوال انکرم	۱۵	شوال انکرم
۱۱	بهر مدهی	۱۲	بهر مدهی
۱۱	لشکری	۱۲	لشکری
۱۲	لشکر	۴	لشکر
۱۴	ژاندارمری	۱۹	ژاندارمری
۱۵	بود	۲	بود
۱۵	حیر	۳	حیر
۱۵	ار	۲۱	ار
۱۹	پوسیده	۶	پوسیده
۲۰	مادر	۲	مادر
۲۱	که	۲	که
۲۱	که	۳	که
۲۱	عالم	۳	عالم
۲۱	دارنده و این	۳	دارنده و این
۲۲	آورنده	۱۲	آورنده
۲۴	از دزدنده زنده شوی گور شوی	۱۵	از دزدنده زنده شوی گور شوی
۲۹	کنندگان	۱۵	کنندگان
۳۱	بهائی	۴	بهائی
۳۱	تأسیس	۱۴	تأسیس
۳۱	مطهر	۱۵	مطهر
۳۲	سپهر میدان	۷	سپهر میدان
۳۲	مشروطه خواهان	۱۹	مشروطه خواهان
۳۳	قرار	۸	قرار
۳۳	دیرا	۱۳	دیرا
۳۳	اسقام حومی	۱۸	اسقام حومی
۳۵	استند ادیان هم مبارا	۱	استند ادیان ایران همه مبارا
۳۵	عامله	۱۳	عامله

ص	سفر	خلط	درست
۳۵	۲۲	ایسکه	ایسکه
۳۸	۸	عارت	عارت
۴۱	۸	میابج	میابج
۴۱	۹	میابج	میابج
۴۱	۱۵	محل	محل
۴۱	۱۸	حاری	خواری
۴۲	۳	میابج	بمیابج
۴۲	۵	بشیربز	بشیربز
۴۲	۸	میابج	میابج
۴۲	۲۲	نگاه	نگاه
۴۳	۹	باتی	نامی
۴۴	۲۱	وفور	فود
۴۶	۱۰	ان	ایف
۴۷	۱۱	شجاع نظام	شجاع نظام
۴۸	۱۹	آمد	آمده
۵۱	۲	سرتیب	سرتیب
۵۱	۸	عقیده	عقیده
۵۱	۱۰	نامم	نامم
۵۷	۱۱	بصرف	بصرف
۵۷	۱۸	خودرفته	رعت
۵۸	۷	دالیکوف	والیکوف
۶۰	۶	کرد	کرده
۶۱	۲۲	محل	وصل
۶۲	۱۸	دلوی	بلوا
۶۳	۲۲	گذشته	گذشته
۶۴	۲۲	وشاصون	شاصون
۶۵	۱	دالیکوف	والیکوف
۶۵	۷	محمد علی خان	علی محمد خان
۶۵	۷	تقی زاده	تقی زاده
۶۹	۱	عیانود	عیانود
۷۶	۱۱	دوماس	مشای
۷۶	۲۱	عمر السلطان با	عمر السلطان او کندی با

صفحه	سطر	شامل	در سمت
۷۷	۲۰	با کندی از حاجی مانا	از بکتدی و حاجی بابا
۷۷	۱۳	قرآچه و زغی	قرآچه دانغی
۷۷	۲۰	ممر السلطان	ممر السلطان
۷۸	۱۵	ممر السلطان	ممر السلطان
۷۸	۲۲	ممر السلطان	ممر السلطان
۸۰	۱۳	سیپدار	سیپدار
۸۱	۱۱	ایباق	ایباق
۸۴	۱۱	توپ	توپ
۸۵	۱	ابولقاسم	ابولقاسم
۸۵	۸	اس	این
۸۶	۵	شریل	شریل
۸۶	۱۸	دو قلعه	دو قلعه
۸۶	۲۱	روزکان	روزکان
۸۷	۲	پشت او	پشت آن
۸۷	۳	اممکان	اممکان
۸۷	۱۳	شیریل	شیریل
۸۷	۹	قلعه	قلعه
۸۷	۱۵	دو معاهده که نزد	دو معاهده در نزد
۸۷	۱۶	تا کید	تا کید
۸۷	۲۱	قلعه چاه	حلقه چاه
۸۸	۲	قلعه چاهها	حلقه چاهها
۸۸	۵	میامندیم	می آمندیم
۸۸	۶	میامند	می آمند
۸۸	۶	شیریل	شیریل
۸۹	۱	تشرایشده	تشرایشده
۸۹	۲	اچا	آچا
۸۹	۱۳	و عذا	عدا
۸۹	۱۶	عصه	عصه
۹۰	۱	حج	حج
۹۰	۳	رای	رای
۹۰	۲۱	ترک	ترک
۹۱	۱	روزکان	روزکان
۹۲	۴	امیر محمد سی	امیر محمد سی

درصفا	شامل	سطر	صفحه
خدمتگذار	خدمتگذار	۲	۹۲
زوکائی	زوکائی	۲۲	۹۲
کرده بسرها میآید	کرده میآید	۳	۹۳
باشند	باشند و	۱۱	۹۳
بکند	نکند و	۱۴	۹۳
قراچه داغی	قراچه داغی	۱۷	۹۴
تابستان	تابستان	۱۱	۹۸
سکی	وسکی	۱۷	۹۸
سگریبان	سگریبان	۱۹	۹۹
شیدر	شیدر	۱۲	۱۰۱
شیدر	شیدر	۵	۱۰۵
چاپیان لو	چاپیان	۱۶	۱۰۸
بدرمار	بدرمار	۱۹	۱۱۱
سر کلان کلا	سر کلابه کلا	۱	۱۱۳
سرتیب	سرتیب	۱	۱۱۴
که	که	۲	۱۱۴
افتادند	افتادند	۲	۱۱۴
دویله	دویله	۵	۱۱۴
اورود	رود	۱۵	۱۲۳
مهمچدرالدم	مهمچدرالدم	۷	۱۲۴
ماشید	ماشید	۷	۱۲۵
ما کیف	کیف	۱۶	۱۲۶
بود وقتی	بود ، وقتی	۱۶	۱۲۷
تهدید آ میر	تهدید آ میر	۱۰	۱۳۱
کبج	کبج	۱	۱۳۲
کشنی	کشنی	۸	۱۳۴
بج کشی	بج کش	۱	۱۳۵
بج کشی	بج کش	۲	۱۳۵
بج کشی	بج کش	۳	۱۳۵
بج کشی	بج کش	۴	۱۳۵
یالی تیک	پلشیک	۲۲	۱۳۶
یالمارسون	یالمارسون	۱۰	۱۳۷
یالمارسون	یالمارسون	۲۰	۱۳۷

